آتش به خانه وحی

به انضمام کتاب : بیعت به چه قیمت ؟
در شهادت و مصائب حضرت فاطمه زهراء (س)
از منابع معتبر اهل سنّت



سید محمد حسین سجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

آتش به خانه وحی

نویسنده:

محمد حسین سجاد

ناشر چاپی:

مهر ثامن (الائمه علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آتش به خانه وحی: در شهادت، مظلومیت و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه : سجاد، محمدحسین

عنوان و نام پدیدآور : آتش به خانه وحی: در شهادت، مظلومیت و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به انضمام کتاب بیعت به چه قیمت؟/ تالیف محمدحسین سجاد

مشخصات نشر : قم: مهر ثامن الائمه علیه السلام، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : [۲۵۳] ص

شابک : ۹۶۴-۸۰۵۷-۱۰-۹۸۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۸۰۵۷-۱۰-۹۸۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : این کتاب کلا از منابع و مصادر اهل سنت جمع آوری شده است

یادداشت : عنوان روی جلد: آتش به خانه وحی به انضمام کتاب بیعت به چه قیمت؟....

یادداشت : کتابنامه

عنوان روی جلد : آتش به خانه وحی به انضمام کتاب بیعت به چه قیمت؟....

عنوان دیگر : بیعت به چه قیمت؟

موضوع : فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- فضایل -- احادیث

موضوع : فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : خلافت -- بیعت

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/س۱۷آ۲۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۷۶۴۶

اشاره

مقدّمه حضرت آیت الله فقیه امامی:

قال الصادق (علیه اِلسّلام):

مَن عَرَفَ فاطِمَهَ حَقَّ مَعرِفَتَها فَقَد أدرَکَ لَیلَهَ القَدرِ

کسی که فاطمه را در حدی که هست بشناسد بی شک شب قدر را درک کرده است.

(بحارالانوار: ج۴۳ ص۶۵)

فاطمه استاد درس دفاع از ولایت مطلقه

یکی از درسهایی که بانوی دو سرا فاطمه زهرا علیهاالسلام به شیعیان جهان تعلیم داد، «درس دفاع از حریم ولایت مطلقه» بود. آن بانوی بزرگان زمانی به این احساس رسید که، «مسیر ولایت و امامت مطلقه» به مخاطره افتاده و دشمنانِ «قرآن و عترت» ــ همان دو امانتی که رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) پس از خود در میان امت به

ودیعه گذاشت ــ از طریق منزوی کردن اهل بیت علیهم السلام که به شهادت، نصّ قرآن و حدیث ثقلین عِدلِ قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند. (یُریدون لِیُطفئُوا نُورَ اللهِ بِأفواهِهِم و اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ).

مراحل نهضت فاطمه (عَلیهاالسَّلام)

بی بی دو عالم فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملاً وارد معرکه شد؛ اگرچه ابتدا به قیمت مصادره فدک و دیگر مزارع و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه هوادن و تورم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت (۱) آن حضرت تمام شد.

دستیابی به اهداف از طریق مظلومیّت

لکن با تحمل این مظلومیتها سرانجام غاصبین حق علی (علیه اِلسّلام) که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می باشند را رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیت حکومت غاصبانه آنان خط بطلان کشید، و در نتیجه این مبارزات، با توجّه به مقام شامخ آن حضرت عالی ترین سند را برای اثبات مظلومیت امامش یعنی

۱- در ادامه به اسناد و مدارک خواهیم پرداخت.

حضرت علی بن ابیطالب (علیه اِلسّـِلام) و همچنین اثبات حقانیت افکار و عقائـد شـیعه امامیّه که تنها فرقه ناجیه انـد بر صـفحه های تاریخ حکّ نمود.

نهضت فاطمه مسالمت ندارد!

آن حضـرت با مخفی نگاه داشتن قبر خود و اجازه ندادن مراسم تشیع پیکر پاکش توسط خلفا، تمام تلاش های بد اندیشانی را که سـعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسـلام از لوث این ستمها را داشته و دارند نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود.

دشمنان اسلام همیشه و همیشه سعی کرده اند که این قطعه تاریخ را که بزرگترین حربه تبلیغاتی شیعه می باشد از دست پیروان این مکتب بِدَر آورند.

راه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) تنها الگوی شیعه!

هیهات! آنان باید بدانند که تا خون در رگهای فرزندان و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در جریان است همواره با ارائه اسناد و مدارک تاریخی که امروزه در فرهنگ جهانی حرف اول را می زند اجاره نخواهد داد، معاندین و دشمنان اسلام، این پرونده های جنائی را مختومه اعلام نمایند و در حدّ توان از

حریم امامت و ولایت مطلقه کلیّه حضرات معصومین علیهم صلوات الله اجمعین دفاع خواهند کرد و به مصداق آیه کریمه (وَ مَن قُتِلَ مَظلوماً فَقَد جَعَلنا لِوَلِیِّهِ سُلطاناً) انتقام خون فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را به حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه واگذار می نمایند.

یکی از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم المسلام و یکی از ذراری زهرا (عَلیهاالسَّلام) یعنی فاضل ارجمند جناب حجه السیلام آقای سیدمحمدحسین سجّاد دامت افاضاته بر آن شدند که مدارک و مآخذ صحیحه ای را که در بعضی از کتب معتبره عامّه وجود دارد، در زمینه اثبات مظلومیت مادرشان فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) جمع آوری نموده و أسنادِ وقایعِ پس از وفات پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را در معرض افکار عمومی قرار دهند تا از این رهگذر سمپاشی های بدخواهان و ناآگاهان تاریخ را خنثی نمایند. و بحمدالله این مجموعه نفیس را که به نام «آتش به خانه وحی» نامگذاری شده، تدوین نمایند. شکّرالله سعیهم و کثّرالله امثالهم.

سیدحسین فقیه امامی

تاریخ غرّه جمادی الاولی ۱۴۱۸ هجری قمری.

ص: ۸

شیعه اوّلین قربانی تروریسم اهل سنّت!

شیعه از زمان بعد از پیامبر اکرم حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) با تهاجمات و حملات شدید و بی رحمانه مخالفین خود اعم از مسلمان نامها و کفّار روبرو بوده است. تاریخ اسلام بهترین شاهد مدّعای ما خواهد بود، چرا که امامان و بزرگان این مکتب، یکی پس از دیگری به دست همین مسلمان نامهای کافر بطور فجیعی بشهادت رسیدند. اوّلین پیشوای مذهب حقّه امامیّه یعنی حضرت مولی الموحّدین علیّ بن ابی طالب (علیه اِلسّلام) به دست شیطانی مسلمان نام، ابن ملجم مرادی به شهادت رسید. این در صورتی بود که فاطمه این یادگار پیامبر با توجّه به سفارشات پیامبر در حق او از دست جنایت بار جانیان صدر اسلام محفوظ نماند و خانه و مأوای امن او توسط کسانی که به دروغ خود را خلیفه خواندند مورد هجوم قرار گرفت! به آتش کشیده شد! و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت که در نهایت در اثر ضربات

وارده به شهادت رسید و با قلبی پر از درد و رنج این دنیا را وداع گفت. امام دوّم شیعه یعنی حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیهماالسلام به دستور معاویه کسی که خود را خلیفه رسول الله (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)!! می خواند شهید شد. امام سوّم شیعه سیعتی حضرت حسشین بن علی بن ابی طالب علیهماالسلام را همین کافران مسلمان نام با نام خدا! و ذکر خدا! میان دو نهر آب با لب تشنه به شهادت رسانیدند و اهل و عیالش را به اسارت بردند و او را خارجی خواندند!! و همین طور اگر با دقت بنگریم باقی این فرزندان صالح پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را مسلمانان کشتند و به خود آفرین گفتند!!

تا اینکه خداوند آخرین حجّت خود را روی زمین از دست ناپاک آنان محفوظ نگاه داشت تا در موقعی که خود صلاح می داند به او اذن و اجازه ظهور دهد و دنیا را پر از عدل و داد کند، آن چنانی که پر از ظلم و جور شده است.

یک سؤال!

جای یک سؤال در اینجاست و آن اینکه: آیا علمای اهل سنّت که شیعه را بخاطر اهانت به سردمداران خود کافر می شمردند پس از مطالعه صفحات سیاه تاریخ که حاکی از قتل و غارت اولاد رسول خدا به دست به اصطلاح خلفای آنان است در حق جانیانی

ص: ۱۰

که با اعمال کثیف خود که ابتدائی ترین حقوق بشر را پایمال کردند چه جوابی می دهند؟ آیا بخاك و خون و آتش کشیدن و تشنه کشتن نه فرزندان رسول خدا بلکه عدّه ای انسانهای پاك موجب کفر نیست؟!

اما شیعه در مقابل این همه سفّاکی ها و خونریزی ها چه جوابی به آنها داده است؟ آیا شیعه هم مانند آنها دست به خونریزی و قتل و غارت و هتك حرکت و نوامیس آنها زد؟ نه! بلکه به دستور ائمه اطهار خود علیهم صلوات الله همواره مظلوم زیست و در عین حال فعالیتهای فرهنگی خود را تعطیل نکرده و یکی یکی امامان این مذهب، پیروان خود را روشن و آگاه کردند. تاریخ بهترین شاهد است.

وحدت به معنی سکوت نیست!

روش رفتاری ائمه اطهار علیهم السلام به ما یاد می دهد که در عین حالی که نباید مسلمان کشی کرد و میان مسلمین تفرقه انداخت باید مسلمانان را آگاه به وقایع تاریخی صحیح نمود و شخصیتهای جعلی را از شخصیتهای واقعی تشخیص داد و به مسلمانان معرفی نمود. و نباید به خیال "حفظ وحدت بین مسلمانان" از مطرح کردن مسائل تاریخی و بازگویی واقعیات خودداری نمود.

وحدت در سیره امامان شیعه

اوّلین مظلوم تاریخ یعنی علیّ بن ابی طالب (علیه اِلسّلام) این درس را به شیعه آموخت و در پی آن حضرت امامان بعدی با سیره و روش خود به ما یاد دادند که در عین حالی که علی علیه السلام بیست و پنج سال خانه نشین شد لکن در محافل و مجالسی که موقعیّتی پیش می آمد، احقاق حق خود می نمود. و ظلمهایی که به آن حضرت شده بود را بازگو کرده و مسلمانان را هوشیار می ساخت.

در این میان دختر پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) یعنی حضرت فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) نقش بسزائی در تحقّق بخشیدن به این آرمان شیعه یعنی "وحدت نه به معنی سکوت" را ایفاء نمود. چرا که در حالی که از امام زمان خود حضرت علی علیه السّلام اطاعت می فرمود از اهداف آن حضرت هم دفاع کرده و تا پای جان ایستادگی کرد.

دفاع فاطمه شخصی نبوده!

جریان «یوم البیعه» "روز بیعت" یا روزی که مسلمان نامها برای بیعت گرفتن با زور از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به درب خانه آن حضرت هجوم آورده و با فجیعترین وضع ممکن آن حضرت را برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. برای حضرت فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) یک دفاع شخصی نبوده و نه تنها «دفاع

وی از شوهرش» بوده بلکه «دفاع فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از امام خود» و مسأله کاملاـ دینی و اعتقادی بوده است. چنانچه در روایات زیادی که بگوشه ای از آنها در همین نوشتار اشاره می شود پیامبر اکرم علی الله علیه و آله رضای خدا را در رضای خود و رضای خود را در رضای فاطمه و غضب خدا را در غضب خود و غضب خود را در غضب فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به مسلمانان معرفی می نماید.

همین طور تمام افعال و حرکات و سکنات فاطمه را حجّت می داند چرا که وقتی می گوید: «رضای من در رضای فاطمه است» و یا می فرماید: «رضای خدا در رضای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) است» دانسته می شود که فاطمه بجز برای خدا خوشحال نمی شود، و جز برای خدا خشمگین و ناراحت نمی شود. اما زمینه چگونه فراهم شد که با وجود آن همه سفارشات پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مورد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با تنها جگر گوشه وی چنین رفتار کنند تا آنجا که عده ای اراذل و اوباش و عربده کشان جاهلیّت جمع شدند و درب خانه ای که جبرئیل بدون اذن وارد نمی شد، دری که پیامبر همواره موقع مسجد رفتن، دو دست بر آستانه در می گذاشت و ندا می کرد «السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوه» را بسوزانند!!

آیا از وجود فاطمه در خانه بی خبر بودند؟! خیر! بلکه می دانستند، آیا نمی دانستند حسن و حسین (علیه اِلسّلام) دو ریحانه

رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه اند؟! خیر، بلکه می دانستند!! پس چرا امت و مسلمانان تحمّل دیدن چنین منظره ای را به خود دادنـد. و در مقابـل این وحشـیگری هـا سـکوت کردنـد. اینهـا مطالبی است که در جای خود مفصّل از آنها بحث شـده و خواهد شد.

شیعه همیشه با پای استدلال جلو رفته است

از آنجا که همیشه شـیعه در مـذهب خود با پای اسـتدلال منازل بحث و مناظره را طی می کرده و بدون دلیل لب از لب بر نمی داشـته، مسـأله سوزانـدن درب خـانه اهـل بیت مسـأله ای بـاور نکردنی جلوه داده شـده، که البتّه این توهّم توسّط عـدّه ای افراد جاهل به تاریـخ که حتّی ورقی از تاریـخ را با انگشت انصاف خود ورق نزده و یا لجوج و معاند بوده اند بوجود آمده است که بـا وجود دیـدن و مشاهـده مصـادر و مـدارک تاریخی، باز می گوینـد برای این مسأله مـدرکی در دست نیست!! لـذا ما بر آن شـدیم که این جزوه را درباره ارائه مصادر و مـدارک این جنایت بزرگ در تاریخ تنظیم کرده تا چراغی برای ره گمشدگان و مشتی آهنین برای معاندین و دشـمنان اسیلام بوده باشد. البته «مدارک و منابع تماماً از منابع اهل سنّت است» و بدون هیچ دخل و تصرّفی برای خوانندگان ترجمه نموده و در اختیارشان قرار گرفته است.

تذکّر!

برای آن دسته از خوانندگان عزیزی که قصد بازیابی مدارک و منابع را دارند و یا برای تحقیقات خود قصد مراجعه به این نوشتار را دارند به اطلاع می رسانم که از چاپ و سال چاپ کتاب مستند غافل نشوید، چرا که کتب، نوعاً چاپهای متفاوتی خورده و احتمالاً ـ پس و پیش در آدرس ها به همین علّت می باشد. اینجانب تمام مطالبی را که در این کتاب از کتب اهل سنّت ذکر کرده ام پس از مراجعه به اصل کتاب، آنها را ذکر نموده ام، و ادعای آن را نیز ندارم که تمام مدارک در مورد این قطعه از تاریخ را جمع آوری نموده ام، بلکه تا حدّ توان جستجو کرده و آنچه دیده ام را آورده ام.

همانطوری که مستحضر هستید مسأله «آتش به خانه وحی» و همچنین «سقط جنین» و «غصب حقّ بی بی دو عالم فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام)» و «سایر مصیبتهای وارده بر آن حضرت» اعم از بی احترامی ها و غیره جزو مسائل اختلافی و حتّی برای عده ای باور نکردنی می باشد، لذا ما این چهار مسأله را در طی قرون متمادیه از قرن اول تا قرن حاضر به طور تحقیقی مورد بررسی قرار داده ایم و چون موضوع، موضوع مهمّی است بر آن شدیم که اگر چه در بعضی موارد روایاتی تکراری است لکن چون بعضاً سند روایت و یا ناقل روایت متفاوت بوده اند، بطور جداگانه و بدون

دخل و تصرّف، عبارات آنها را همراه با نام نویسنده و کتابی که از آن نقل شده بیاوریم.

ما ابتدا شخصیت حضرت «فاطمه زهرا» (عَلیهاالسَّلام) را از دیدگاه پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) ــ آن هم در حدّ توان ــ معرفی نموده تا روشنت شود که با چه شخصیّتی در اسلام، مسلمانان چگونه رفتار نمودند.

و در پایان از اهل سنت این سؤال را داریم که: شما چگونه بین «سفارشات پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مورد فاطمه (عَلیهاالسَّلام)» و «اخبار و روایات تاریخی مستند در مورد رفتار امّت با فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله» ــ را که از کتابهای خود شما نقل شده ــ جمع می کنید؟ و اگر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) این گونه مورد احترام و توجّه پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بود، چرا این گونه با او رفتار شد؟

آیا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) معاذالله بعد از پیامبر کافر شد؟! یا آنکه امت بعد از پیامبر کافر و مرتد شدند؟ چرا که رفتاری که با فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بعد از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) شد در دین مقدس اسلام حتّی با کافر چنین رفتاری اجازه داده نشده است.

آیا این همه سفارشات و روایات صحیح از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در حقّ فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با یک حدیث تک راوی بدون شاهد «نَحنُ مَعَاشِرَ الانبیاءِ لا نُوَرِث» «ما گروه پیامبران از خود ارثی باقی نمی گذاریم» که مخالف نصّ صریح قرآن است از بین می رود؟

و آیا کسانی که آیات قرآن و گفته های پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را با

پاشنه های ننگین خود لگدکوب کرده ـ به شکلی که هنوز بعد از هزار و چهار صد سال صدای ناله «یا اَبَتاه» پاره تن پیامبر در فضـای تاریـخ بگوش می رسـد و به جـان انسانهـا آتش می افکنـد ـ می تواننـد مجری و اجرا کننـده قرآن و گفته هـای پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) باشند؟

امید است خداوند تبارک و تعالی با تعجیل در ظهور منتقم آل محمد علیهم السلام یکی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشـریف به وحـدت واقعی و صادقـانه انسانهـا تحقق عملی بخشـد و تمـام انسانها را تحت لوای اسـلام راستین قرار دهـد. انشاءالله به امید آن روز.

سیّدمحمّد حسین سجّاد

قم ـ هشتم صفر ۱۴۱۸

ص: ۱۷

تقدیم:

به تو ای مادر پهلو شکسته ام،

به تو ای مادر عزیز و مهربانم،

به تو ای مادر سیلی خورده ام،

به تو ای مادر غریب و تنهایم،

به تو ای مادر آرمیده و خسته ام،

به تو...

و تقدیم به:

تو ای امام زمانم!

تو ای پدر مهربان و دلسوزم،

تو ای عزیزتر از جانم،

و تقدیم به اشک های جاری بر گونه هایت...

و تقدیم به:

تمامی اساتید بزرگوارم خصوص کسی که مرا برای اولین بار به این راه روشن، هدایت نمود «مرحوم شیخ مصطفی خبازیان زاده». و خصوص کسی که شرف حضور او آتش قلم به جانم زد «مرحوم استاد علامه بزرگوار سیدعبدالعزیز طباطبائی». باشد که دعای خیر آنان بدرقه راهم شود.

ص: ۱۸

بخش اول: نگاهی گذرا به شخصیت فاطمه (عَلیهاالسَّلام)

ص: ۱۹

در این بخش ما گوشه هائی از فضائل و مناقب «حضرت فاطمه زهرا» (عَلیهاالسَّلام)را از زبان گوهر بار پیامبر اکرم اسلام «حضرت محمد» (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) برای شما نقل خواهیم نمود تا آنکه تا حدی دانسته شود که با چه شخصیتی روبرو هستیم و آیا این رفتار امت، بعد از پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) سزاوار چنین شخصیتی بود؟ واگر نه پس چرا... و چرا...؟

توضیح:

۱ــ در این بخش ما فقط به ذکر گوشه ای از احادیث پیامبر اکرم (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) اکتفا نمودیم، چرا که موضوع این نوشتار خارج از آن بود که به فضائل و مناقب حضرت «فاطمه زهرا» (عَلیهاالسَّلام) بپردازیم.

۲ــ شاید در این بخش بعضی از احادیث تکراری به نظر برسد لکن اینطور نیست چرا که عبارات عربی آنها متفاوت بوده و حاکی از تکرار در لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلم و سلّم می باشد. و دانسته می شود که تا چه حد پیامبر اکرم (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)

ص: ۲۱

سفـارش خوشـرفتاری و حسن برخـورد و احـترام «فـاطمه» (عَلیهاالسَّلام) را می نمـوده است و این تنهـا به خـاطر آنکه «فـاطمه» (عَلیهاالسَّلام) دختر پیامبر بوده نیست بلکه احترام «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) دستور و فرمان خداوند بوده است.

۳ــ در صورتی که می خواستیم به ذکر اسناد و مدارک احادیث در کتب اهل سنت بپردازیم موجب اطناب و خستگی خواننده و بیرون رفتن از موضوع می شـدیم. لـذا برای آن دسـته از خواننـدگان عزیز که قصـد بازیـابی احـادیث را در کتب اهل سـنت دارند به طور اشاره آدرس داده ایم که با مراجعه به آدرس ذیل هر حدیث می توانند به منابع و مصادر اهل سنت دسترسی پیدا نمایند.

شخصیت حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دیدگاه پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)

۱ــ «حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در شکم مادر، با وی صحبت می کرد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۲.

۲ــ «موقع ولادت حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام)، حضرت حوّاء، آسیه، کلثوم و مریم حاضر شدند».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۱۳.

۳ــ «حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از کسی جز حضرت خدیجه شیر

ص: ۲۲

نخورد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۴.

۴_ «حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در شکم مادر با وی سخن می گفت و زمان ولادت آن حضرت حواء، آسیه، کلثوم و مریم حضور پیدا کردند و به محض آنکه بدنیا آمد به سجده افتاد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۵۲.

۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم): «نطفه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از میوه های بهشتی منعقد گردید، و همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حوریه ای به صورت انسان است که نه خون حیض می بیند و نه خون زایمان».

۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) فاطمه نامید شد چرا که خداوند، او و دوستدارانش و ذریه اش را از آتش دور گردانیده است».

این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث إبن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۶.

ب _ حدیث ابوهریره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۹

ص: ۲۳

ج ـ حدیث جابر

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۰.

د ـ حدیث علی (علیه السّلام)

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۰.

ه ـ حدیث سلمان

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۲۳. همچنین برای مصادر بیشتر از اهل سنت می توانید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۵۳ و ۱۵۵ رجوع کنید.

۷ـ پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حوریه ای است به صورت انسان، هرگاه من مشتاق بوی بهشت می شوم او را می بوسم».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۵۳ و همچنین کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه۱۸.

۸ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه گل است»

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر» جلد۳ صفحه۱۸.

۹ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«دخترم فاطمه حوریه ای است به صورت آدمیان».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر» جلد۳ صفحه۱۸.

۱۰ـ پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در جواب حضرت علی علیه السلام که از آن حضرت پرسیدند: چرا فاطمه (عَلیهاالسَّلام)، فاطمه نامیده شد:

«چرا که خداوند عزّوجل، او و ذریه اش را از آتش روز قیامت دور ساخته است».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۵۵.

۱۱ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بتول نامیده شده چرا که خدای تعالی خون حیض و نفاس را از او قطع گردانیده است و بخاطر آنکه هر شب بکارت به وی برگردانده می شود».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۵.

۱۲ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا دخترم طاهره مطهره است، هرگز خون حیض و خون زایمان ندیده است».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۵۳.

۱۳ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) صدّیقه (یعنی کسی که راستگو بوده و هست و

خواهد بود، و عملش، گفتارش را تصدیق می کند) است و او برگزیده خداوند است».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۸۰.

۱۴_ و عایشه در مورد صداقت و راستگوئی حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) مرتب می گفت:

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) راستگوترین مردم در گفتار می باشد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۸۱.

۱۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سیده زنان عالمیان است».

این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث عایشه

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۲۷.

ب _ حدیث عمران بن حصین

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۳۴.

ج _ حدیث جاجر بن سمره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۰.

د ـ حدیث ابن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۴۱.

ه_ حدیث أبی بریده

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۴۲. همچنین برای مصادر بیشتر می توانید رجوع کنید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۶۹.

۱۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بهترین زنان، از اولین و آخرین می باشد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۴۲.

۱۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«بهترین زنان عالمیان چهار نفرند و از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد». این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است از آنهاست:

الف ـ حدیث أبوهریره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۳.

ب ـ حدیث أنس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۴.

۱۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«سیده زنان عالمیان چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد».

این حدیث شریف از دو طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث ابن عباس که عده زیادی از بزرگان اهل حدیث از اهل سنت روایت کرده اند.

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۴۹.

ب _ حدیث عبدالرحمن

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۰.

۱۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«افضل زنان اهل بهشت چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد». در این مورد دو نوع حدیث وارد شده:

الف _ حدیث ابن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۵۲.

ب _ حدیث أبوهریره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۵۷.

۲۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) خطاب به حضرت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) فرمود:

«از فضیلت همین برای تو کافی است که، برگزیده زنان عالمیان چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف ـ حديث جابر

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۸.

ب ـ حديث أنس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۹.

ج ـ حديث أبوهريره

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۶۴.

۲۱ـ «سیده زنان اهل بهشت چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد».

در این مورد احادیثی از چند طریق وارد شده است:

الف ـ حديث ابن عباس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۶۵.

ب ـ حديث عايشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۶۷.

ج ـ حديث أبوسعيد

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۶۸.

۲۲ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سیده زنان أهل بهشت می باشد».

در این مورد احادیثی وارد شده است:

الف ـ حدیث علی (علیه السّلام)

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۰.

ب ـ حدیث حذیفه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۹.

ج ـ حدیث عایشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۱.

د ـ حدیث أمّ سلمه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۷.

ه ـ حدیث أبوسعید

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۹۱.

و ـ حدیث أعمش

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۹۶. همچنین برای مصادر بیشتر از اهل سنت می توانید رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۳ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«بهشت مشتاق چهار نفر از زنان است، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام)

می باشد».

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۹۹. و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۴ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«کامل نشدند از زنان مگر چهار نفر، از آنها فاطمه علیهاالسلام می باشد».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۰۰.

۲۵ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا خداوند برتری داد بر حورالعین، سیده های زنان عالمیان را و آنها چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۰۱ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۷۳.

۲۶ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سیّده زنان این امت است».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف ـ حدایث أبی أسلمی

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۰۲.

ب ـ حدیث أبوهریره

ص: ۳۱

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۰۲.

ج _ حدیث عایشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۰۵. همچنین برای مصادر بیشتر این حدیث در کتاب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بهترین زنان این امت است».

در این مورد احادیثی وارد شده است:

الف _ حدیث ابن مسعود

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۱۴.

ب _ حدیث ابن عمر

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۱۵.

ج _ حدیث أنس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۱۵. همچنین برای مصادر بیشتر این حدیث در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۶۹-۱۷۷.

۲۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا خداوند غضب می کند هرگاه فاطمه علیهاالسلام غضب

کند و راضی می شود هرگاه فاطمه راضی شود».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۱۶ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۸۹.

۲۹ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) خطاب به فاطمه (عَلیهاالسَّلام):

«همانا خداوند غضب می کند هرگاه تو غضب کنی و راضی می شود هرگاه تو راضی باشی».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر». جلد۳ صفحه۱۸۱.

۳۰ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در مبارزه با خواهشهای نفسانی بسیار خوب عمل کرد پس خداوند نیز ذریه اش را بر آتش جهنم حرام کرد».

در این مورد دو نونع حدیث در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف ـ حدیث عبدالله بن مسعود

برای منابع در کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۲۳.

برای منابع در کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۳۱.

۳۱ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا خداوند عذاب نمی کند فاطمه علیهاالسلام را، و نه فرزندان او را».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۳۲.

۳۲ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! صلی الله علیه و آله و سلم همانا پروردگارت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را دوست دارد. پس من سجده (شکر) بجای آوردم».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۱۳۴.

۳۳ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«اول کسی که داخل بهشت می شود فاطمه علیهاالسلام می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۵ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۲۰۴.

۳۴ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«روز قیامت ندا داده می شود: ای اهل محشر ببندید چشمهایتان را، چرا که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) عبور می نماید».

این حدیث در مصادر اهل سنت چند نوع نقل شده است:

الف ـ حدیث علی (علیه السّلام)

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۹.

ب ـ حدیث أبوهریره

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۱۴۶.

ج ــ حدیث أبوأیوب

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۱۴۷.

د ــ حدیث ابن عمر

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۱۵۱.

ه_ حدیث عایشه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۱۵۲.

و ــ حدیث أبو سعید

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۳.

ز ــ بعضی احادیثی که به این مضمون رسیده لکن راوی آن ذکر نشده است:

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۴.

۳۵ــ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«... در روز قیامت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) مبعوث می شود در حالی که در جلوی من قدم می گذارد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۴.

ص: ۳۵

۳۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«روز قیامت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در حالی که بر شتر غضباء (۱) سوار است مبعوث می شود».

در این مورد چند حدیث در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث علی (علیه السّلام)

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۷.

ب _ حدیث سویدبن عمیر

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۵.

ج _ حدیث بریده

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۸.

د _ حدیث کثیر بن مرّه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹.

ه_ حدیث أبوهریره

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹.

۳۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از حلّه های بهشتی پوشانده می شود در حالی

۱- نام شتری از شتران رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) می باشد که سریع السیر بود.

که هفتاد هزار کنیز در خدمت او هستند وارد بهشت می شود».

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۰.

۳۸ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«روز قیامت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در حالی که لباسی خونین را به همراه دارد، پایه ای از پایه های عرش خداوند را در بر گرفته و عرضه می دارد: «ای عدل، و ای جبار، بین من و قاتل فرزندم حکم کن» پس خداوند برای دخترم حکم می کند بخداوند کعبه قسم!»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۴.

۴۰ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا خداوند فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را بر زنان عالمیان برگزیده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵.

۴۱ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«محبت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در صد مکان نفع می بخشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۶.

ص: ۳۷

۴۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«محبوب ترین مردم نزد من فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می باشد».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث أسامه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۷.

ب _ حدیث عایشه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۹.

ج _ عمربن الخطاب

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۷۱.

۴۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) خطاب به فاطمه (عَلیهاالسَّلام):

«پدر و مادرم به فدایت».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۵، همچنین به کتاب «تاریخ بغداد» جلد۱ صفحه ۱۴۴.

۴۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) خطاب به فاطمه (عَلیهاالسَّلام):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)مادر پدرش می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۵۶.

۴۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در جواب علی (علیه السّلام) و عباس که پرسیدند: یا رسول الله! کدامیک از اهل خانواده ات نزد شما

دوست داشتنی تر است؟ حضرت فرمود:

«دوست داشتنی ترین اهل من نزد من فاطمه (عَلیهاالسَّلام) است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۷۶.

۴۶ـ هرگاه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) وارد می شد حضرت به تمام قامت جلوی او می ایستاد، سپس او را می بوسید و او را در مکانی که خود می نشست، جای می داد».

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه » جلد ۳صفحه ۱۸۵ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه۱۸.

۴۷ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بهترین دختر من است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۳.

۴۸ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) روح من است آن روحی که در سینه من قرار دارد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۴.

۴۹ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در حالی که دست فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را گرفته بود:

«آنکه این بانو را می شناسد پس به تحقیق قدر و منزلت او را هم شناخته است و هر کس او را نشناخت پس بداند، همانا او پاره تن

من است، او قلب من است، او روح من است _ آن روحی که در سینه ام جای دارد _ می باشد، پس هر کس او را اذیت کند مرا آزرده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد ۳صفحه ۲۰.

۵۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«گوشت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با خون و گوشت من عجین می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۴.

۵۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همیشه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را می بوسید».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۵ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه۱۸.

۵۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همیشه زیر گلوی فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را می بوسید».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۵۹.

۵۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، اذیت می کند مرا، آنچه او را اذیت می کند، به درد می آورد مرا آنچه او را به درد می آورد».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۱۸۷ و کتاب «فضائل الخمسه»

جلد۳ صفحه۱۸۵.

۴۳ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)پاره تن من است، هر که در خوبی او گمان بد کند و یا دیگران را به بدگمانی وادارد، در خوبی من تردید و گمان بد برده است و هر که او را بیازارد مرا آزرده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۹۰ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه ۲۰ (با اضافه جمله: به آزار می آورد مرا آنچه او را به آزار و اذیت آورد).

۵۵ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، شک و بدگمانی به من برده است هر که شک و بدگمانی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام)ببرد و اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد۳صفحه۲۰ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۸۶.

۵۶ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شعبه ای از من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۰.

۵۷ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شعبه ای از من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند و ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت نماید».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۸۶.

۵۸ــ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۳ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۸۷.

۵۹ــ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند و به غضب درمی آورد مرا آنچه او را به غضب درآورد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه۲۰۵ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۸۵ (با اختلاف اینکه بجای «غضب» آمده است: «به در می آورد مرا...».

۶۰ــ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد، همانا مرا به غضب درآورده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۶ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه۲۱.

ص: ۴۲

۶۱ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۹ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۸۵.

۶۲ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است و او قلب من و روح من که در سینه ام است می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۲ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه۲۰.

۶۳ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)پاره تن من است هر کس به فاطمه (عَلیهاالسَّلام)بغض بورزد همانا به من بغض و کینه ورزیده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۶.

۶۴ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است به غضب درمی آورد مرا آنچه او را به غضب درآورد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۸.

۶۵ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«هر کس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را راضی کند همانا مرا راضی کرده است و هر کس او را به سخط و غضب درآورد همانا مرا به سخط و غضب درآورده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۷.

۶۶ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)پاره تن من است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۹.

۶۷ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام)پاره تن من است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و خوشحال می کند مرا آنچه او را خوشحال کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه ۲۱ و کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۰۰ و ۲۲۰ همچنین کتاب «مسند احمد حنبل» جلد۴ صفحه ۳۲۳.

۶۸ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«قدر و منزلت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) قدر و منزلت من است که از من سرچشمه گرفته است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۲۰.

۶۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، یاری و کمک کرده است مرا هر که او را یاری و کمک نماید».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۲۱۲.

۷۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است».

ب برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۲۲۲ تا ۲۲۸.

۷۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره تن من است، فاطمه (عَلیهاالسَّلام)حوریه ای است به شکل آدمیان».

(عَلیهاالسَّلام)۲۲۲ و کتاب «الغدیر» جلد۳ صفحه ۱۸ تا ۲۰.

۷۲_ هرگاه پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) قصد مسافرت می کرد با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بود و هنگامی که از سفر برمی گشت با اول کسی که روبرو می شد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بود».

درباره این خبر ۲ نوع حدیث وارد شده است:

الف _ حدیث «ثوبان»:

برای مأخذ در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۳۳.

ب ـ حدیث «ابن عمر»:

برای مأخذ در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۲۳۵. همچنین برای مصادر بیشتر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۶۳.

۷۳ـ «هرگاه پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از سفر برمی"شت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را می بوسید».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۲۳۷.

۷۴ـ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بزودی به من ملحق خواهد شد».

در این مورد احادیثی وارد شده:

الف ـ حدیث «عایشه»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه۴۳۹.

ب ـ حدیث «ابن عباس»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۴۴۸.

ج ـ حدیث «أمّ حبیبه»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه ۴۵۱.

د _ حدیث «واثله»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد۱۰ صفحه **۴۵۲**.

همچنین رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه۱۹۲.

۷۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم):

«همانا لعنت خداوند بر کسی باد که نسبت به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بغض بورزد».

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد۳ صفحه ۱۸۰.

آری! این کلمات و گفتارها قطره ای بود از دریای بی کران عظمت فاطمه (عَلیهاالسَّلام)، آن هم از سخن اول شخصیت کامل عالم، حضرت ختمی مرتبت «محمد مصطفی» (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم).

ای مسلمان! اینها گوشه ای از صدای پیامبر توست که در گوش تاریخ مندرس شده به دست خلفا و آن کسانی که از نوشتن و نقل حدیث منع می کردند و احادیث را سوزاندند پیچیده است.

آری! این گفته های پیامبر در مورد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و این رفتار امت بعد از او، بخوان و قضاوت کن...

ص: ۴۷

بخش دوّم: رفتار امّت با «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) بعد از پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلیه وَ آله وسَلم) در کتب اهل سنت:

اشاره

ص: ۴۸

فصل اوّل: آتش به خانه «فاطمه» (عَليهاالسَّلام) دختر پيامبر (صَلَّى اللّه عَليه وَآله وسَلم) در كتب اهل سنّت:

مدرك شماره۱

ابن هشام

ابن هشام [درگذشته ۲۱۸ هجرى] در كتاب خود بنام "السيره النبويّه" جلد چهارم صفحه ۳۰۶ با عنوان «امرالسّقيفه بنى ساعده» ــ در سقيفه بنى ساعده چه گذشت ــ اشاره به اجتماع حضرت على (عليه السّلام) و زبير و طلحه در خانه حضرت فاطمه عليهاالسلام مى كند.

وى مى گويد:

«ابن اسحاق گفت: زمانى كه پيامبر اكرم (صَلَّى اللهُ عَليه وَآله وسَلم) رحلت فرمود عده اى از انصار در سقيفه بنى ساعده اطراف سعدبن عباده جمع شدند. لكن "على بن ابى طالب" و "زبيربن عوام" و "طلحه ابن عبيدالله" در خانه فاطمه از جمع كناره گيرى كردند».

ص: ۵۱

مدرک شماره۲

ابن أبی شیبه

ابوبکر، عبدالله بن محمدبن عثمان عبسی کوفی معروف به ابن أبی شبیه [در گذشته ۲۳۵ هجری] در کتاب خود بنام «المصنّف» جلد هفتم صفحه ۴۳۲ روایت شماره ۳۷۰۴۵، چاپ اول بیروت، [سال چاپ ۱۴۰۹ هجری] با ذکر سند از أسلم روایت کرده که:

«همانا زماغنی که بعد از پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) برای ابوبکر بیعت می گرفتند، علی و زبیر نزد فاطمه دختر پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بودند و با فاطمه مشورت می کردند و از او نظرخواهی می نمودند. پس چون این خبر به گوش عمر رسید بسوی خانه فاطمه روانه شد. و گفت: ای دختر پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بخدا قسم هیچکس نزد ما، دوست داشتنی تر از پدرت نیست، و بعد از پدرت هیچکس نزد ما دوست داشتنی تر از تو نیست، ولکن بخدا قسم! این محبت مانع از آن نمی شود که این افرادی را که نزد خود جمع کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها بسوزانند.

پس چون که عمر رفت، فاطمه نزد علی و زبیر آمده و گفت: می دانید که عمر به من چه گفت و همانا قسم خورده که اگر بیرون نروید خانه را بر شما می سوزاند، و بخدا قسم! این کار را خواهد کرد».

ص: ۵۲

مدرک شماره۳

ابن قتیبه

ابومحمـد عبدالله بن مسـلم بن قتیبه دینوری (معروف به ابن قُتَیبَه) [در گذشـته سال ۲۷۶ هجری]، در کتـاب خود بنام «الإمامه و السّیاسه» جلد اول صفحه۱۲، چاپ سوم، چاپ مصر، ۲ جلـد در یک مجلّد، تحت عنوان: [کیف کانت بیعه علیّ بن أبی طالب کرم الله وجهـــه] «علی کرّم الله وجهه(۱) چگـونه بیعت کرد» بـا ذکر سـند از عبـدالله بن عبـدالرحمن انصـاری روایت کرده که گفت:

«همانا روزی ابوبکر از عـده ای که از بیعت با او سـرپیچی کرده و نزد علی (علیه السّـلام) جمع شده بودند سؤال کرد (۲). پس عمر را به دنبال آنها ـ که در خانه علی جمعه شده بودند ـ فرسـتاد پس آنها از خارج شدنِ از خانه خودداری نمودند، در این هنگام عمر دستور داد که: «هیزم حاضر کنید» و خطاب به اهل خانه گفت:

«قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست! باید خارج شوید والّا خانه را با اهلش به آتش می کشم»

شخصی به عمر گفت: ای اباحفض! آیا می دانی فاطمه در این خانه است؟! عمر گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد!»

۱- عبـارتی است که سـنّیان برای احترام به حضـرت امیر (علیه السّـلام) بکار می برنـد. چون آنحضـرت اوّل کسـی است که به پیامبر اسلام(ص) ایمان آورده است.
۲- یعنی سراغ آنها را گرفت.

مدرک شماره۴

همچنین «ابن قتیبه» در صفحه **۱۳** همان کتاب با ذکر سند می گوید: «... تا آنکه [عمر و اصحابش] پشت درب خانه فاطمه جمع شدند و دقّ الباب کردند پس چون مردم صدای فریاد و گریه فاطمه را شنیدند، در حالی که گریه می کردند متفرّق شدند. لکن عمر و اصحابش همانجا ماندند.

پس علی (علیه السّلام) را با زور از خانه خارج نموده و او را بطرف ابوبکر کشاندند پس به او گفتند: بیعت کن!

علی (علیه السّلام) گفت: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: اگر بیعت نکنی به خدایی که جز او خدائی نیست گردنت را خواهیم زد؟!».

مدرک شماره۵

ابن قتیبه

همچنین ابن قتیبه در کتاب خود «الامامه و السّیاسه» جلد۱ صفحه۱۸ تحت عنوان [ذکر السّقیفه و ماجری فیها من القول] «گزارشی از سقیفه و گفتارها در آن» با ذکر سند از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت می کند که:

«... سپس ابابکر دو سال و چند ماه حکومت کرد که مریض شده و در همان مرضی که مرد گفت:

همانا درد شدید بر من غلبه کرده است... بخدا قسم بر هیچ چیز دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم، و ای کاش آن سه را انجام نداده بودم... اما آن سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم؛ ای کاش خانه علی را بحال خود وا می گذاشتم اگر چه با من اعلان جنگ می کردند...».

ص: ۵۵

مدرک شماره۶

یعقوبی

یعقوبی موّرخ مشهور اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در کتاب تاریخ خود جلد دوم صفحه۱۲۳، چاپ بیروت، تحت عنوان [خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه أبی بکر] «گزارشی از سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر» می گوید:

«...عده ای نزد علی بن ابی طالب (علیه السّلام) جمع شدند تا که با او بیعت کنند. علی (علیه السّلام) در جواب به آنها گفت، فردا برای بیعت ــ در حالی که سرهایتان را تراشیده اید ــ آماده شوید. پس چون که صبح فردا رسید کسی حاضر نبود مگر سه نفر. چون خبر اجتماع عده ای از مهاجرین و انصار به حمایت از علی (علیه السّلام) در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) به ابوبکر و عمر رسید، با عده ای روانه خانه فاطمه شدند، و به خانه فاطمه هجوم بردند علی (علیه السّلام) از خانه خارج شد در حالی که به شمشیر مسلح بود، پس با عمر برخورد کرد، عمر شمشیر را از علی گرفته! و آن را شکست، و در این هنگام وارد خانه شدند...

ص: ۵۶

مدرک شماره۷

یعقوبی

همچنین یعقوبی در تاریخ خود جلد دوم صفحه۱۳۷ چاپ بیروت تحت عنوان [أیّام ابی بکر] «دوران حکومتی ابوبکر» می گوید:

«زمانی که ابوبکر مریض شد، در همان مرضی که مرد «عبدالرحمن بن عوف» به عیادت او رفته و از او پرسید: ای خلیفه پیامبر۱ حالت چگونه است؟

ابوبکر گفت: همانا بر من هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم... اما آن سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم:

ای کاش قلّاده خلافت را به گردن نینداخته بودم...

ای کاش خانه فاطمه را تفتیش نکرده و مورد هجوم آن عده قرار نداده بودم. اگر چه با من اعلان جنگ می کردند.

ص: ۵۷

مدرک شماره۸

بلاذری

«احمدبن یحیی» معروف به «بلاذری» [در گذشته سال ۲۷۹ هجری] در کتاب خود بنام «انساب الأشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه۵۸۶ تحت عنوان «امر السّقیفه» «گزارشی از سقیفه» حدیث شماره ۱۱۸۴ می گوید:

«روایت کرده «مدائنی»، که از سلمه بن محارب، و او از سلیمان تیمی، و او از ابن عون که گفت:

«ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی (علیه السّلام)، به دنبال وی فرستاد، پس علی (علیه السّلام) بیعت نکرد.

در این هنگام عمر با شعله ای آتش روانه خانه علی (علیه السّلام) شد. فاطمه (عَلَیهاالسَّلام) در پشت درب با او مواجه شده و گفت: ای پسر خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه ام می بینم؟!

عمر گفت: آری! و آنچنان به این عمر مصرّ و محکم هستم چنانکه پدرتن بر دینی که آورده بود محکم بود!»

ص: ۵۸

مدرک شماره۹

بلاذری

همچنین «بلاذری» در همان کتاب، صفحه ۵۸۷، حدیث شماره ۱۱۸۸ می گوید: «روایت کرد برای من «بکربن هیثم» که «عبدالرزاق» برای او نقل کرده از «معمر» و او هم از «کلبی» و او هم از «أبی صالح» و او هم از «ابن عباس» که گفت:

«زمانی که علی (علیه السّلام) از بیعت با ابوبکر خودداری نمود و در خانه کناره گیری کرده بود، ابوبکر، عمر را بسوی علی (علیه السّلام) فرستاد و به وی دستور داد: «علی را با بدترین صورت نزد من حاضر کن»!

پس چون که عمر نزد علی (علیه السّلام) آمد بین آن دو سخنانی ردّ و بدل شد. علی (علیه السّلام) گفت: «ای عمر! بدوش(۱) که نیمی از آن مال توست، بخدا قسم! آنچه امروز تو را چنین بر امارت و حکومت ابوبکر حریص کرده چیزی نیست جز آنکه فردا حکومت را به تو بسپارد».

۱- فعل امر از دوشیدن _ در اینجا حضرت(ع) خلافت را به شتری تشبیه نموده که آنها به ناحق بر آن سوار شده و از شیر و دیگر مزایای آن بهره می برند. رجوع کنید به: نهج البلاغه _ خطبه سوّم «شقشقیّه».

مدرک شماره ۱۰

طبری

محمدبن جریر طبری [گذشته سال ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الأمم و الملوک» جلد دوم صفحه **۴۴۳** چاپ بیروت (حوادث سال ۱۱ هجری) می گوید:

«روایت کرد برای ما، «ابن حمید» و گفت: روایت کرد برای ما «جریر» از «مغیره» و او «زیاد» پسر «کلیب» که او گفت:

«زمانی که «طلحه» و «زبیر» و عده ای از مهاجرین در خانه علی (علیه السّلام) جمع شده بودند، عمربن الخطاب به آنجا آمده و گفت:

«بخدا قسم! برای بیعت خارج شوید والّا خانه را بر شما می سوزانم».

در این هنگام زبیر با شمشیر کشیده خود به آنها حمله ور شد، پس پای در پایش پیچید و شمشیر از دستش افتاد، پس به او حمله ور شده و او را دستگیر نمودند».

ص: ۶۰

مدرک شماره۱۱

طبری

همچنین طبری در تاریخ خود جلد دوم صفحه۴۴۳ چاپ بیروت می گوید:

«روایت کرد برای ما، «زکریابن یحیی ضریر» که او گفت: رواذیت کرد برای ما «أبوعوانه» که او گفت: روایت کرد برای ما «داودبن عبدالله الاودی» و او از «حمیدبن عبدالرحمنه حمیری» که او گفت:

«.... پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و بر بیعت خود استوار شدند، لکن «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» از این بیعت سرزده و «زبیر» در حالی که شمشیرش را کشیده بود می گفت:

این شمشیر را غلاف نخواهیم کرد تا اینکه با علی (علیه السّلام) بیعت شود. پس، موقعی که این خبر به «ابوبکر» و «عمر» رسید، «عمر» گفت: «شمشیر زبیر را از دستش بگیرید و آن را به سنگ بزنید».

در این هنگام «عمر» به طرف آنها حرکت کرده و «علی» (علیه السّلام) و «زبیر»« را با زور نزد «ابوبکر» حاضر کرده و گفت: به هر صورت باید بیعت کنید چه آنکه با رضایت شما باشد و چه آنکه به زور بیعت نمائید».

ص: ۶۱

مدرک شماره۱۲

طبری

همچنین طبری در تاریخ خود جلد دوم صفحه ۴۴۶ می گوید:

روایت کرد برایم «علی بن مسلم» که گفت: روایت کرد برای ما «عبادبن عباد» که او گفت: روایت کرد برای ما «عبادبن راشد» که او گفت: روایت کرد برای ما «زهری» و او از «عبیدالله بن عتبه» و او از «ابن عباس» که گفت:

«امیرالمؤمنین عمربن الخطاب! گفت: از حوادثی که زمان رحلت پیامبر صلّی الله علیه [و آله] و سلّم رخ داد، آن بود که، «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» و عده ای با آن دوم از بیعت با ما سرپیچی کرده و در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) جمع شده بودند...».

ص: ۶۲

مدرک شماره۱۳

طبری

همچنین «محمدبن جریر طبری» [در گذشته ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الامم و الملوک» در حوادث سال ۱۳ هجری، در جلد دوم صفحه ۶۱۹، چاپ بیروت، تحت عنوان [ذکر اسماء قضاته و کتّابه و عمّاله علی الصّدقات] «گزارشی از اسامی قضات و حسابداران و رؤسای مالیاتی در زمان ابوبکر» می گوید: روایت کرد برای ما «یونس ابن عبدالاعلی» که گفت: روایت کرد برای ما «یحیی بن عبدالله بن بکیر» که گفت: روایت کرد برای ما «لیث بن سعد» که گفت روایت کرد برای ما «علوان» و او از «صالح بن کیسان» و او از «عمربن عبدالرحمن ابن عوف» و او از «پدرش» (عبدالرحمن بن عوف) که گفت:

«زمانی که ابوبکر مریض شد ــ در مرضی که مرد ــ به ملاقات او رفتم... ابوبکر گفت: همانا بر هیچ چیز دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نمی دادم، و سه کار که ترک کردم و ای کاش انجام داده بودم و سه چیز که ای کاش از پیامبر در مورد آنها سوال کرده بودم. اما آن سه چیزی که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: ای کاش به خانه فاطمه بی احترامی نکرده بودم اگر چه بر علیه من اعلان جنگ می نمودند....».

ص: ۶۳

مدرک شماره۱۴

مسعودی

«أبوالحسن، علی بن حسین بن علی مسعودی» [در گذشته سال ۳۴۶ هجری] در کتاب خود بنام «مروج الذهب» چاپ مصر جلد دوم صفحه۱۹۴، تحت عنوان [ذکر نسبه و لمع من اخباره و سیره] «نسب ابوبکر و گوشه هایی از سیره و روش حکومتی و حوادث زمان وی» در قسمت [مرض أبی بکر] «مریضی ابوبکر» می گوید:

«...ابوبکر پانزده روز قبل از آنکه از دنیا برود مریض شد، چون به حالت احتضار رسید گفت»:

باکی بر من نیست مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم.... اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم. ای کاش خانه فاطمه را مورد تفتیش قرار نداده بودم، و در این باب سخنان زیادی گفت...».

ص: ۶۴

مدرک شماره۱۵

مسعودی

همچنین «مسعودی» در کتاب دیگر خود بنام «اثبات الوصیّه» صفحه ۱۴۲ تحت عنوان «حکایه السّقیفه» «جریان سقیفه» می گوید:

«....پس روایت شده زمانی که پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رحلت فرمود، «عباس» رضی الله عنه نزد امیرالمؤمنین (علیه السّلام) رفت و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم.... پس امیرالمؤمنین (علیه السّلام) با عده ای از پیروان و شیعیانش در منزلش دست به مبارزه (منفی) زدند چون پیامبر به وی چنین دستوری داده بود، در این هنگام عده ای به خانه اش حمله ور شده و به آنجا هجوم آوردند و درب خانه اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه خارج کردند، آنها سیده زنان [فاطمه (عَلیهاالسَّلام)] را پشت درب فشار سختی دادند به حدی که محسن را سقط کرد.

آنها می خواستند از وی بیعت بگیرند لکن علی (علیه السّلام) ممانعت کرده و گفت: هرگز چنین کاری نخواهم کرد، پس به وی گفتند: تو را می کشیم. علی (علیه السّلام) گفت: اگر مرا کشتید پس همانا بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. در این هنگام دست علی (علیه السّلام) را در حالی که مشت کرده بود و باز کردنش بر آنها سخت بود بطرف ابوبکر کشیده، تا اینکه بالاخره دست ابوبکر را به دست «علی» (علیه السّلام) کشیدند. در حالی که دست علی (علیه السّلام) مشت و بسته بود».

ص: ۶۵

مدرک شماره۱۶

ابن عبدربّه

«احمدبن محمدبن عبد ربّه آندلسی» [در گذشته سال ۳۲۸ هجری] در کتاب خود به نام «عقدالفرید» تحت عنوان [کتاب العسجده الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم و أیّامهم] «یاقوت نامه دوم در مورد خلفاء و تاریخ ایشان و حوادث زمان ایشان» در قسمت «ایام خلافت أبی بکر» قسمت «سقیفه بنی ساعده» _ کسانی که از بیعت أبوبکر تخلف کردند _ در چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ هجری جلد پنجم صفحه ۱۳ و ۱۴ و در چاپ مصر سال ۱۳۵۳ هجری جلد سوم صفحه ۶۴ می گوید:

«کسانی که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند «علی» (علیه السّلام)و «عباس» و «زبیر» و «سعدبن عباده» بودند، اما «علی» (علیه السّلام) و «عباس» و «زبیر» در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نشسته بودند تا آنکه «ابوبکر»، «عمر» را بسوی آنها فرستاد تا آنها را از خانه خارج سازد، «ابوبکر» به «عمر» دستور داد: «اگر از خارج شدن از خانه خودداری کردند با آنها به جنگ بپردازد» پس «عمر» با شعله ایی از آتش روانه خانه فاطمه شده تا آنجا را به آتش بکشد، در این هنگام «عمر» با «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) برخورد کرده، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به وی گفت: ای پسر خطاب! آیا برای آتش کشیدن خانه ما آمده ای؟! «عمر» گفت: آری! مگر آنکه با «ابوبکر» بیعت کنید چنانچه امت چنین کردند....».

ص: ۶۶

مدرک شماره۱۷

طبرانی

ابوالقاسم، سلیمان بن احمدبن ایوب بن مطیر لُخَمی شامی طبرانی [در گذشته سال ۳۶۰ هجری] در کتاب معروف خود بنام «المعجم الکبیر» چاپ دوم احیاء التراث العربی ـ جلد اول صفحه۶۲ حدیث شماره۴۳ می گوید:

«ابوزُنباع روح بن فرح مصری» برای ما روایت کرد که «سعیدبن عفیر» برای او روایت کرده است، که «علوان بن داود بجلّی» از «صالح بن کیسان» و او از «حمیدبن عبدالرحمن بن عوف» و او از پدرش روایت کرده اند که گفت:

«زمانی که «ابوبکر پسر أبی قحافه» مریض بود، همان مرضی که در آن مرد به عیادت او رفتم، به او سلام کردم و از او جویای حال شدم. وی با سختی نشست، من گفتم: الحمدالله حالت خوب است...

ابوبکر گفت: ... همانا من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه کار که انجام ندادم و ای کاش انجام داده بودم، و سه چیز که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم.

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور نشده بودم و آنجا را ترک می کردم اگر چه بر علیه من پیمان جنگ بسته می شد».

ص: ۶۷

مدرک شماره۱۸

ابن عبدالبر

ابوعمر، یوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر [در گذشته سال ۴۶۳ هجری] در کتاب خود بنام «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب» چاپ دارالنّهضه در قاهره جلد سوم صفحه۹۷۵ باز ذکر سند از أسلم روایت می کند که گفت:

«همانا علی (علیه السّلام) و زبیر در زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند، در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد شده و با فاطمه در مورد این امر به مشورت و نظرخواهی پرداخته بودند.

زمانی که این خبر بگوش عمر رسید، عمر خود را به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رسانید و گفت: «ای دختر پیامبر! هیچکس از مردم نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نبود و بعد از او هیچکس محبوبتر از تو نزد ما نیست ولکن به من خبر رسیده که این افراد نزد تو جمع شده اند اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان خواهیم کرد» وقتی عمر رفت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد ابن افراد آمده و گفت: همانا عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر بیعت نکنید چنین و چنان خواهم کرد و به خدا قسم که بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است».

مدرک شماره۱۹

شهرستانی

ابوالفتح محمدبن عبدالکریم بن أبی بکر، احمد شهرستانی [در گذشته سال ۵۴۸ هجری] در کتاب معروف خود «الملل و النّحل» چاپ بیروت دارالمعرفه سال چاپ: ۱۴۰۲، جلد اول صفحه۵۷ می گوید:

از جمله عقائد نظام (۱) آن بود که می گفت:

عمر به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور شده و فریاد می زد: «خانه را با اهلش به آتش بکشید» در حالی که کسی در خانه نبود مگر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام).

ص: ۶۹

۱- نظام ابراهیم بن سیاربن هانی معتزلی از رؤسای مذهب معتزله در زمان خود بود وی در سال [۲۳۱ هجری] از دنیا رفت.

مدرک شماره ۲۰

ابن أبی الحدید

عبدالحمید بن هبه الله بن محمد بن أبی الحدید عزّالدین مدائنی معتزلی معروف به «ابن أبی الحدید معتزلی» [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] تحت عنوان: «حدیث السّقیفه» «جریان سقیفه» جلد دوم صفحه ۲۱ می گوید:

روایات در مورد قصه سقیفه مختلف است، آنچه که شیعه می گوید، با توجه به آنکه جمع قابل توجهی از محدّثین اهل سنت بیشتر آن را نقل کرده اند آن است که:

«همانا علی (علیه السّلام)» از بیعت (با ابی بکر) خودداری کرد تا آنکه حضرت را به زور از خانه خارج کردند.

و همچنین «زبیربن عوام» نیز از بیعت (با ابی بکر) خودداری کرد و می گفت: با هیچکس جز علی (علیه السّلام) بیعت نخواهم کرد.

و همچنین «أبوسفیان بن حرب» و.... جمع بنی هاشم از بیعت سرپیچی نمودند.

محدثین گفته اند:

«زبیر» شمشیرش را نیز کشیده بود چون که وقتی عمر و عده ای از «انصار» و غیر انصار آمدند عمر در جمله سخنانش گفت: شمشیر این شخص را بگیرید و به سنگ بزنید».

ص: ۷۰

مدرک شماره۲۱

ابن أبی الحدید

سپس ابن أبی الحدید می گوید:

«و گفته شده که: عمر خودش شمشیر را از دست زبیر گرفت و آن را به سنگ زد تا آنکه شکست. سپس تمام آنها را (علی (علیه السّلام) زبیر و بنی هاشم) بطرف ابوبکر کشانید تا اینکه تمام آنها با ابوبکر بیعت کردند مگر علی (علیه السّلام) به تنهایی.

پس در این هنگام علی (علیه السّلام) به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پناه برد (و آنجا را پناهگاه خویش قرار داد) لکن به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور شدند و با زور و بدترین صورت علی (علیه السّلام) را از خانه خارج ساختند. در این موقع فاطمه علیها سلام درب خانه ایستاده بود؛ پس هجوم آورندگان متفرق شده و گفتند: [علی (علیه السّلام)به تنهایی ضرری به حال آنها ندارد». البته گفته شده است که:

«آنان علی (علیه السّلام) را به زور با آن افراد دیگر از خانه خارج کرده و نزد ابوبکر بردند».

از این گونه روایات «محمدبن جریر طبری زیاد نقل کرده است».

ص: ۷۱

مدرک شماره۲۲

ابن أبی الحدید

همچنین ابن أبی الحدید معتزلی در شرح خود در نهج البلاغه جلد دوم صفحه۲۲ می گوید:

اما آنچه اکثر محدثین و بزرگان آنها گفته اند آن است که:

همانا علی (علیه السّلام) از بیعت با ابوبکر تا شش ماه خودداری کرد و در خانه نشست و بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت....

مدرک شماره۲۳

ابن أبی الحدید

ابن أبی الحدید در جلد دوم شرح خود صفحه۲۳ می گوید:

ابوجعفر محمدبن جریر طبری در تاریخ خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

.... در زمانی که عمر به حکومت رسید روزی بر منبر رفته گفت... از اخباری که نزد ماست آن است که وقتی پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت علی (علیه السّلام) و زبیر از بیعت با ما تخلف کرده و در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با عده ای جمع شده بودند....

ص: ۷۲

مدرک شماره۲۴

ابن أبی الحدید

همچنین «ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه۴۵ می گوید:

«احمدبن عبدالعزیز» روایت کرده که:

زمانی که برای «ابوبکر» بیعت می گرفتند «زبیر» و «مقداد» با عده ای از بیعت سرپیچی کرده و نزد علی (علیه السّلام) که در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بود، رفته و با هم به شور و مشورت پرداخته بودند.

«عمر» (که از این قضیه مطلع شد) بسوی آنان روانه شد، در این هنگام با فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برخورد کرد و گفت: «بخدا قسم! شخصیت تو مانع از آن نیست که اگر این افراد را نزد خود جمع کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها به آتش بکشند». پس چون «عمر» برگشت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد آنها آمده و گفت: دانستید که «عمر» نزد من آمده و قسم خورد اگر متفرق نشوید خانه را بر شما به آتش بکشد و بخدا قسم! بر آنچه قسم خورده ثابت و پایدار است.

ص: ۷۳

مدرک شماره۲۵

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در جلد دوم صفحه ۴۶ و ۴۷ شرح خود در این باره می گوید:

و «احمد» و «مبرد» در کتاب «کامل» خود از «عبدالرحمن بن عوف» نقل کرده اند که گفت: زمانی که ابوبکر مریض شد ــ همان مرضی که در آن مرد جهت عیادت نزد او رفتم، به او سلام کرده و جویای حال او شدم. ابوبکر در بستر نشست.... و گفت:

آگاه باش که من بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش آن سه کار را انجام نداده بودم، و سه کار که انجام ندادم و ای کاش آن سه کار را انجام داده بودم و سه چیز که ای کاش از رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مورد آنها سؤال کرده بودم.

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم:

ای کاش به خانه فاطمه حمله ور نشده بودم و آنجا را به حال خود وا می گذاشتم اگر چه در آنجا بر علیه من پیمان جنگ بسته می شد.

ص: ۷۴

مدرک شماره۲۶

ابن أبی الحدید

همچنین «ابن أبی الحدید معتزلی» در جلد دوم شرح خود بر نهج البلاغه صفحه ۵۰ می گوید:

«ابوبکر احمدبن عبدالعزیز» می گفت:

خبر داد به ما «ابوزید، عمر بن شُبّه» که:

عده ای از مهاجرین در مورد بیعت مردم با ابوبکر سخت غضبناک شدند همچنین «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» غضبناک شده و در حالی که هر دو مسلح بودند داخل خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دست به مبارزه منفی زدند. «عمر» (که از این قضیه مطلع شد) با عده ای از جمله: (أسیدبن حضیر» و «سلمه بن سلامه بن وقش» که هر دو از قبیله «بنی عبدالأشهل» بودند، روانه خانه فاطمه شدند.

در این هنگام فاطمه (عَلیهاالسَّلام) فریاد زد و آنها را بخدا قسم داد. پس آنها شمشیر «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» را گرفته و هر دو را به دیوار زده تا آنها را شکستند سپس «عمر»، «علی» و «زبیر» را از خانه خارج و (بطرف أبوبکر) می کشانید.

مدرک شماره۲۷

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود جلد دوم صفحه ۵۰ می گوید: «ابوبکر» (جوهری) با سندی دیگر چنین روایت کرده است که:

«ثابت بن قیس شماس» نیز با جماعتی که به همراه «عمر» به خانه فاطمه حمله ور شدند بود».

مدرک شماره۲۸

ابن أبی الحدید

در جلد دوم شرح خود صفحه۵۱ می گوید:

و روایت شده همچنین که «محمدبن مسلمه» نیز همراه با مهاجرین بود و «محمدبن مسلمه» بود که شمشیر «زبیر» را شکست.

ص: ۷۶

مدرک شماره۲۹

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه۵۶ می گوید:

«ابوبکر» (جوهری) گفت: «اوزید، عمربن شبّه» برای من روایت کرد که گفت: «احمدبن معاویه» برای من روایت کرد و گفت: «نصربن شمیل» برای من روایت کرد و گفت: «محمدبن عمر» از «سلمه بن عبدالرحمن» برای من روایت کرد که:

زمانی که ابوبکر بر منبر (رسول الله (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)) نشست؛ علی (علیه السّلام) و زبیر و عده ای از بنی هاشم در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بودند، در این هنگام «عمر» به طرف آنها حرکت کرده و به آنها گفت:

«قسم به آن کس که جانم در دست اوست یا اینکه برای بیعت کردن از خانه خارج شوید یا آنکه خانه را بر شما به آتش می کشم».

پس در این هنگام «زبیر» با شمشیر کشیده از خانه خارج شده؛ عده ای از انصار از جمله «زیادبن لبید» بطرف او حمله کرده، شمشیر از دست زبیر افتاد، ابوبکر که بالای منبر بود فریاد کشید: شمشیرش را به سنگ بزنید تا بشکنند.

«ابوعمرو بن حماس» می گوید:

هر آینه من سنگی را که آن ضربه به آن خورد، دیدم، و می گفتند: «این اثر ضربه شمشیر «زبیر» است....»

ص: ۷۷

مدرک شماره۳۰

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه۵۶ می گوید:

«ابوبکر» (جوهری) گفت: در روایتی دیگر چنین آمـده که: «سـعدبن أبی وقاص» و «مقـداد بن أسود» نیز از جمله افرادی بودند که در خانه فاطمه علیهاالسـلام اجتماع کرده بودنـد، آنها هم پیمان شـده بودنـد که با «علی» (علیه السّـلام) بیعت کننـد. در این هنگام «عمر» جهت آتش زدن خانه بر ایشان به آنها حمله ور شـد، که زبیر با شمشـیر از خانه خارج شـد در حالی که فریاد می کشـید و گریه می کرد، مردم او را از گریه و ناله نهی کرده و گفتند: گناهی بر ما نیست چرا که نباید در امری که مردم بر آن اجتماع کرده اند اختلاف شود!

ص: ۷۸

مدرک شماره۳۱

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه جلد دوم صفحه۵۷ با ذکر سند از ابوبکر جوهری.... از شعبی روایت می کند که:

ابوبکر پرسید: زبیر کجاست؟

به او گفتند: با شمشیر نزد علی (و از وی دفاع می کند)

ابوبکر گفت: ای «عمر»! و ای خالدبن ولید! برخیزید و به مکان آنها رفته و آندو را نزد من بیاورید.

پس آندو به طرف خانه علی روانه شدند، عمر داخل خانه شده و خالدبن ولید در آستانه درب خانه ایستاد.

ص: ۷۹

مدرک شماره۳۲

ابن أبی الحدید

همچنین «ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود در نهج البلاغه جلد شش صفحه۴۷ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از أبیم الأسود روایت می کند که:

عده ای از مهاجرین در بیعت أبوبکر که بدون مشورت آنها انجام شد غضبناک شدند. همچنین «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» غضبناک شده و مسلح در خانه فاطمه (عَلَیهاالسَّلام) سکنی گزیدند.

در این هنگام «عمر» با عده ای از اصحابش که در میان آنها «أسیدبن حضیر» و «سلمه بن سلامه» از قبیله بین عبدالأشهل ـ دیده می شدند به خانه [فاطمه (عَلَیهاالسَّلام)] حمله کردند، فاطمه (عَلَیهاالسَّلام) فریاد کشید و آنها را بخدا سوگند داد، پس آنها شمشیرهای «علی» و «زبیر» را گرفته و به سنگ زدند تا شکست، در این هنگام «عمر» آن دو را به زور می کشانید....

ص: ۸۰

مدرک شماره۳۳

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود جلد ششم صفحه ۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری.... از «شهاب بن ثابت» روایت می کند که:

از جمله کسانی که وارد خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شدند «قیس بن شماس» بود.

همچنین ابوبکر جوهری گفت: سعدبن ابراهیم روایت کرده که:

«عبدالرحمن بن عوف» و «محمدبن مسلمه» در این روز با عمر بودند و «محمدبن مسلمه» کسی بود که شمشیر «زبیر» را شکست.

ص: ۸۱

مدرک شماره۳۴

ابن أبی الحدید

ابن أبی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری.... از شعبی روایت می کند:

ابوبکر گفت: ای «عمر»! «خالدبن ولید» کجاست؟

عمر گفت: در آنجا نشسته است.

ابوبکر گفت: نزد «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» بروید و آندو را نزد من بیاورید. پس آندو به طرف خانه علی (علیه السّلام) حرکت کردند در این هنگام «عمر» داخل خانه شده و «خالدبن ولید» در آستانه بیرونی درب ایستاد.

«عمر» به «زبیر» گفت: این شمشیر برای چیست؟

«زبیر» گفت: این را برای بیعت با علی (علیه السّلام) مهیا کرده ام، راوی می گوید:

در خانه، عده زیادی از مردم بودند، از آن جمله «مقداد بن أسود» و «تمام هاشمیون»....

سپس «عمر» دست «زبیر» را گرفته و او را از جای خود بلند کرد و او را بزور از خانه خارج ساخت و گفت: ای خالد! این مرد را محکم بگیرد. در حالی که در بیرون خانه عده زیادی از مردم که ابوبکر آنها را به کمک خالد و عمر فرستاده بود جمع شده بودند.

سپس عمر داخل خانه شد و به علی (علیه السّلام) گفت: برخیز و بیعت کن! علی (علیه السّلام) از بلند شدن خودداری کرد عمر دست علی (علیه السّلام) را گرفته

و گفت: برخیز، علی (علیه السّلام) از بلند شدن خودداری کرد، پس بزور علی (علیه السّلام) را بلند کرد و به خارج خانه کشانید، سپس خالد آندو را گرفته و عمر آندو را و کسانی که با آندو بودند (و از بیعت سرباز زده بودند) با صورتی بسیار بد می کشانید، مردم جمع شده و نگاه می کردند، خیابانهای مدینه پر از مردم بود، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که این رفتار را از عمر دید ناله های سوزناک برکشید و ولوله می کرد، عدّه ای از زنان هاشمیه و غیرهاشمیه اطراف او جمع شده بودند، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در آستانه درب ایستاده و فریاد کشید:

ای ابوبکر! چه زود فراموش کردید و چه بد با اهل رسول الله رفتار کردید. بخدا قسم! با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای خود را ملاقات کنم!

ص: ۸۳

مدرک شماره۳۵

ابن أبی الحدید

همچنین ابن أبی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از عمربن شبه روایت می کند که:

«عمر» با عده ای قابل توجه از انصار و عده کمی از مهاجرین بسوی خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حرکت کرد و گفت: قسم به آن کس که جانم در دست اوست برای بیعت از خانه خارج شوید، در غیر این صورت خانه را بر شما به آتش می کشم! در این هنگام زبیر با شمشیر کشیده از خانه خارج شده، لکن «زیادبن لبید انصاری» همراه شخصی دیگر با او گلاویز شده، شمشیر از دست زبیر افتاد، عمر شمشیر زبیر را به سنگ زد تا شکست، سپس عمر (افراد داخل خانه را) از خانه خارج کرده و در حالی که ریسمان به گردنشان بود آنها را بصورتی بد می کشانید تا آنکه با ابوبکر بیعت کنند.

ابوزید (راوی) از «نضربن شمیل» نقل می کند که:

چون شمشیر از دست زبیر به زمین افتاد نزد ابوبکر بردند در حالی که ابوبکر بر منبر تکیه زده و خطبه می خواند، سپس ابوبکر گفت: این شمشیر را به سنگ بزنید.

«عمروبن حماس» می گوید: به تحقیق من خودم سنگی را که شمشیر زبیر به او خورد دیدم، مردم می گفتند این جای ضربه شمشیر زبیر است.

ص: ۸۴

مدرک شماره۳۶

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود جلد ششم صفحه۵۱ با ذکر سند از ابوبکر جوهری.... از لیث بن سعد روایت می کند که:

ابوبکر صدّیق! گفت: ای کاش به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور نشده بودم اگر چه بر علیه من اعلان جنگ می شد.

مدرک شماره۳۷

ابن أبی الحدید

همچنین «ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد هفدهم صفحه۱۶۴ روایت می کند که:

«به تحقیق زمانی که ابوبکر مریض شد (مرضی که در او مرد) گفت: ای کاش با خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) کار نداشتم و به آنجا حمله ور نمی شدم». ابن أبی الحدید در ادامه می گوید:

این گفته ابوبکر دلالت بر صحیح بودن آنچه که روایت شده: از اقدامی که بر خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) کرد _ همان موقعی که «علی» (علیه السّلام) و زبیر و غیر این دو در خانه (دست به مبارزه منفی زده) بودند _ می کند. و همچنین دلالت بر این مطلب دارد که ابوبکر حق را به غیر خود داده نه به خود!

مدرک شماره۳۸

ابن أبی الحدید

«ابن أبی الحدید معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد هفدهم صفحه۱۶۸ تحت عنوان]ذکر ما طعن به الشیعه فی امامه أبی بکر و الجواب عنها] «در بیان آنچه شیعه به امامت ابی بکر اعتراض می کند و جواب از آنها» در اعتراض دوم شیعه، می گوید:

اما حدیث «حمله به خانه فاطمه» (عَلیهاالسَّلام)، را قبلاً ذکر کردیم، و ظاهر نزد من آن است که آنچه سیدمرتضی (در کتاب شافی) و شیعه می گوید صحیح می باشد لکن نه هر چه آنها می گویند بلکه بعضی از آن، و ابوبکر هم حق داشت که از این کار اظهار ندامت و پشیمانی کند و از این کرده خود ناراحت باشد. لکن این ندامت و پشیمانی وی حاکی از محکم بودن دین وی و ترس وی از خدا می باشد!!

پس این پشیمانی ابوبکر بهتر است جزو مناقب وی بشمار رزود تا در مطاعن وی!!

ص: ۸۶

مدرک شماره۳۹

ابن إبی الحدید

« ابن إبی الحدید معتزلی» در شرح خود جلد بیستم صفحه۱۴۶ تحت عنوان [عبدالله بن زبیر و ذکر طرف من أخباره] «نگاهی به زندگی عبدالله بن زبیر» می گوید:

مسعودی (مورخ مشهور) گفته است:

... سپس عبدالله بن زبیر حسن بن محمد بن حنفیّه را در زندانی بسیار تاریک زندانی کرده و تصمیم به قتل او گرفت، لکن «حسن» حیله ای بکار زده و از زندان عبدالله فرار کرده و به کوه و بیابان زد تا آنکه به سرزمین «منا» ــ که پدرش «محمدبن حنفیّه» در آنجا بود ــ رسید.

«عبدالله بن زبیر» به قصد انتقام جوئی، تمام بنی هاشم را در زندانی که شب و روز در آنجا بسیار سخت می گذشت زندانی کرده و سپس قصد سوزاندن آنها را کرد و دهانه زندان را مملو از هیزم کرد، لکن از طرفی «مختار» شخصی را بنام «اباعبدالله جُدَلی» با چهار هزار نفر به طرف عبدالله بن زبیر روانه کرد... تا آنکه به آن زندان حمله کرده و تمام بنی هاشم را از آنجا نجات داد.

مسعودی می گوید:

روزی «عروه بن زبیر» برادر «عبدالله بن زبیر» از طرف وی در مورد زندان کردن بنی هاشم و جمع آوری هیزم برای آتش زدن آنها عذر خواهی می کرد و می گفت: برادرم عبدالله بخاطر آنکه در میان

مسلمانان تفرقه نیفتد و اجتماع مسلمانان از هم نپاشد و اینکه همه را تحت اطاعت درآورد تا وحدت کلمه! در میان آنها ایجاد شود دست به چنین کاری زد همانطور که «عمربن الخطاب» با بنی هاشم ـ زمانی که از بیعت با أبوبکر خودداری کردند ـ انجام داد و هیزم حاضر کرد تا خانه را بر آنها به آتش بکشد.

ص: ۸۸

مدرک شماره ۴۰

ابن إبی الحدید

ابن إبی الحدید معتزلی در شرح خود جلد بیستم صفحه ۱۶ و ۱۷ تحت عنوان [ایراد کلام أبی المعالی الجوینی فی أمر الصّحابه و الرّد علیه] «نقل اعتراضات أبی المعالی جوینی در امور صحابه و رد بر آن» به نقل از أبی المعالی جوینی می گوید:

اگر گفته شود که:

خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) مورد هجوم واقع شد و صیانتش شکسته شد بخاطر «حفظ نظام اسلام» و بخاطر جلوگیری از تفرقه میان مسلمانان چرا که مسلمانان آن زمان از دین بر می گشتند و دست از اطاعت بر می داشتند.

در جواب گفته می شود که:

همین کلام و جواب را بدهید آنجا که: در جنگ جمل «هودج عایشه» مورد هتک واقع شد (چرا که عایشه بر علیه خلیفه رسمی مسلمانان قیام کرده) و هودج او مورد حمله قرار گرفت تا آنکه ریسمان اطاعت پاره نشود و اجتماع مسلمین از هم نپاشد و خون مسلمانان به هدر نرود....

پس وقتی که جایز باشد حمله به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بخاطر امری که هنوز واقع نشده بود، بدون شک جایز است حمله به هودج عایشه به خاطر امری که واقع شده بود.

ص: ۸۹

چگونه هتک حرمت از هودج عایشه از گناهان کبیره، آن هم از گناهان کبیره ای که موجب ورود ابدی در آتش جهنم است می باشد، و باید از انجام دهنده آن بیزاری جست و این بیزاری از مهمترین ارکان ایمان بشمار می رود.

لکن حمله به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و ورود وحشیانه در منزلش و جمع آوری هیزم، و تهدید به آتش زدن، از ارکان ایمان بشمار می رود؛ چرا که این کار ستونهای دین را محکم نکرد! و خداوند بوسیله این کار به مسلمانان عزت بخشید! و آتش فتنه و خونریزی با این کار خاتمه پیدا کرد! و حال آنکه حرمت هر دو زن یکی بود! اگر نگوییم که: حرمت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بیشتر و شأن و منزلت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بالاتر و صیانت او بخاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله مهمتر بود. چرا که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) پاره ای از پیامبر بود و جزئی از گوشت و خون آن حضرت بود. و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) مانند زن نسبت به شوهر، اجنبیه نبود چرا که بین زن و شوهر نسبتی نیست مگر وصله ای آن هم بطور عاریه، و عقدی که بجای عقد اجاره منفعت می باشد جاری می شود...

نه! هرگز! چگونه عایشه یا غیر او، در منزلت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) باشد و حال آنکه تمام مسلمانان چه آنها که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را دوست دارند و چه آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را دوست ندارند می دانند که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سیده زنان عالمیان می باشد؟!

ص: ۹۰

مدرک شماره۴۱

عزّالدّین ابن اثیر

عزّالـدّین ابی الحسن علی بن ابی الکرم، محمـدبن محمدبن عبدالکریم بن عبدالواحد شـیبانی معروف به «ابن اثیر» [در گذشـته سال ۶۳۰ هجری] در کتـاب خود بنـام «الکامل فی التاریـخ» چاپ بیروت سال ۱۳۹۹ در جلد دوم صـفحه ۳۲۷ با ذکر سـند می گوید:

«زمانی که عمر به حکومت رسید روزی بر فراز منبر رفته و گفت....

همانا علی (علیه السّلام) و زبیر و کسانی که با آن دو بودند از ما تخلف کرده و در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رفتند و (دست به مبارزه منفی زدند)».

همچنین عده ای از انصار....

ص: ۹۱

مدرک شماره۴۲

عزّالدّین ابن اثیر

همچنین ابن اثیر در جلد دوم کتاب «الکامل فی التاریخ» صفحه۳۳۱ می گوید:

زهری گفته که:

علی (علیه السّلام) و بنی هاشم و زبیر تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا آنکه فاطمه رضی الله عنها از دنیا رفت.

ص: ۹۲

مدرک شماره۴۳

ابن کثیر

أبی الفداء اسماعیل بن کثیر [در گذشته سال ۷۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «السّیره النبویّه» چاپ بیروت سال ۱۴۰۳ هجری در جلد چهارم صفحه۴۹۵ تحت عنوان [قصّه السّقیفه] با ذکر سند از «وهیب» روایت می کند که:

«زمانی که پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت مردم در خانه سعدبن عباده جمع شدند که در میان آنها ابوبکر و عمر و.... دیده می شدند....»

تا آنجا که می گوید:

«پس ابوبکر بالای منبر رفته و نگاهی در چهره های مردم انداخت لکن علی (علیه السّلام) را ندید. پرسید علی (علیه السّلام) کجاست؟ در این هنگام عده ای از انصار برخاسته و او را به زور حاضر کردند....».

ص: ۹۳

مدرک شماره ۴۴

صفدی

صلاح الـدین خلیل بن إیبک صـفدی [در گذشـته سال ۷۶۴ هجری] در کتـاب خود بنـام «الوافی بالوفیـات» چـاپ بیروت سال ۱۴۰۱ هجری جلد هفدهم صفحه۳۱۱، تحت عنوان [عبدالله بن عثمان] با ذکر سند از «أسلم» روایت می کند که:

«زمـانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتنـد «علی» (علیه السّـلام) و «زبیر» نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رفته و با وی مشورت و از وی کسب تکلیف می نمودند».

وقتی که این خبر به «عمر» رسـید بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد شـده و گفت: ای دختر رسول خـدا! هیچکس از خلق خدا نزد ما دوست داشـتنی تر از پـدرت نیست و هیچکس بعد از پدرت نزد ما دوست داشـتنی تر از تو نیست ولکن به من خبر رسـیده که عده ای نزد تو جمع شده اند، اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان می کنم سپس بر گشت.

فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد افراد خـانه آمـده و گفت: عمر نزد من آمـده و قسم خورده که اگر برای بیعت خارج نشویـد چنین و چنان می کند و بخدا قسم بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است.

ص: ۹۴

مدرک شماره۴۵

اسماعیل عمادالدین

اسماعیل بن علی بن محمدبن محمدبن عمربن شاهنشاه بن أیوب، ملک مویّد عمادالدین [در گذشته سال ۷۳۲ هجری] در کتاب خود بنام «المختصر فی أخبار البشر» چاپ مصر جلد اول صفحه۱۵۶ با ذکر سند می گوید:

«....سپس ابوبکر، عمربن خطاب را دستور داد تا علی رضی الله عنه و کسانی که با او بودند را از خانه فاطمه رضی الله عنها خارج سازد. ابوبکر به عمر دستور داد که: اگر از بیرون آمدن از خانه خودداری کردند با آنها جنگ کن!»

در این هنگام عمر با قطعه ای آتش بسوی خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) روانه شد تا آنجا را به آتش بکشاند، پس با فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برخورد کرد، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: کجا ای پسر خطاب؟! آیا آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟!

عمر گفت: آری! مگر آنکه داخل شوید (در بیعت أبوبکر) همانطور که امت داخل (بیعت أبوبکر) شدند.

ص: ۹۵

مدرک شماره۴۶

نویری

شهاب الّدین أبوالعباس أحمدبن عبدالوهاب بکری نویری [در گذشته سال ۷۳۳ هجری] در کتاب خود بنام «نهایه الأرب فی فنون الأدب» چاپ قاهره سال ۱۳۹۵ هجری جلد نوزدهم صفحه ۴۰ با ذکر سند از «أسلم» روایت می کندکه:

«زمانی که برای ابوبکر از مردم بیعت می گرفتند علی (علیه السّلام) و زبیر نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رفته و با وی به مشورت پرداختند. همین که این خبر به عمر رسید، بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد شده و گفت: ای دختر پیامبر هیچکس از خلق خدا نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نیست و هیچکس بعد از پدرت نزد ما دوستداشتنی تر از تو نیست ولکن به من خبر رسیده که عده ای نزد تو جمع شده اند (و از بیت با أبوبکر خودداری نموده اند) اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان خواهم کرد سپس برگشت. فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد آنها آمده و گفت: عمر نزد من آمده و قسم خورد که اگر (برای بیعت با ابوبکر) خارج نشوید چنین و چنان خواهم کرد و بخدا قسم که بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است.

ص: ۹۶

مدرک شماره۴۷

متقی هندی

علاءالـدین علی بن حسام الـدین عبدالملک بن قاضـی خان «متقی هندی» تاوربی شاذلی مدنی، [در گذشـته سال ۹۷۵ هجری] در کتاب معروف خود بنام «کنمزالعمال فی سـنن الاقوال و الافعال» چاپ حلب سال ۱۳۹۰ هجری قسمت حرف «خاء» [الخلافه مع الامـاره من قسم الافعـال] باب اول در خلافت خلفاء _ خلافت أبوبکر در جلـد پنجم صـفحه ۶۵۱ حدیث شماره ۱۴۱۳۸ از أسلم روایت می کند که:

«زمـانی که بعـد از پیـامبر (صَـلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) برای ابـوبکر از مردم بیعت می گرفتنـد «علی» (علیه السّـلام) و «زبیر» نزد «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) رفته و با وی به مشورت پرداختند و از وی کسب تکلیف می نمودند.

همین که این خبر به عمربن الخطاب رسـید بطرف خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حرکت کرد و بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد شـده و گفت:

ای دختر رسول خدا!.... هیچکس نزد ما دوست داشـتنی تر از پدرت نبود و بعد از پدرت هیچکس دوست داشتنی تر از تو نزد ما نیست و لکن بخدا قسم این محبت! مانع از آن نیست که اگر این افراد که نزد تو جمع شده اند (را خارج نکنی) دستور دهم خانه را بر آنان به آتش بکشند.

همین که عمر رفت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) آمده و خطاب به آنان گفت:

عمر نزد من آمده و به خدا قسم خورد که اگر (جهت بیعت با ابوبکر)

بیرون نروید خانه را بر شما به آتش می کشد و قسم بخدا! بر آنچه که قسم خورده است محکم و استوار می باشد.

ص: ۹۸

مدرک شماره۴۸

متقی هندی

همچنین «متقی هندی» در کتاب خود «کنزالعمال فی سنن الاقول و الافعال» جلد پنجم صفحه۶۳۱ حدیث شماره ۱۴۱۱۳ با ذکر سند از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که گفت:

«ابوبکر صدیق! در مرضـی که مرد گفت: همانا من بر چیزی ناراحت نیسـتم و تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه چیز... و سه چیز....

امـا آن سه کـار که انجـام دادم و ای کاش انجام نـداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور نشـده بودم و آنجا را به حال خود وامی گذاشتم، اگر چه بر علیه من پیمان جنگ می بستند».

مدرک شماره۴۹

دهلوی هندی

ولیّ الله بن مولوی عبدالرّحمن عمری أبوم عبدالعزیز دهلوی هندی حنفی [در گذشته سال ۱۱۶۷ هجری] در کتاب خود بنام «ازاله الخلفاء» چاپ لاهور ۱۳۹۶ هجری جلد دوم صفحه۲۹ و همچنین در کتاب دیگر خود بنام «قرّه العینین» صفحه۷۸ با ذکر سند ازأسلم روایت می کند که:

«ابوبکر صدیق! در مرضی که مرد گفت: همانا من بر چیزی ناراحت و تاسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه چیز.... و سه چیز....

امّا آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور نشده بودم و آنجا را به حال خود وامی گذاشتم، اگر چه بر علیه من پیمان جنگ می بستند».

ص: ۱۰۰

مدرک شماره ۵۰

عمر رضا کحاله

عمر رضـا کحـاله از علمـای اهـل سـنت، [معاصـر]، در کتـاب خود بنـام «اعلام النساء» چاپ پنجم بیروت سال ۱۴۰۴ ـ قسمت حرف «فاء» فاطمه بنت محمد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) با ذکر سند می گوید:

.... تا آنکه ابوبکر از عده ای که از بیعت با او سرباز زده و تخلف کرده بودند و نزد علی بن ابی طالب (علیه السّلام) جمع شده بودند ـ مانند عباس و زبیر و سـعدبن عباده ـ سؤال کرد، آنها در خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از بیعت با ابوبکر بازنشسـته بودند. پس ابوبکر، عمربن الخطاب را بسوی آنان فرستاد.

عمر روانه منزل فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شده و فریاد کشید (و آنان را به خارج از خانه جهت بیعت فرا خواند) آنان از بیرون آمدن از خـانه ممـانعت ورزیدنـد، در این هنگـام عمر هیزم طلبیـده و گفت: قسم به آنکس که جـان عمر در دست اوست یـا از خانه خارج شوید و یا آنکه خانه را بر اهلش به آتش می کشم!

شخصی به عمر گفت: ای أبا حفص (کنیه عمر)! در این خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) است!

عمر گفت: اگر چه فاطمه (در این خانه) باشد (به آتش می کشم).

ص: ۱۰۱

مدرک شماره۵۱

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود از علما و دانشمندان معاصر اهل سنت در کتاب خود به نام «السقیفه و الخلافه» چاپ قاهره صفحه۱۴ می گوید: .... و در تاریخ امم و ملوک آمده است که: .... عمربن الخطاب به منزل علی (علیه السّلام) آمده _ در حالی که در منزل طلحه و زبیر و عده ای از بزرگان مهاجرین جمع بودند _ و گفت: بخدا قسم یا برای بیعت (با ابوبکر) از خانه خارج شوید و یا آنکه خانه را بر شما به آتش می کشم؟

عبدالفتاح می افزاید:

و شبیه به این عبارت، در عبارات مورخین بسیار دیده می شود.

همچنین نقل شده که: ابوبکر، عمر را با عده ای بسوی خانه علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السّلام) فرستاد، عمر با اصحابش با آتش بطرف خانه آنها حرکت کرده تا آنجا را به آتش بکشند چرا که آنان از بیعت با ابوبکر خودداری کرده بودند، در این میان عده ای از مردم به عمر اعتراض کرده که: آیا می دانی در این خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) هست؟

لکن عمر گفت: اگر چه فاطمه باشد!!

ص: ۱۰۲

مدرک شماره۵۲

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب السّقیفه و الخلافه صفحه۱۵ می گوید:

همچنین مورخین مهم و معتبر نقل کرده اند که: .... علی (علیه السّلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرده لکن بزور و با ریسمان (که به گردنش آویختند) او را کشان کشان جهت بیعت کردن بردند....

مدرک شماره۵۳

عبدالفتاح عبدالمقصود

همچنین عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب دیگر خود بنام «الامام علی ابن ابی طالب» (علیه السّلام) چاپ بیروت جلد اول صفحه ۱۹۰ می گوید:

... آری چنین گفته شده که عمربن الخطاب در این روز در حالی که در میان اصحاب و معاونینش بطرف خانه فاطمه (علیه السّلام) حرکت می کرد به این نتیجه رسیدند که: آتش بهترین وسیله برای حفظ وحدت و آرامش میان مسلمانان می باشد!!

مدرک شماره۵۴

محمّد حافظ ابراهیم

محمد حافظ ابراهیم از شعرای معاصر و مهم اهل سنت [در گذشته سال ۱۳۵۱ هجری] گفته عمربن خطاب را: «هر آینه خانه را بر شما به آتش می کشم» مدح و ثناء بر او گرفته و در کتاب دیوان خود چاپ بیروت سال ۱۹۳۷ میلادی در جلد اول صفحه ۸۲ در «قصیده عمریّه» تحت عنوان: عمروعلی (علیه السّلام) می گوید:

وَ قَولَهٍ لِعَلیٍّ قالَها عِمَرُ *** أَکرِم بِسامِعِها أَعظِم بِمُلقِیها

حَرَّقتُ دارَکَ لا أَبقی عَلَیکَ بِها *** إن لَم تُبایع وَ بِنتُ المُصطَفی فیها

ما کانَ غَیرُ أَبی حَفضٍ یَفُوهُ بِها *** أَمامَ فارِسِ عَدنانٍ وَحامیها

چه نیکو سخنی عمر به علی (علیه السّلام) زد، شنونده این کلام را گرامی بدار و گوینده اش را بزرگ بدار.

به آتش می کشم خانه ات را و نمی گذارم در آن بمانی، در صورتی که بیعت نکنی اگر چه دختر محمد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در آن خانه باشد.

چه کسی غیر از ابوحفص (عمر) می توانست در مقابل شهسوار

ص: ۱۰۴

دودمان عدنان و مدافع آنان چنین سخنی بگوید.(۱)

ص: ۱۰۵

۱- محمد حافظ ابراهیم این قصیده خود را در کنفرانس شعرای مصر که در اوائل سال ۱۹۱۸ میلادی در مصر برگزار شد در مقابل تمام اهل سنّت می خواند و همه او را مورد تشویق خود قرار می دهند و بزرگان از اهل سنّت چون احمد امین و احمد الزین و ابراهیم الابیاری و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی الدمیاطی بک و غیر اینها همت به چاپ و شرح نویسی بر آن می گمارند و از شاعر، بسیار تمجید و قدردانی می کنند و دیوان او را بر چندمین بار، مورد چاپ قرار می دهند. نگاه کنید به: الغدیر ج۷ ص۸۶

فصل دوّم: سقط جنین «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام)

ص: ۱۰۶

مدرک شماره۵۵

ابن قتیبه

این شهر آشوب سروی [در گذشته سال ۵۸۸ هجری] در کتاب «المناقب» خود جلد سوم صفحه۱۳۲ از کتاب «المعارف» ابن قتیبه دینوری [درگذشته سال ۲۷۶ هجری] در بیان ذکر اولاد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نقل می کند:

فرزندان فاطمه (عَلیهاالسَّلام) عبارتند از:

حسن، حسین و زینب و ام کلثوم (علیهم السلام) و همانا «محسن» از ضربه «قنفذ عدوی» کشته شد.

مؤلّف گوید:

در چاپهای امروزی کتاب معارف ابن قتیبه چنین آمده است که: پس علی (علیه السّلام) دارای چند فرزند شد به نامهای:

حسن و حسین و محسن و ام ّکلثوم کبری و زینب کبری؛ مادرشان فاطمه دختر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بود لکن «محسن ابن علی» (علیه السّلام) در سن کودکی به هلاکت رسید!! (۱)

۱- اهل مطالعه و تحقیق مستحضرند که تحریف و دستبرد در کتب، خصوصاً در کتب اهل سنت آنقدر بسیار است که این مورد در میان آنها گم می باشد!

مدرک شماره۵۶

بلاذری

همچنین بلاذری [در گذشته سال ۲۷۹] در کتاب خود بنام «انساب الاشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه۴۰۴ می گوید:

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برای علی (علیه السّلام) چند فرزند بدنیا آورد که عبارتند از:

حسن با کنیه أبامحمد حسین با کنیه أباعبدالمله و محسن که در کودکی از دنیا رفت!(۱)

مدرک شماره۵۷

أبی الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی [در گذشته سال ۳۴۶ هجری] در کتاب خود بنام «اثبات الوصیه» صفحه ۱۴۲ تحت عنوان «حکایت السقیفه» می گوید:

.... آنان در هجوم خود به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سیده زنان را پشت درب چنان فشردند که «محسن» (علیه السّلام) را سقط کرد!

ص: ۱۱۰

۱- لازم به یادآوری است که تمام کسانی که نام «محسن» (علیه السّلام) را در تعداد فرزندان حضرت علی (علیه السّلام) ذکر کرده اند یادآور شده اند که: در کوچکی از دنیا رفته است لکن هیچکدام از مورخین اشاره به روز تولد و یا بدنیا آمدن حضرت «محسن» (علیه السّلام) نکرده اند و این مطلب سری بسیار سنگین، در درون دارد آن اینکه: تولد و شهادت حضرت محسن (علیه السّلام) در یک روز بوده است.

مدرک شماره۵۸

شهرستانی

أبی الفتح محمدبن عبدالکریم بن أبی بکر احمد شهرستانی [در گذشته سال ۵۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «الملل و النحل» چاپ بیروت ۱۴۰۲ هجری جلد اول صفحه۵۷ می گوید:

نظام گفته است(۱):

«... همانا «عمر» چنان ضربه ای به شکم فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در روز بیعت زد که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) جنین خود را از شکم انداخت...».

ص: ۱۱۱

۱- نظام: ابراهیم بن سیار بن هانی معتزلی از رؤسای مذهب معتزله در زمان خود بود وی در سال [۲۳۱ هجری] از دنیا رفت.

مدرک شماره۵۹

ابن ابی الحدید

عبدالحمید بن هبه الله بن محمدبن محمدبن أبی الحدید عزّالدّین مدائنی معتزلی معروف به «ابن أبی الحدید معتزلی» [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] در شرح نهج البلاغه خود چاپ بیروت دارالجیل سال ۱۴۰۷ هجری جلد چهاردهم صفحه۱۹۲ می گوید:

محمّدبن اسحاق می گوید:

چون که پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) اراده کرد که أبی العاص را آزاد کند با او شرط کرد که زینب را به مدینه بفرستد(۱) زمانی که أبی العاص به مکه رسید به زینب گفت: آماده شو که به پدرت در مدینه ملحق شوی! زینب خود

ص: ۱۱۲

۱- أبی العاص (به نقلا- از تواریخ اهل سنت) شوهر زینب یکی از دختران پیامبر(ص) بود که قبل از اسلام به ازدواج زینب درآمده بودئ وی دختر خواهر خدیجه بهترین همسر پیامبر بود، أبی العاص بعد از ظهور اسلام به پیامبر ایمان نیاورد و در جنگ بدر در گروه مشرکان به جنگ با پیامبر عازم شد. زمانی که مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند و عده زیادی از مشرکان اسیر گردیدند أبی العاص داماد پیامبر نیز جزو أسراء بود، وی را خدمت پیامبر آوردند. زمانی که اهل مکه برای آزادی اسراء خود اقدام نمودند (آنها در مقابل آزادی اسیر خود مقداری پول، طلا و.... بنام فدیه می پرداختند و با توافق مسلمانان اسیر آزاد می شد) فدیه أبی العاص که همسرش (دختر پیامبر) فرستاده بود گردنبندی بود که در شب عروسی او حضرت خدیجه (علیهماالسلام) به وی هدیه کرده بود. از آنجا که پیامبر اکرم(ص) علاقه خاصی نسبت به خدیجه داشتند، به محض دیدن گردنبند بسیار ناراحت شده و به مسلمانان فرمود: اگر می خواهید، این اسیر را همراه با فدیه او آزاد نمائید، مسلمانان فوراً قبول کرده و أبی العاص را به همراه گردنبند آزاد نمودند «أبی العاص» (که این گذشت را از مسلمانان دید) به پیامبر(ص) وعده داد که به محض رسیدن به مکه دختر پیامبر، زینب را روانه مدینه خواهد کرد. به شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید جلد چهاردهم صفحه۱۸۹ تا ۱۹۲ و همچنین به سیره ابن هشام جلد دوم صفحه ۲۹۷ و ۲۹۸ مراجعه کنید.

را آماده سفر کرد.

محمـدبن اسـحاق می گوید: أبی العاص، برادرش «کنانه بن ربیع» را مأمور بردن زینب به مدینه کرد. زینب ـ دختر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در هودجی که بر شتر بود نشسـته و کنانه ریسمان شتر را گرفته و بطرف مدینه حرکت کردند. این خـبر در میـان مردان و زنـان قریش در مکه پیچیـد و همه جـا سـخن از رفتن زینب ـ آن هم به این صـورت ـ بود. عـده ای از مشـرکین از جمله «هباربن أسود بن عبـدالمطلب بن أسـدبن عبـدالعزی بن قصبی» به قصـد اذیت کردن زینب، ناقه او را تعقیب کردند، اول کسـی که از مشرکین به ناقه زینب رسید هباربن أسود بود. وی به محض رسیدن نیزه ای به طرف هودج زینب رها کرد زینب که حامله بود از این حمله ترمسید چون که در مدینه رسید سقط کرده و بچه از شکم انداخت.

به همین خاطر روز فتح مکه وقتی مسـلمانان مکه را فتح کردند پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) دستور داد که هر کجا هبارین أسود را دیدند او را به قتل برسانند.

ابن أبی الحدید بعد از نقل این خبر می گوید:

این خبر را همچنین برای «نقیب أبی جعفر» که خدایش رحمت کند خواندم.

«نقیب» گفت: وقتی رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بخاطر ترساندن زینب و افتادن بچه از شکم او، خون «هباربن أسود» را مباح کرد، روشن است که اگر در زمان فاطمه (عَلیهاالسَّلام) زنده بود بدون شک، خون کسانی که فاطمه را

ترسانده تا بچّه از شکمش انداخت مباح می کرد.

ابن أبی الحدید می گوید به «نقیب» گفتم:

آیا می توانم این خبر را که «عده ای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را ترساندند تا اینکه فرزندش محسن را از شکم انداخت» از شما نقل کنم؟

نقیب گفت: نه! از من نقل نکن ولکن بطلان این خبر را نیز از من نقل نکن چرا که من در مورد این خبر نظر و عقیده ای نمی دهم!!

ص: ۱۱۴

مدرک شماره ۶۰

طبری

محب الـدین أبوالعباس أحمـدبن عبـدالله بن محمـدبن ابی بکر محمد طبری [در گذشـته سال ۶۹۱ هجری] در کتـاب خود بنام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ صفحه۵۵ تحت عنوان: [ذکر ولد فاطمه (عَلیهاالسَّلام)] از لیث بن سعـد روایت می کنـد که گفت: علی (علیه السّـلام) فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را به ازدواج خود درآورد و فاطمه برای او چند فرزند بنامهای «حسن»، «حسین»، «محسن»، «زینب»، «ام کلثوم» و «رقیه» بدنیا آورد که «رقیه» قبل از بلوغ از دنیا رفت.

دیگری (غیر از لیث می گوید:

فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) برای او «حسن» «حسـین» «محسن» را بـدنیا آورد لکن «محسن» در کـودکی از دنیـا رفت (فَهَلَكَ مُحسِنٌ صَغیراً).

ص: ۱۱۵

مدرک شماره ۶۱

ذهبی

ذهبی مورخه مشهور [در گذشته سال ۷۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «لسان المیزان» جلد اول صفحه ۲۶۸- شماره ۸۲۴ تحت عنوان «احمد» با ذکر سند می گوید:

«محمدبن احمد حماد کوفی» (از حافظین حدیث اهل سنت) گفته است:

«بدون شک عمر چنان لگدی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) زد که «محسن» از او سقط شد».

ص: ۱۱۶

مدرک شماره۶۲

صفدی

صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی [در گذشته سال ۷۶۴ هجری] در کتاب خود بنام «الوافی بالوفیات» چاپ بیروت ۱۴۰۱ هجری جلد ششم صفحه۱۷ تحت عنوان «حرف الالف» _ ابراهیم بن سیار _ شماره ۲۴۴۴ _ نظام معتزلی _ می گوید:

نظّام معتزلی معتقد است که:

«بدون شک عمر در روز بیعت چنان فاطمه را زد که «محسن» را از شکم انداخت».

ص: ۱۱۷

فصل سوّم: غضب «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) بر شیخین

ص: ۱۱۸

مدرک شماره۶۳

یعقوبی

یعقوبی مورخ مشهور نزد اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در تاریخ خود چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۱۲۶ تحت عنوان «خبر سقیفه بنی ساعده» «گزارشی از سقیفه بنی ساعده می گوید:

«... مهاجمین داخل خانه شدند، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از خانه خارج شده و گفت: یا آنکه از خانه ام خارج شوید یا آنکه معجز از سر برداشته و نزد خدا شما را نفرین خواهم کرد!

در این هنگام آنان و هر کس در خانه بود از خانه خارج شدند».

ص: ۱۲۰

مدرک شماره۶۴

بلاذری

أبوالحسن احمدبن یحیی بن جابربن داود البغدادی معروف به «بلاذری» [در گذشته سال **۲۷۹** هجری] در کتاب خود بنام «أنساب الاشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه۴۰۵ با ذکر سند می گوید:

«فاطمه در شب دفن شد»

وی با ذکر سند در همین صفحه می گوید:

«علی» (علیه السّلام) «فاطمه» (عَلیهاالسَّلام) را در شب دفن نمود.... چرا که «أسماء» دختر «عمیس» قبل از آنکه از دنیا برود برای او تابوتی درست کرده بود و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با دیدن آن تبسمی نمود که در زمان حیاتش بعد از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) هرگز متبسم دیده نشده بود. فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را علی (علیه السّلام) و «أسماء» غسل دادند چرا که خود او چنین وصیت نموده بود. و ابوبکر و عمر خبر از فوتش نداشتند.

مدرک شماره۶۵

بلاذری

همچنین بلاذری در کتاب دیگر خود بنام «فتوح البلدان» چاپ مصر سال **۱۹۵۹** میلادی صفحه **۴۵** با ذکر سند از «ام هانی» نقل می کنـد که: فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خـدا (صَـلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) با ناله ای جانسوز به ابوبکر صـدیق**!** گفت: ای ابابکر**!** وقتی مردی چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: تو را چه می شود که تو از پیامبر ارث ببری ولی من که دختر او هستم ارث نبرم**!**

ص: ۱۲۲

مدرک شماره۶۶

احمدبن حنبل

احمدبن حنبل امام حنابله [درگذشته سال ۲۴۱ هجری] در کتاب خود بنام «المسند» چاپ بیروت (در حاشیه کتاب منتخب کنزالعمال) جلد اول صفحه ۹ و ۱۰ با ذکر سند از عروه پسر زبیر نقل می کند که: عایشه همسر پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) به او خبر داد که:

«بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر خواست که ماترک و میراث پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود، در اختیار او قرار دهد.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفته است که: ما را ارثی نیست و ماترکِ ما، صدقه و جزء بیت المال است!

لذا به همین خاطر فاطمه غضبناک شده و با ناراحتی او را ترک کرد و دیگر تا زنده بود با وی صحبت نکرد».

مدرک شماره۶۷

احمدبن حنبل

همچنین «احمد حنبل» در صفحه۱۰ از کتاب «مسند» خود با ذکر سندی دیگر نقل می کند که:

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خودداری کرد و به همین خاطر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر سخت ناراحت شد.

ص: ۱۲۳

مدرک شماره ۶۸

بخاری

محمدبن اسماعیل بخاری]در گذشته سال ۲۵۶ هجری] در کتاب مهم خود نزد اهل سنت بنام «صحیح» تحت عنوان «کتاب المغازی» باب غزوه خیبر حدیث شماره۳۸ جلد پنجم صفحه ۸۲ و ۸۳ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) کسی را نزد أبوبکر فرستاد و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده بود، را کرد.... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خودداری کرد به همین خاطر بود که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از أبوبکر سخت ناراحت شده و او را ترک کرد و با او هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آنکه شش ماه بعد از پیامبر زنده بود و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السّلام) بر او نماز خوانده و او را شبانه دفن نمود و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود.

ص: ۱۲۴

مدرک شماره۶۹

بخاری

همچنین بخاری در کتاب «صحیح» خود بخش «کتاب الفرائض» باب دوم باب قول النبی(ص) «لا نورث....» جلد هشتم صفحه۳ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه (عَلیهاالسَّلام)و «عباس» نزد أبوبکر آمده و از او درخواست ارث خود از پیامبر(ص) را، کردند.... لکن أبوبکر به آنها چیزی نپرداخت. لذا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر کناره گیری کرده و تا زنده بود با وی هیچگونه حرفی نزد.

ص: ۱۲۵

مدرک شماره ۷۰

دینوری

ابومحمدعبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری [در گذشته سال ۲۷۶ هجری] در کتاب خود بنام «الامامه و السیاسه» چاپ سوم مصر سال چاپ ۱۳۸۲ (دو جلد در یک مجلد) _ جلد۱ صفحه۱۳ با ذکر سند می گوید:

.... پس از چندی که گذشت عمر به أبوبکر گفت: بیا تا نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برویم، چرا که ما او را به غضب درآوردیم.

پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رفته و از او اجازه ورود گرفتند لکن فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به آنها اجازه ورود نداد ناچار نزد علی (علیه السّلام) آمده و با او سخن گفتند تا آنکه آنها را بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد کرد.

پس همین که آندو نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نشستند، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) صورت خود را به دیوار برگرداند. در این هنگام آندو به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سلام کردند لکن جواب سلامشان را نداد، لذا ابوبکر شروع به سخن کرده و گفت:

ای حبیبه رسول خدا آیا ما در مورد ارث پیامبر و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب درآوردیم؟!

فاطمه (عَلیهاالسَّلام)گفت: چه می شود تو را، که اهل و خانواده ات از تو ارث ببرند لکن ما از محمد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) ارث نبریم؟...

سپس فاطمه گفت: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول

ص: ۱۲۶

می کنید و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟

عمر و أبوبکر گفتند: آری!

پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب درآورد همانا مرا به غضب درآورده است»؟

عمر و أبوبکر گفتند: آری! شنیدیم از پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم).

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نگردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد...

در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که [فاطمه (عَلیهاالسَّلام)] می گفت:

بخدا قسم! تو را (ابوبکر) در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

ص: ۱۲۷

مدرک شماره۷۱

دینوری

همچنین «ابن قتیبه» در همان کتاب جلد اول صفحه۱۲ با ذکر سند می گوید:

.... (موقعی که هجوم کنندگان به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور شدند) فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رضی الله عنها در آستانه درب خانه اش ایستاد و گفت: هیچ قومی را که بدتر از شما به دیدن کسی رفته باشند سراغ ندارم جنازه رسول خدا در مقابل ما گذاردید و برای در بر کردن جامه خلافت بدون آنکه با ما مشورت کنید به مشورت نشستید در حالی که حق ما را اداء نکردید....

همچنین «ابن قتیبه» در الامامه و السیاسه جلد اول صفحه۱۲ با همان سند می گوید:

زمانی که قنفذ از خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برگشت و خبر نیامدن علی (علیه السّلام) را به ابوبکر داد عمر از جای حرکت کرده و با عده ای روانه خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شدند، دق الباب کردند، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که صدای آنها شنید با صدای بلند گفت:

«ای پدر! ای رسول خدا! چه بر سر ما آمد بعد از تو از ابن خطاب (عمر) و ابن أبی قحافه (ابوبکر)....»

ص: ۱۲۸

مدرک شماره۷۲

طبری

محمّدبن جریر طبری [در گذشته سال ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الامم و الملوک» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۴۴۸ در ضمن حوادث سال ۱۱ هجری با ذکر سند از عایشه می گوید:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی طلب ارث خود از پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را کردند....

لکن ابوبکر به آنها گفت: من از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران ارث بجای نمی گذاریم و آنچه از ما بجای می ماند جزء بیت المال است»! عایشه می گوید:

بخاطر همین بود که فاطمه ابوبکر را ترک گفته و تا زنده بود هرگز با وی سخن نگفت. و چون که از دنیا رفت شوهرش علی(ع) او را شبانه دفن نمود و به ابوبکر خبر نداد.

واقدی گفته است که: «علی» همراه با «أسماء بنت عمیس» او را غسل دادند.

مدرک شماره۷۳

طحاوی

أبوجعفر طحاوی [در گذشته سال ۳۲۱ هجری] در کتاب خود بنام «مشکل الآثار» جلد اول صفحه ۴۷ و ۴۸ چاپ حیدرآباد سال چاپ ۱۳۳۳ هجری با ذکر سند از عایشه نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست تا ارث خود از پیامبر را به او ردّ کند...

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خودداری کرد. بخاطر همین فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر أبی بکر سخت غضبناک شده و او را ترک کرد و با او تا زنده بود سخن نگفت در حالی که بعد از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) شش ماه زنده بود و زمانی هم که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب به او نماز خوانده و او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.

ص: ۱۳۰

مدرک شماره۷۴

بیهقی

ابوبکر احمدبن حسین بن علی بن عبدالله بن موسی بیهقی نیشابوری [در گذشته سال ۴۵۸ هجری] در کتاب خود بنام «السنن الکبری» جلد ششم صفحه ۳۰۰ با ذکر سند از عایشه نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی خواست که ارث پیامبر را به وی برگرداند....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به او خودداری کرد لذا فاطمه سخت بر ابوبکر غضبناک شده. (و این روایت را نیز بخاری در صحیح خود از أبی الیمان آورده است).

بیهقی در ادامه با سندی دیگر از عایشه نقل می کند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است»! در این هنگام فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او ا ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السّلام) بدون آن که به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را شبانه دفن کرد.

بیهقی در ادامه با سندی دیگر از عایشه نقل می کند که گفت:

«بعـد از رحلت پيـامبر (صَـلَّى اللهُ عَليه وَآله وسَـلم) فـاطمه از ابـوبكر خواست كه ميراث پيـامبر را و آنچه كه خداونـد به پيـامبر اختصاص داده بود به وى باز گرداند.

لكن ابوبكر گفت: پيامبر گفت: ما ارثى از خود باقى نخواهيم گذاشت و آنچه از ما باقى مانده صدقه و جزو بيت المال خواهد بود. پس فاطمه رضى الله عنها بر ابوبكر غضب كرده و او را ترك كرد و اين ناراحتى ادامه داشت تا از دنيا رفت».

اين حديث را بخارى در صحيح خود از «اويسى» و همچنين مسلم در صيح خود از طريق ديگر نيز نقل كرده اند.

ص: ١٣٢

مدرک شماره۷۵

ابن اثیر

أبوالسّعادات ابن اثیر جزری [در گذشته سال ۶۰۶ هجری] در کتاب خود بنام «جامع الاصول لاحادیث الرسول» چاپ دوم بیروت سال ۱۴۰۰ هجری در قسمت «حرف خاء» _ کتاب چهارم _ کتاب خلافت و امارت تحت عنوان «ذکر خلفاء راشدین و بیعت آنان» جلد چهارم صفحه ۴۸۲ حدیث شماره ۲۰۷۹ می گوید:

«مسلم» از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند. لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است»!

در این هنگام فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السّلام) بدون آنکه به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را شبانه دفن کرد.

ص: ۱۳۳

مدرک شماره ۷۶

ابن اثیر

همچنین «ابن اثیر» در جلد دهم «جامع الاصول» خود صفحه ۳۸۶ تحت عنوان احکام فرائض و ذکر الوارثین ــ فصل سوم در میراث رسول الله حدیث شماره ۷۴۱۷ از مسلم در صحیح و أبی داود و نسائی در سنن آنها نقل می کند که:

عایشه گفت: «بعد از رحلت پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) فاطمه از ابوبکر خواست که میراث پیامبر را و آنچه که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود به وی بازگرداند.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفت: ما ارثی از خود باقی نخواهیم گذاشت و آنچه از ما باقی مانده صدقه و جزو بیت المال خواهد بود. پس فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر غضب کرده و او را ترک کرد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت».

ص: ۱۳۴

مدرک شماره۷۷

ابن اثیر

«ابن اثیر» در جلد دهم «جامع الاصول» صفحه ۳۸۸ حدیث شماره ۷۴۱۸ از «ترمذی» از أبوهریره روایت می کند که گفت:

فاطمه نزد ابوبکر آمده و گفت: چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و بچه هایم. فاطمه گفت: پس چرا من از پدرم ارث نبرم...؟!

ص: ۱۳۵

مدرک شماره ۷۸

ابن أبی الحدید معتزلی

ابن أبی الحدید معتزلی [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] در شرح نهج البلاغه خود جلد ششم صفحه۴۶ تحت عنوان «ما رُوِیَ من أمر فاطمه مع أبی بکر» می گوید:

«بخاری» و «مسلم» در صحیح خود با ذکر سند از عایشه نقل کرده اند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است»!

در این هنگام فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السّلام) بدون آنکه به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را شبانه دفن کرد.

ص: ۱۳۶

مدرک شماره۷۹

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح بر نهج البلاغه جلد ششم صفحه ۴۹ با ذکر سند از داود بن مبارک نقل می کند که:

نزد عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن به حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السّلام) رفتیم و در مورد ابوبکر و عمر از وی سوال کردیم.

وی گفت: جواب تو را آنچه جدم عبدالله بن حسن گفته می گویم و آن اینکه:

مادر ما دختر پیامبر مرسل زنی راستگو بود، وی از دنیا رفت در حالی که بر عده ای غضبناک بود، پس ما هم غضبناکیم، بخاطر غضب او. ابن ابی الحدید معتزلی بعد از نقل این خبر می گوید:

این مطلب را عده ای از شعراء طالبین حجاز به شعر درآورده اند که نقیب جلال الدین عبدالحمیدبن محمدبن عبدالحمید علوی گفت: خود شاعر این شعر که نامش در ذهنم نیست برایم نقل کرد که:

یا أبا حفص الهوینی و ما *** کنت ملیاً بذاک لو لا الحمام

أتموت البتول غضبی و نرضی *** ما کذا یصنع البنون الکرام

مدرک شماره ۸۰

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد ششم شرح خود صفحه ۵۰ می گوید: نزد من صحیح و ثابت است که: همانا فاطمه از دنیا رفت در حالی که بر أبوبکر و عمر غضبناک بود و این غضب در حدی بود که وصیت کرد که آن دو (عمر و ابوبکر) بر او نماز نخوانند.

مدرک شماره۸۱

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه۲۱۳ تحت عنوان [ذکر ما ورد من السّیر فی اخبار فدک] از ابوبکر جوهری نقل می کند که گفت:

وقتی که ابوبکر برای اثبات اینکه پیامبر فدک را در زمان حیات خود به فاطمه بخشیده بود از فاطمه شاهد خواست.

فاطمه به ابوبکر گفت: ام ایمن شهادت می دهد که رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) فدک را به من بخشید.

ابوبکر گفت: .... این مال پیامبر صلی الله علیه و سلم نبود تا بخواهد ببخشد!

ص: ۱۳۸

فاطمه گفت: بخدا قسم! با تو هرگز صحبت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: بخدا قسم! من از تو ناراحت نیستم و تو را ترک نخواهم کرد.

فاطمه گفت: بخدا قسم! تو را نفرین خواهم کرد.

پس چون فاطمه به حالت احتضار (لحظات قبل فوت) رسید، وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نخواند و شبانه دفن شود.

مدرک شماره ۸۲

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه۲۱۷ و ۲۱۸ با ذکر سند می گوید:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست تا ارث خود از پیامبر را به او ردّ کند....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خودداری کرد. بخاطر همین فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر أبوبکر سخت غضبناک شده و او را ترک کرد و با او تا زنده بود سخن نگفت در حالی که بعد از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) شش ماه زنده بود و زمانی هم که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب بر او نماز خوانده و او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.

مدرک شماره ۸۳

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه، همچنین از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از او خواستند که میراثشان از پیامبر را به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: ما را ارثی نیست آنچه از ما بجای بماند صدقه است. در این هنگام فاطمه ابوبکر را ترک کرده و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.

مدرک شماره۸۴

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه ۲۵۳ چنین می گوید: آنچه که سیدمرتضی (بعنوان اثبات غضب فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر أبوبکر) آورده است دلالت نمی کند مگر آنکه فقط زمان ملاقات، (فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با ابوبکر) این غضب از فاطمه بر ابوبکر حاصل شده است و این اخبار دلالت بر آن ندارد که بعد از آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از نزد ابوبکر خارج شد هنوز هم غضبناک بوده لکن من اعتقاد ندارم که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با

رضـایت از نزد ابوبکر خـارج شـده باشـد ــ چنـانچه قاضـی القضاه گفته است ــ بلکه به من ثابت شـده و می دانم که فاطمه با غضب از نزد ابوبکر خـارج شـد و از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر غضـبناک بود لکن نه از این خبر بلکه از اخبار دیگر و بر سیدمرتضـی هم سـزاوار بود که به آن روایات اسـتدلال کند که مسـتقیماً دلالت بر خارج شدن و غضـبناک بودن فاطمه از نزد ابوبکر می کند.

مدرک شماره۸۵

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه ۲۶۴ از ابوعثمان جاحظ نقل می کند که گفته است:

و این مطلب واضـح و روشن است که فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) سـخت غضـبناک بود و این غضب فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) به حـدی رسیده بود که وصیت نمود که ابوبکر بر او نماز نخواند....

مدرک شماره۸۶

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه۲۸۶ می گوید:

آنچه که سیدمرتضی به آن عقیده دارد و (در کتاب خود بنام شافی)

گفته است _ که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در ابتدا [برای گرفتن فدک]؛ ادعا کرد که پیامبر در زمان حیاتش فدک را به او بخشیده است _ نزد من نیز صحیح می باشد و اما پنهان کردن قبر کتمان خبر رحلت او و نماز نخواندن أبوبکر و همچنین تمام آنچه که سیدمرتضی گفته است (۱)واضح و

۱- آنچه که سیدمرتضی ره در کتاب شافی خود گفته است و ابن ابی الحدید به آن اشاره می کند چند مطلب است که خود ابن ابی الحدید در شرحش آورده است: ۱_ تکذیب روایه «نحن معاشر الانبیاء» «ما پیامبران از خود ارثی بجای نمی گذاریم». نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۵-۲۶۰. ۲_ سکوت صحابه در مقابل ادعای ابوبکر که پیامبر گفت: «ما را ارثی نیست» دلیلی بر صحت گفته اش نیست چرا که همین سکوت در مقابل ادعای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر هدیه بودن فدک و بعد از آن ادعای ارث حکمفرما بود. نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۶۳-۲۶۵. ۳_ نفرین فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر آبی بکر و اینکه آن حضرت أبی بکر را در هر نمازی نفرین می کند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۷۴. ۴_ شهادت دادن علی (علیه السّلام) و ام ایمن به هدیه بودن فدک و اینکه ابوبکر شهادت این دو را باطل دانست. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۶۸. ۵_ برگرداندن أبی بکر فدک را به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و گرفتن فدک از فاطمه (عَلیهاالسَّلام) توسط عمر و آب دهان انداختن عمر در نامه فدک و پاره کردن آن. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۷۴. ۶_ اینکه فاطمه علیهاالسلام بعد از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلَّم) هرگز خندان و شاد دیده نشد و اینکه عمر و أبوبکر خبر از رحلت او نداشتند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۰. ۷_ اینکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وصیت نمود که در شب دفن شود تا آنکه عمر و ابوبکر در نماز وی حاضر نشوند و همچنین رد کردن درخواست ملاقات آندو و قبل از رحلت او و عهد بستن علی (علیه السّلام) با او که آندو بر بدن شریفش نماز نگذارند و همچنین بر سر مزارش حاضر نشوند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۱. ۸_ اثبات حدیث «آتش کشیدن» چرا که سیدمرتضی ره می گوید: و روشن است که غیر از شیعه نیز این مطلب را نقل کرده اند. نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۳.

روشن است و اینگونه اخبـار نزد من قوی است چرا که روایـاتی که حـاکی از این مطلب انـد بیشتر و صـحیحتر از بـاقی است و همینطور در مورد ناراحتی و غضب فاطمه عقیده من صحت و اعتبار در اینگونه روایات است.

مدرک شماره۸۷

ذهبی

ابوعبدالله محمدبن احمد ذهبی مورخ مشهور [در گذشته سال ۷۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «التلخیص» که در حاشیه کتاب «المستدرک علی الصحیحین» به چاپ رسیده در جلد سوم صفحه۱۵۴ می گوید: لیث از عقیل زهری و او از عروه و عروه از عایشه روایت کرده اند که: «فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در شب دفن شد، علی (عَلیهاالسَّلام) او را دفن کرد و حال آنکه علی (علیه السّلام) هی خبری از این موضوع به ابوبکر نداد».

مدرک شماره۸۸

ذهبی

همچنین ذهبی در کتاب دیگر خود بنام «تاریخ الاسلام» چاپ اول سال ۱۴۱۳ هجری چاپ بیروت در قسمت عهد خلقاء راشدین صفحه۲۱ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

بعد از آنکه پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر خواست که میراتش را از آنچه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند.

لکن ابوبکر به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: پیامبر گفته است که: ما ارثی از خود

باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه و جزء بیت المال می باشد. فاطمه (عَلیهاالسَّلام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد تا آنکه از دنیا رفت....

ص: ۱۴۵

مدرک شماره۸۹

ابن کثیر

ابوالفداء اسماعیل بن کثیر [در گذشته سال ۷۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «البدایه و النهایه» چاپ ششم بیروت در جلد پنجم صفحه۲۸۵ می گوید:

«بخاری» در صحیح خود باب گفته پیامبر «ما را ارثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است». با ذکر سند گفته است که عایشه گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی طلب ارث خود از پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را کردند....

لکن ابوبکر به آنها گفت: من از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران ارث بجای نمی گذاریم و آنچه ما ترک می کنیم جزء بیت المال است»! عایشه می گوید:

بخاطر همین بود که فاطمه ابوبکر را ترک گفته و تا زنده بود هرگز با وی سخن نگفت.

ابن کثیر در ادامه می گوید:

احمدبن حنبل نیز این حدیث را همینطور نقل کرده است [با تفاوت اینکه در رجال سند روایت یک اختلاف وجود دارد] سپس «احمد» این روایت را نیز از یعقوب بن ابراهیم از پدرش.... از عروه از عایشه [با اختلاف کم] آورده است که عایشه گفت:

بعـد از آنکه پیامبر اکرم (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) از دنیا رفت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر خواست که میراتش را از آنچه پیامبر (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند. لکن ابوبکر به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: پیامبر گفته است که: ما ارثی از خود باقی نمی گـذاریم و آنچه از ما باقی بمانـد صـدقه و جزء بیت المال می باشد. فاطمه (عَلیهاالسَّلام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد تا آنکه از دنیا رفت....

ابن کثیر در ادامه می گوید:

و این روایت را تحقیقـاً بخـاری در کتـاب مغازی صـحیح خود آورده با اضافه اینکه: چون که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت علی (علیه السّلام) او را شبانه به خاک سپرد و ابوبکر را برای حضور اذن نداد و خود علی (علیه السّلام) بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نماز خواند.

ص: ۱۴۷

مدرک شماره ۹۰

ابن کثیر

همچنین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر در کتاب دیگر خود بنام «السیره النبویه» جلد چهارم صفحه **۴۹۶** **تحت عنوان** «قصه سقیفه» می گوید: آری! **فاطمه** زنی مانند زنان بنی آدم بود**!!**... سخت غضبناک شد و هرگز تا زنده بود با ابوبکر صدیق**!** صحبت نکرد.

ص: ۱۴۸

مدرک شماره۹۱

دیاربکری

شیخ حسین بن محمد بن دیاربکری [در گذشته سال ۹۶۶ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الخمیس» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۱۷۳ با ذکر سند از أبوهریره روایت می کند که گفت:

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد أبوبکر آمد و گفت: چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: پس چرا من از پدرم نباید ارث ببرم؟...

دیاربکری در ادامه با ذکر سند از عایشه می گوید: عایشه گفت:

بعد از آنکه پیامبر وفات یافت فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از خود باقی گذاشت به او برگرداند.

پس ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) ممانعت ورزید. بخاطر همین مطلب بود که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر سخت ناراحت شد و او را ترک کرد و این دوری گزیدن و ناراحتی فاطمه (عَلیهاالسَّلام) ادامه داشت تا از دنیا رفت. زمانی که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب (علیه السّلام) او را شبانه بخاک سپرد و ابوبکر را ازدفن فاطمه بدون اطلاع گذاشت و علی (علیه السّلام) بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نماز گدارد....

ص: ۱۴۹

مدرک شماره۹۲

متقی هندی

علاءالـدین علی بن حسام الدین عبدالملک بن قاضـی خان متقی هندی تاوری شاذلی مدنی [در گذشـته سال ۹۷۵ هجری] در کتـاب خود بنام «کنزالعمال فی سـنن الاقوال و الافعال» چاپ سال ۱۳۹۰ هجری در حلب حرف الخـاء کتاب الخلافه مع الاماره ـ باب اول ـ» خلافت ابوبکر در جلد پنجم ص۵۸۴ حدیث شماره ۱۴۰۶۹ با ذکر سند از عایشه نقل می کند که: عایشه گفت:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا صـلی الله علیه و اله و سلم کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) اختصاص داده بود، را کرد....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) ممـانعت ورزیـد. به همین خـاطر بود که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از أبوبکر سخت ناراحت شد.

ص: ۱۵۰

مدرک شماره۹۳

سمهودی

نورالدین علی بن احمد سمهودی [در گذشته سال ۹۱۱ هجری] در کتاب خود بنام «وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۹۹۵ تحت عنوان [طلب فاطمه من ابی بکر صدقات ابیها] می گوید:

و در کتاب صحیح از عروه پسر زبیر آورده شده که عایشه گفت: همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از ابوبکر صدیق! طلب میراثش از پیامبر را کرد...

پس ابوبکر گفت: همانا پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) گفت: «ما را ا رثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است»

پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و این دوری گزیدن فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از أبوبکر ادامه داشت تا آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت.

ص: ۱۵۱

مدرک شماره ۹۴

سمهودی

سمهودی در ادامه می گوید:

این روایت را «ابن شبه» نیز نقل کرده است و لفظش اینگونه است:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که خداوند تعالی از او راضی باشد کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست که میراثش از پیامبر را به او بازگرداند.... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خودداری کرد لذا به همین خاطر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر أبوبکر سخت غضبناک شد و او را ترک کرده و با او هرگز سخن نگفت تا از دنیا رفت....

و چون که ازدنیا رفت علی (علیه السّلام) او را به خاک سپرد و حال آنکه ابوبکر را از فوت و دفن فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با خبر نکرد....

ص: ۱۵۲

مدرک شماره۹۵

سمهودی

همچنین سمهودی در صفحه۹۹۶ همان کتاب می گوید:

و در روایتی دیگر از «ابن شبه» آمده است که:

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و عباس نزد ابوبکر آمدند.... چنانچه در روایت صحیح بخاری نیز آمده است و در آن روایت آمده است که:

«پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) ابوبکر را ترک کرد و با او هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت».

ص: ۱۵۳

مدرک شماره ۹۶

شیبانی

ابوعبدالله عبدالرحمن ابن دیبع شیبانی [در گذشته سال ۹۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «تفسیر الوصول الی جامع الاصول من حدیث الرسول» چاپ مصر سال ۱۳۴۶ هجری جلد دوم صفحه۴۶ قسمت «کتاب الخلافه و الاماره» می گوید:

«از عایشه روایت شده است که گفت: فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و عباس ــ که خداوند از آندو راضی باشد ــ نزد ابوبکر آمدند و از او خواستند که میراثشان را به آنها برگرداند.

پس ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که گفت: «ما پیامبران را ارثی نیست، آنچه از ما باقی بماند صدقه است». در این هنگام فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که خدا از او راضی باشد ــ ابوبکر را ترک کرد و هرگز با او سخن نگفت تا آنکه بعد از شش ماه از دنیا رفت. علی (علیه السّلام) که خداوند از او راضی باشد ــ او را شبانه بخاک سپرد و ابوبکر را از این خبر بدون اطلاع گذاشت...».

ابن دیبع می گوید: این روایت را مسلم و بخاری آورده اند و عبارت از مسلم آورده شده است.

ص: ۱۵۴

مدرک شماره۹۷

شیبانی

همچنین ابن دیبع در جلد چهارم صفحه ۱۱ و ۱۲ همان کتاب، حدیث اول در قسمت کتاب فرائض فصل سوم در «میراث رسول الله و آنچه از خود باقی گذاشت» می گوید:

از عایشه روایت شده که گفت: فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از ابوبکر خواست که میراثش از پیامبر و آنچه پیامبر از خود باقی گذاشته را تقسیم نماید.

لکن ابوبکر گفت: همانا رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) گفت: «ما را ارثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است» پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سخت در غضب شده و ابوبکر را ترک کرد و این غضب و متارکه ادامه داشت تا آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت.

ابن دیبع می گوید:

این روایت را صحاح خمسه و ترمذی آورده اند و لفظ و عبارت بخاری مختصرترین عبارت می باشد.

مدرک شماره۹۸

عمر رضاکحاله

عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت در کتاب معروف خود بنام «اعلام النساء» در چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ جلد چهارم صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۴ می گوید: .... سپس عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برویم، چرا که ما او را غضبناک کرده ایم؛ پس به اتفاق یکدیگر به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رفتند و از وی اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به آندو اجازه ورود نداد.

پس به سوی علی (علیه السّلام) رفته و با وی صحبت کردند، علی (علیه السّلام) آندو را نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برد. وقتی آندو نزد فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نشستند وی، روی خویش را از آنان بطرف دیوار برگرداند، سپس عمر و ابوبکر به فاطمه (عَلیهاالسَّلام) سلام کردند، ولی فاطمه (عَلیهاالسَّلام) جواب سلام آندو را نداد؛ ابوبکر شروع به سخن گفتن کرد...

[پس از آنکه سخنان ابوبکر تمام شد] فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: آیا اگر حدیقی از رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) برای شما بخوانم به آن گوش می کنید و به ان عمل می کنید؟

عمر و ابوبکر [به فاطمه علیهاالسلام] گفتند: آری.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: شما را بخدا قسم، آیا از رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) این حدیث را نشنیدید که می فرمود: رضای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رضای من است و سخط و غضب فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از سخط و غضب من است، هر که

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را راضی بدارد مرا راضی داشته و هر که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را به غضب درآورد همانا مرا به غضب آورده است؟

آندو گفتند: آری! شنیده ایم.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و رضای خاطر مرا بجای نیاوردید؛ زمانی که رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را ملاقات کنم از شما دو نفر نزد او شکایت خواهم نمود....

ص: ۱۵۷

مدرک شماره۹۹

عمر رضا کحاله

همچنین عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء» جلد چهارم صفحه ۱۳۱ چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ می گوید:

زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت [در همان روز] عایشه آمد لکن «أسماء دختر عمیس» [کنیز آن حضرت] از ورود عایشه [به حجره] جلوگیری کرد.

عایشه [نزد ابوبکر، پدرش رفته] و از «أسماء» به وی شکایت کرد و گفت: این زن خُثعمیه از ورود من نزد دختر پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) جلوگیری می کند.

ابوبکر درب خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) آمده و گفت: ای «أسماء» به چه علت از ورود زنان پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) جلوگیری می کنی؟ و این هودجی که ساخته ای چیست؟ أسماء گفت: خود فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به من دستور داده که کسی را بر او وارد نکنم و به من دستور داد که برای او چنین هودجی بسازم....

ص: ۱۵۸

مدرک شماره ۱۰۰

عمر رضا کحاله

همچنین عمر رضا کحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه ۱۱۴-۱۱۵ می گوید:

.... (موقعی که هجوم کنندگان به خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حمله ور شدند) فاطمه رضی الله عنها در آستانه درب خانه اش ایستاد و گفت: هیچ قومی را که بدتر از شما به دیدن کسی رفته باشند سراغ ندارم جنازه رسول خدا را در مقابل ما گذارید و برای در بر کردن جامه خلافت بدون آنکه با ما مشورت کنید به مشورت نشستید در حالی که حق ما را اداء نکردید....

زمانی که قنفذ از خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) برگشت و خبر نیامدن علی (علیه السّلام) را به ابوبکر داد عمر از جای حرکت کرده و با عده ای روانه خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شدند: دق الباب کردند، فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که صدای آنها را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر! ای رسول خدا! چه بر سر ما آمد بعد از تو از ابن خطاب (عمر) و ابن أبی قحافه (ابوبکر).... پس چون که جمعیت مردم صدای گریه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را شنیدند در حالی که گریه می کردند متفرق شدند و چنان حالی به مردم دست داده بود که گویا نزدیک بود قلبهایشان از هم بپاشند و جگرهایشان تکه تکه شود؛ لکن عمر و اطرافشانش [پشت درب] باقی ماندند. سپس علی (علیه السّلام) را با زور از خانه خارج کردند و او را بطرف أبوبکر کشاندند.

ص: ۱۵۹

بخش سوم: «دیگر مصیتهایی که بر فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) وارد شد»

ص: ۱۶۰

مدرک شماره ۱۰۱

نمیری

ابوزید عمربن شبّه نمیری بصری [در گذشته سال ۲۶۲ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ المدینه المنوره» چاپ ۱۴۱۰ هـ در جلد اول صفحه۱۹۸ با ذکر سند از «أبی سلمه» نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه دختر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نزد ابوبکر آمده و این مطلب را به یاد ابوبکر آورد که: «فدک را پیامبر به وی بخشیده چرا که فدک ملکی بوده که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود».

لکن ابوبکر گفت: من از پیامبر شنیدم که گفته است: «همانا پیامبران را ارثی نیست»!!

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در جواب وی گفت: ای ابابکر! آیا دختران تو از تو ارث ببرند و دختران پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از وی ارث نبرند؟

ابوبکر گفت: آری چنین است!

مدرک شماره۱۰۲

بلاذری

أبوالحسن احمدبن یحیی بن جابربن داود بغدادی بلاذری [در گذشته سال ۲۷۹ هجری] در کتاب خود بنام «فتوح البلدان» چاپ مصر سال ۱۹۵۹ میلادی صفحه۴۴ با ذکر سند از جعفربن محمد نقل می کند که گفت:

بدرستی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که خداوند از او راضی باشد به ابوبکر صدیق! گفت:

فدک را به من برگردان چرا که بدون شک پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) آن را به من بخشید. سپس ابوبکر از فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بیّنه و شاهد خواست.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) هم «ام ایمن» و «رباح» غلام پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را حاضر ساخت و آندو شهادت دادند که پیامبر فدک را به وی بخشیده است.

سپس ابوبکر گفت: این دعا، ادعائی است که ثابت نمی شود مگر به شهادت یک مرد و دو زن!

ص: ۱۶۴

مدرک شماره۱۰۳

یعقوبی

یعقوبی مورخ مشهور نزد اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در تاریخ خود چاپ بیروت جلد دوم صفحه۱۱۵ تحت عنوان «الوفاه» [وفات پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)] با ذکر سند می گوید:

.... و پیامبر فرزندی از خود باقی نگذاشت مگر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) و فاطمه هم بعد از رحلت پیامبر چهل شب بیشتر زنده نماند... و فاطمه وصیت کرد که علی شوهرش وی را غسل دهد، پس علی او را غسل داد و أسماء بنت عمیس او را در غسل دادن کمک نمود _ و أسماء خادمه فاطمه بود...

فاطمه در شب دفن شد در حالی که کسی در مراسم او حاضر نبود مگر «سلمان» و «ابوذر». و کسی گفته است که «عمار» هم بود.

و زمانی که فاطمه در بستر مریضی بود بعضی از زنان پیامبر به عیادت او آمده و گفتند: ای دختر رسول خدا! بر ما منت گذار و اجازه بده در مراسم غسل تو شرکت کنیم.

فاطمه گفت: آیا شما همانهایی نیستید که می گوئید آنچه را در مورد مادرم (خدیجه) گفتید و انجام دادید؟ نه! هیچ احتیاجی به حضورتان ندارم.

و همچنین روزی از ایام مریضی وی عده ای از زنان پیامبر و زنان دیگر از قریش به عیادت وی آمدند و گفتند: حالت چگونه است؟

ص: ۱۶۵

فاطمه گفت: حالم آنگونه است که بخدا قسم از دنیای شما بیزارم، و از اینکه از میان شما می روم مسرور.

خدا و رسولش را در حالی ملاقات می کنم که از شما شکایت دارم چرا که هیچ حقی را از من، حفظ نکرده و مراعات نکردید، هیچ ذمه ای از من رعایت نکردید و هیچ وصیتی از پیامبر را در مورد من قبول نکردید و حرمت مرا نشناختید.

ص: ۱۶۶

مدرک شماره۱۰۴

ابن ابی الحدید

عبدالحمید بن هبه الله محمدبن محمدبن ابی الحدید عزالدین مدائنی معتزلی معروف به ابن ابی الحدید معتزلی [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] در شرح نهج البلاغه خود چاپ بیروت دارالجیل سال چاپ ۱۴۰۷ هجری جلد دوم صفحه۵۷ با ذکر سند می گوید:

[در موقع هجوم به خانه علی (علیه السّلام)....] پس عمر به زبیر گفت: این شمشیر برای چیست؟ زبیر گفت: برای آنکه با علی (علیه السّلام) بیعت کنم. پس عمر با زبیر گلاویز شده و شمشیر را از دست زبیر درآورد و به سنگ زد و او را شکست، سپس دست زبیر را گرفته و او را بلند کرد و از خانه بیرون کرد و گفت ای خالد مواظب زبیر باش و او را بگیرد.

سپس عمر به علی (علیه السّلام) گفت برخیز و با ابوبکر بیعت کن. علی (علیه السّلام) از برخاستن ممانعت ورزید و خود را به زمین چسبانید، پس عمر دست علی (علیه السّلام) را گرفت و گفت: برخیز! پس علی (علیه السّلام) از برخاستن ممانعت ورزید. پس عمر، علی را بزور مانند زبیر کشانید و از خانه خارج ساخت. پس چون که فاطمه این منظره را دید که چگونه با علی و زبیر برخورد کردند کنار درب خانه اش ایستاد و فریاد زد: ای ابابکر! چه زود بر اهل بیت رسول خدا حمله بردید! بخدا قسم هرگز با عمر سخن نخواهم گفت تا آنکه خدای را ملاقات نمایم.

مدرک شماره۱۰۵

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد دوم صفحه۵۷ با ذکر سند از ابن عباس نقل می کند که گفت:

روزی عمر به علی (علیه السّلام) برخورد کرد در حالی که ابن عباس نیز همراه علی بود.

عمر به ابن عباس گفت: ای ابن عباس! همانا بخدا سوگند بدون شک و تردید کسی که همراه توست [علی (علیه السّلام)] سزاوارترین مردم به خلافت بعد از وفات رسول خدا می باشد مگر آنکه ما بر دو چیز ترسیدیم. ابن عباس گفت پرسیدم آندو چیز کدامند؟ عمر گفت: کم سنی و جوانی علی (علیه السّلام) و محبت وی به اولاد عبدالمطلب!

مدرک شماره۱۰۶

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد دوم صفحه۵۸ با ذکر سند از عمروبن قتاده نقل می کند که گفت:

روزی علی (علیه السّلام) به عمر برخورد نمود؛ سپس به وی فرمود: تو را بخدا قسم می دهم آیا پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) تو را خلیفه و جانشین خود قرار داد؟

عمر گفت: نه.

علی (علیه السّلام) فرمود: پس این چه کاری بود که تو و رفیقت (ابوبکر) انجام دادید؟

عمر گفت: اما رفیقم (ابوبکر) که از دنیا رفت دنبال کارش و اما من پس بزودی لباس خلافت را از خود می کنم و قلاده اش را از گردنم به گردنت می اندازم.

مدرک شماره۱۰۷

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه۱۱ با ذکر سند از سعیدبن کثیر بن عفیر انصاری نقل می کند که:

.... و بنی هاشم در خانه علی بن ابی طالب جمع شده بودند و زبیر نیز با ایشان بود چرا که زبیر خود را از بین هاشم می دانست....

عمر با عده ای بطرف خانه فاطمه حرکت کردند از جمله همراهان عمر أسید بن حضیر و سلمه بن اسلم بودند پس عمر شمشیر را از زبیر گرفت و به دیوار زد سپس همگی زبیر و علی را بطرف ابوبکر می کشاندند در حالی که علی می گفت: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدایم! تا آنکه علی (علیه السّلام) را نزد ابوبکر کشاندند. شخصی به او

گفت: بیعت کن علی (علیه السّلام) گفت من سزاوارترم به بیعت از شما، هرگز با شما بیعت نخواهم کرد در حالی که شما سزاوارترید در اینکه با من بیعت کنید.... سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهم کرد.

علی (علیه السّلام) گفت: ای عمر بدوش [بدوش از این پستان] که نیمی از آن مال توست! امروز بیعت گرفتن را برای ابوبکر سخت بگیر تا آنکه فردا [خلافت] را به تو باز گرداند! آگاه باش! بخدا سوگند! که سخنت را قبول نمی کنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد.... تا آنکه علی (علیه السّلام) بدون آنکه بیعت کند به خانه اش بازگشت، و هرگز بیرون نیامد تا آنکه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت....

مدرک شماره۱۰۸

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه سیزدهم تحت عنوان «یوم السقیفه» «ماجرای روز سقیفه» با اسناد خود از ابوبکر احمدبن عبدالعزیز «جوهری» از جعفربن محمدبن علی [علیهماالسلام] روایت می کند که فرمود:

همانا علی (علیه السّلام) فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را بر الاغی سوار می کرد و او را شبانه به درب خانه های انصار می برد، و از آنها طلب یاری می کرد. همچنین

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از آنها کمک خواست لکن آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا دیگر زمان گذشته است و ما با ابوبکر بیعت کرده ایم؛ اگر پسر عم تو (علی (علیه السّلام)) زودتر از ابوبکر از ما طلب بیعت می کرد هرگز از او روی بر نمی گرداندیم.

پس علی (علیه السّلام) گفت: آیا توقع آن داشتید که جنازه رسول خدا را بدون عسل و کفن در خانه اش رها کنم و بسوی مردم بشتابم و با آنها در سلطنت بعد از او به نزاع و کشمکش بپردازم؟!

و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می گفت: سزاوار نبود برای او (علی (علیه السّلام)) چنین کاری. لکن کردند آنها کاری را که خداوند سزای آنها را بدهد.

مدرک شماره۱۰۹

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد نهم صفحه۱۹۸ تحت عنوان ماجرت بین فاطمه علیهاالسلام و علی (علیه السّلام) و عایشه» با ذکر سند از قول شیخ ابویعقوب می گوید:

از زمانی که پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت از طرف عایشه هر آنچه که مورد اذیت و آزار علی (علیه السّلام) و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بود به گوش آندو رسید و در حالی که علی و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر تمام مشکلات و سختی ها صبر

می کردند فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت...

علی و فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) تنها و بـدون یاور ماندنـد، فـدک از فاطمه مصادره شـد، و بخاطر همین فاطمه چنـدین بار اقـدام به مجادله نمود لکن کاری از پیش نبرد.... زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت تمام زنان پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مراسم تعزیه بنی هاشم شـرکت نمودند مگر عایشه، که خود را به مریضـی زده و در مراسم تغزیه شرکت نکرد و کلامی نیز از عایشه به علی (علیه السّلام) منتقل شد که حاکی از آن بود که عایشه از مرگ فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خوشحال شده!!

ابن ابی الحدید در پایان کلام شیخ ابویعقوب می گوید:

این خلاصه ای از گفتار شیخ ابویعقوب که خدایش رحمت کند و بدانکه ابویعقوب شیعه نبود بلکه سنّی معتزلی متعصّبی بود.

مدرک شماره ۱۱۰

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شـرح خود جلد دهم صفحه ۲۶۵ کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السّلام) را ــ زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام)را بخاک سپردند ــ در حالی که با پیامبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) درد دل می نمودند اینگونه نقل می کند:

ص: ۱۷۲

سلام بر تو ای رسول خدا از من، و از دخترت، آن دختری که بر تو و در کنار تو آرمیده است و در زمانی اندک به تو نملحق شد. ای رسول خدا! صبر و شکیبائیم از فراق محبوبه ات کم شده، خود ذاریم در فراق او و از بین رفت، جز اینکه من در پیروی از تو که در مصیبتها گریه می کردی می گریم، و با توجه به تأثری که من در فقدان شما داشتم در این مصیبت جای تسلیت و خویشتن داریم وجود دارد. چرا که من بر سر [مبارک] تو را در لحد و آرامگاهت نهادم بعد از آنکه جان [مقدس] تو از میان گلو و سینه من خارج شد (هنگام جان دادن سرت بر سینه من بود) (پس همانا ما از خدائیم و بخدا برمی گردیم) انا لله و انا الیه راجعون همانا (فاطمه (عَلیهاالسَّلام) امانتی بود و) امانت پس گرفته شد، و به گرو نهاده شده دریافت گشت، اما حزن و اندوهم همیشگی است و اما شبم در بی خوابی می گذرد تا آنکه خداوند مرا به خانه ای که شما در آن اقامت گزیدید ببرد. و بزودی دختر گرامیتان به شما خواهد گفت که امت شما بر علیه من با یکدیگر همدست شدند، سرگذشت را از او بپرس و گزارش را از او بخواه. و سلام بر هر دوی شما باد ای رسول خدا! سلام وداع کننده ای که نه دلتنگ است و نه خشمگین، چرا که اگر از اینجا می روم بواسطه دلتنگیم نیست و اگر بمانم نه بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده می باشد.

ص: ۱۷۳

مدرک شماره۱۱۱

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه۲۱۱ تحت عنوان: [ذکر ما ورد من السّیر فی اخبار فدک]

(گزارشی از تاریخ درباره فدک» با ذکر سند از چند تن از راویان حدیث و تاریخ نقل می کند که:

زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دید ابوبکر بر مصادره فدک تصمیم قاطع گرفته است سربند خود را بر سر بست و چادر خویش را بر خود پیچید و با عده ای از زنان قومش و خدمتکارانش بسوی مسجد حرکت کرد. وی در حالی که به شدت خود را پوشانیده بود و راه رفتنش بدون هیچ تفاوتی مانند راه رفتن رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بود بر ابوبکر که در میان عده از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد. در این هنگام پرده ای بین فاطمه و مردم آویختند.

آنگاه ناله ای جانسوز از دل برآورد، ناله ای که تمام مردم را به گریه و زلزله درآورد.

سپس لحظه ای سکوت فرمود تا فریاد و همهمه مردم خاموش شد و جوش و خروش آنان آرام یافت. سپس کلام خود را با حمد و ستایش خدا آغاز نموده و درود بر رسول خدا فرستاد....

سپس فرمود هان ای مردم! من فاطمه ام دختر محمد(ص). آنچه را ابتدا بگویم همان را در انتها نیز به زبان خواهم آورد آنچه می گویم

ص: ۱۷۴

زیاده روی نیست و آنچه انجام دهم ظلم و جور نیست. پس بشنوید با گوشهای باز و قلبهای آماده....

سپس کلام و خطبه ای طولانی ایراد فرمود تا آنجا که در آخر خطبه اش گفت: سپس اکنون شما می پندارید که مرا ارثی از پدرم نیست؟ «آیا به زمان و احکام جاهلیت برگشته اید؟ و چه کس در مقام حکم از خداوند بهتر است برای قومی که به یقین رسیده اند»(۱)

گوش فرا دهید ای جمعیت مسلمان! به زور و ظلم و جفا ارث پدرم را از من گرفتند.

ای پس قحافه (ابوبکر)! خداوند هیچگاه نمی گوید که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم! عجب کار تازه و زشتی آورده ای! اینک این تو و این شت، شتری مهار زده و رحل نهاده شده برگیر و ببر. با تو در روز رستاخیز و محشر ملاقات خواهد کرد، پس چه نیکو داوری است خداوند و نیکو دادخواهی است محمد(ص) و چه خوش وعده گاهی است قیامت. آنروز و آن ساعت اهل باطل زیان می برند و برای هر اتفاقی قرارگاهی است و بزودی خواهید دانست که عذاب خوار و ذلیل کننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر سر چه کسی حلول خواهد نمود.

سپس به طرف قبر پدرش متوجه شد و شعر هند دختر أثاثه را سرود که گفته است:

۱- مائده: ۵۰.

«بعد از تو خبرها و مسائل مختلفه و بلاهای درهم و برهمی اتفاق افتاد که اگر تو می بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی کرد».

«مردانی چند از امت تو همین که رفتی و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه ها را آشکار کردند».

«همین که تو رفتی مردانی به ما روی ترش کردند و خفیفمان شمردند و هر میراثی از ما غصب شد».

راوی گوید: هیچ زن و مردی از مردم در آن روز دیده نمی شد مگر آنکه به گریه درآمدند.

سپس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) رو به جانب انصار کرده و فرمود: ای بازوان ملت! ای حافظان اسلام! این ضعف و سستی و غفلت در مورد حق من از چیست؟ و این سهل انگاری از کمک به دادخواهی من چرا؟! مگر پدرم رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نمی فرمود: «حرمت و احترام هر کس در مورد فرزندان او حفظ شود»؟ چه زود مرتکب این اعمال شدید! و چه زود بی احترامی را شروع کردید! آیا اینک که رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفته است دین او را نیز می کشید [و می گوئید: ما هیچ وظیفه ای نداریم؟!] آگاه باشید! که همانا رحلت پیامبر، مصیبت بزرگی بود، و ضعف و سستی [در میان شما که بر اثر این مصیبت پدید آمد] نیز وسیع و زیاد است، و اشتباه و کج روی [ناشی از این مصیبت] نیز بسیار زیاد است و آن همبستگی که در میان شما بود از بین رفت و زمین بواسطه [غیبت و رحلت] او تاریک و ظلمانی شد و کوهها از هم متلاشی شدند و

آرزوها به ناامیـدی و بی خیری کشـیده شدنـد و حریم و حرم پیامبر بعد از او ضایع شد و حرمت او هتک گردید و مصونیت و امنیت حرم او از بین رفت و خداوند در کتاب خود (قرآن) ــ قبل از رحلت پیامبر ــ این حوادث را به شـما گوشـزد کرد و قبل از رحلتش به شما هشدار داد آنجا که فرمود:

«و محمد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نیست مگر پیامبری که پیش از او فرستادگان دیگری از دنیا رفتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب برمی گردید؟ و آن کس که به عقب برگردد به خدا زیانی نمی رساند، و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد».(۱)

خیلی دور و بعید است از شما ای پسران قیله (گروه انصار)! آیا من خرد شوم و مظلوم واقع شدم بخاطر ارث پدرم؟ در حالی که شما در جلوی دیدگان من هستید و صدایتان را می شنوم و در یک اجتماع قرار داریم؟! و در حالی که شما دارای افراد و نفوذ گفتار می باشید و در حالی که دارای شمشیر و سلاح و سپر هستید و در حالیکه شما نخبه هایی هستید که خداوند از میان مردم انتخابتان کرد، و با اینکه شما با سران عرب [مشرکین] جنگیدید و سختیها و رنجها را تحمل کردید و به مبارزه با ملتهای [مشرک] و شجاعان بی منطق رفتید تا آنجا که سنگ آسیای اسلام را به گردش درآوردید و در نتیجه، برکات روزگار همچون شیر جریان و کثرت پیدا کرد و آتشهای جنگ خاموش شد .

۱- آل عمران: ۱۴۴.

فواره شرک از جریان باز ایستاد و موج فتنه و طغیان آرام گرفت و نظام و حکومت دین محکم و استوار گردید.

آیا پس از حرکت، باز ایستادید و پس از آن اقدام محکم و داغ به عقب برگشتید و به سردی گرائیدید؟ و بعد از آن شجاعتها ترسیدید؟ آن هم ترس از قومی که قسمتهای خود را بعد از عهد و پیمانشان شکستند و بر دین و ایمان شما ضربه وارد کردند؟!

پس بکشید پیشوایان کفر را، چرا که به تحقیق هیچ حرمتی از آنها بر شما نیست شاید که (به این ضربه زدنها و کج دهنی های به دین) پایان بدهند.

آگاه باشید که همانا من می بینم که شما به رفاه و خوشگذرانی پناه آورده اید! و به سکوت و آرامش (کاذب) میل پیدا کرده اید، و در نتیجه رها ساختید آنچه را نگهداری می کردید، و آنچه (از غذای شیرین و لذیذ) خورده بودید بالا آوردید، پس اگر شما و هر کس که بر روی زمین زندگی می کند، کافر شوید (هیچ ضرری به خدا نمی رسد) چرا که خداوند بی نیاز و مورد حمد و ستایش خواهد بود.

آگاه باشید! همانا من برای شما گفتم آنچه را در اینجا گفتم، در حالی که می دانم که شما یاریم نمی کنید و این ترک نصرت و یاری با روح شما عجین شده است چرا که سر نیزه هایتان کند و شکسته شده و یقین شما (به دین) به ضعف و سستی تبدیل شده.

پس بگیرید فدک را و آن را محکم بر پشت این شتر مجروحی که

ص: ۱۷۸

پاهای آن ضعیف و سست می باشد ببندید (ولی بدانید که) ننگ و عار آن (در طول تاریخ) برایتان باقی خواهد ماند. و داغ و نشانه آن با صدائی رسا (به آیندگان) خواهد رسید و عاقبت (این فدک و غصب خلافت و سکوت شما) شما را به آتش برافروخته خداوند خواهد رسانید آن آتشی که بر دلها زبانه می کشد (و بدانید که) آنچه انجام می دهیم در حضور خداوند است (و بزودی ستمکاران می فهمند چه عاقبتی در انتظار آنهاست) (۱)

مدرک شماره۱۱۲

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه۲۱۴ و ۲۱۵ با ذکر سند می گوید:

پس چون ابوبکر خطبه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را شنید، گفته های فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر او سنگین تمام شد، لذا بر منبر رفت و گفت:

«ای مردم! این چه سست عنصری است که در برابر هر سخنی که می شنوید، از شما می بینم؟! این ادعاها و آرزوها در زمان رسول خدا کجا بود؟ هر که شنیده بگوید و هر که دیده سخن بگوید.

۱- شعراء: آیه۲۲۷.

آنکه سخن گفت روباه ماده ای بود که شاهدش دمش بود، آنچه اتفاق افتاد باعث ایجاد فتنه خواهد شد!!!

علی (علیه السّلام) کسی است (که می خواهد جنگ خلافت را از سر بگیرد و) می گوید: این موضوع کهنه را پس از آنکه از هم مندرس شده تازه کنید! و برای این منظور از زنان کمک و یاری می طلبد، مانند ام طحال(۱)، که محبوبترین افراد نزدش زن بدکاره و زناکار بود.

بدانید: که اگر می خواستم می گفتم، و اگر می گفتم صریح و روشن بیان می کردم ولی تا زمانی که کسی با من کار نداشته باشد من هم سکوت اختیار می کنم».

آنگاه بطرف انصار روی کرده و گفت:

«ای گروه انصار! گفته هایی از بی خردان شما به من رسیده ولی من شما را سزاوارترین افراد و ملتزم ترین آنان به پیمان رسول خدا می دانم. ما به سوی شما مهاجرت کردیم و شما پناهمان دادید و یاریمان کردید. بدانید که من، دست و زبانم در برابر کسانی که استحقاق آن را از ما نداشته باشند! بسته است.»

سپس از منبر پائین آمد. و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نیز بطرف منزلش حرکت نمود. ابن ابی الحدید می گوید:

این سخن را برای «نقیب ابویحیی جعفربن ابی یحیی بن ابی زید

۱- ام طحال: طحال زنی بدکاره در زمان جاهلیت بود که پرچم بدکارگی بر فراز خانه اش نصب نموده بود و لذا به بدکارگی ضرب المثل شد. (ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۵).

بصری) خواندم و به او گفتم: ابوبکر به چه کسی اینگونه کنایه و گوشه می زند؟

«نقیب» گفت: بلکه بگو به چه کسی چنین تصریح و بی پرده سخن می گوید:

گفتم: اگر ابوبکر تصریح می کرد لازم نبود که از تو سؤال کنم که مقصودش که بوده؟

نقیب خندید و گفت: مقصود ابوبکر «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) است.

گفتم: آیا تمام آنچه ابوبکر گفته خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السّلام) است؟

نقیب گفت: آری فرزندم! بحث، بحث خلافت و حکومت است.

گفتم: در این میان انصار چه گفتند؟

گفت: آنان نیز گفتند: علی (علیه السّلام) ترسیده که در میان مردم اضطراب و اختلاف ایجاد شود و لذا مردم را از هرگونه اقدامی بر حذر داشته است.

ص: ۱۸۱

مدرک شماره۱۱۴

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود جلد شانزدهم صفحه۲۱۶ با ذکر سند می گوید:

و چون که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با ابوبکر سخن گفت، ابوبکر گریه کرد! و گفت: «ای دختر رسول خدا، بخدا سوگند چیزی از پدرت به تو ارث نمی رسد. هیچ درهم و دیناری....»

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: همانا فدک را رسول خدا (صَلَی الله عَلیه وَآله وسَلم) به من بخشید.

ابوبکر گفت: چه کسی حاضر است به این مطلب شهادت بدهد؟

پس علی بن ابی طالب (علیه السّلام) آمده و شهادت داد.

سپس ام ایمن آمده و شهادت داد.

سپس عمربن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف آمدند و شهادت داند که رسول خدا (صَلَی الله عَلیه وَآله وسَلم) فدک را بین مسلمانان تقسیم می کرد.

ابوبکر گفت: راست و درست گفتی ای دختر رسول خدا (صَلَی الله عَلیه وَآله وسَلم) و راست گفت عبدالرحمن بن عوف! و این بخاطر آن است که مال تو از پدرت است و رسول خدا (صَلَی الله عَلیه وَآله وسَلم) خرج شما را از فدک می داد و باقی را بین مسلمانان تقسیم می کرد و قسمتی از آن را نیز در راه خدا می داد. پس تو می خواهی با فدک چه کنی؟

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: می خواهم همان کنم که پدرم می کرد.

ص: ۱۸۲

ابوبکر گفت: برای تو بخدا سوگند می خورم که من انجام می دهم آنچه را پدرت انجام می داد!....

مدرک شماره۱۱۴

طبری

حافظ محب الـدین ابوالعباس احمـدبن عبدالله بن محمد بن ابی بکر ابن محمد «طبری» [درگذشـته سال ۶۹۱ هجری] در کتاب خود بنـام «ذخـائر العقبی فی منـاقب ذوی القربی» چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ ه_.ق صفحه۵۳ تحت عنوان [ذکر وصـیتها الی أسماء بنت عمیس بما تصنعه بعد موتها] روایت می کند که:

زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در بستر بیماری آخرین روزهای زندگی خود را می گذراند به أسمان دختر عمیس گفت:

ای أسـماء! همانا من دوست نـدارم که پس از مرگم چنان کننـد که با زنان انجام می دهنـد که پارچه ای بر روی بـدن زن می اندازند لکن حجم بدن او پیدا می باشد.

أسـماء گفت: ای دختر رسول خدا! در سرزمین حبشه چیزی برای میت درست می کنند، آیا می توان آن را به شما نشان دهم؟ سپس أسماء مقداری برگ مرطوب خرما را به یکدیگر پیچیده و پارچه ای بر روی آنها انداخت.

فـاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: چه زیبـا و نیکوست اینگونه، چرا که میت در این صورت مشـخص نیست که زن است یـا مرد. ای أسماء! زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی (علیه السّلام) مرا غسل دهید، و اجازه ورود به هیچ کس ندهید.

ص: ۱۸۴

زمانی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) از دنیا رفت عایشه آمد و خواست بر فاطمه (عَلیهاالسَّلام) وارد شود، لکن أسماء گفت: داخل نشو. پس عایشه شکایت أسماء را نزد پدر خود أبوبکر برد و گفت: این زن بین ما و دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) حائل شده و برای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) چیزی همانند هودج عروس ساخته است.

ابوبکر آمد و در آستانه درب ایستاد و گفت: ای أسماء چرا نمی گذاری زنان پیامبر وارد بر دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) شوند؟ و چرا برای فاطمه (عَلیهاالسَّلام) چیزی مثل هودج عروس درست کرده ای؟

أسماء گفت: فاطمه (عَلیهاالسَّلام) خود به من چنین دستور داده که هیچ کس را بر وی وارد نکنم و این چیزی که ساخته ام را نیز زنده بود به او نشان دادم و او دستور داد برای او چنین کنم. ابوبکر گفت: آنچه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به تو دستور داده انجام بده سپس برگشت. و فاطمه را علی و أسماء غسل دادند.

و از أمّ سلمه روایت شده که گفت:

روزی از روزهایی که فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مریضی سخت خود بسر می برد ــ پس از آنکه علی بن ابی طالب (علیه السَّلام) برای انجام کارهای خود از خانه خارج شد ــ به من گفت: مقداری آب برای غسل کردن برایم آماده کن.

أمّ سلمه می گوید: آب برای غسل کردن آماده کردم. پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) شروع به شستشو و غسل کردن نمود آنهم به بهترین صورت غسل

کردنی که من از او دیدم.

سپس فرمود: بهترین لباس من را حاضر کن.

أمّ سلمه گوید: لباس را آوردم و آن را پوشید سپس به اطاق خود رفت و فرمود: بسترم را در وسط اطاق پهن کن، پس بستر او را آورده و پهن نمودم، سپس وی خوابید و دست راست خود را زیر صورت خود گذاشت و سپس روی به طرف قبله کرد و به من فرمود: همانا من الان از دنیا خواهم رفت پس هیچ کسی را بر من حاضر نکن و أحدی مرا غسل ندهد [چرا که علی (علیه السّلام) مرا غسل خواهد داد]. أمّ سلمه گوید: در همان مکان فاطمه از دنیا رفت. وقتی علی (علیه السّلام) به خانه برگشت آنچه فاطمه فرموده بود و دستور داده بود را به او گفتم.

پس علی (علیه السّلام) گفت: بخدا قسم! احدی را نخواهم گذاشت حاضر شود پس او را غسل داده و دفن نمود در حالی که هیچ کس در مراسم او حاضر نبود.

ص: ۱۸۶

مدرک شماره۱۱۵

متقی هندی

علاءالـدین علی بن حسام الدین عبدالملک بن قاضیخان «متقی هندی» تاوری شاذلی مدنی، [در گذشته سال ۹۷۵ هجری] در کتاب معروف خود بنام «کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال» چاپ حلب سال ۱۳۹۰ هجری قسمت «حرف الخاء» کتاب [الخلافه مع الاماره من قسم الأفعال] باب اول در خلافت خلفاء _ خلافت أبیم بکر _ جلد پنجم صفحه ۶۲۲ حدیث شماره۱۴۰۹۷ با ذکر سند از عمربن الخطاب نقل می کند که گفت:

همان روزی که پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت برای ابوبکر بیعت گرفته شد؛ فردای آن روز فاطمه (عَلیهاالسَّلام) نزد أبوبکر آمده در حالی که علی (علیه السّلام) نیز وی را همراهی می کرد، پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: ارث پدرم رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را به من برگردان.

لکن ابوبکر گفت: .... پیامبر گفت ما پیامبران را ارثی نیست فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: أمّ أیمن برای من شهادت می دهد....

ص: ۱۸۷

مدرك شماره ۱۱۶

متقی هندی

صاحب کنزالعمال در جلد پنجم صفحه ۶۳۶ حدیث شماره ۱۴۱۲۰ از أبوهریره نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه نزد ابوبکر و عمر آمده و از آنها میراث خود از رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را طلب نمود پس عمر و ابوبکر گفتند: از پیامبر شنیدیم که: «مرا ارثی نیست»!....

ص: ۱۸۸

مدرک شماره۱۱۷

شبلنجی

شبلنجی از علمای اهل سنت [در گذشته اوائل قرن چهاردهم] در کتاب خود بنام «نورالأبصار» صفحه۴۷ چاپ مصر از أنس روایت می کند که گفت:

... بخدا قسم فاطمه (عَلیهاالسَّلام) که خداوند از او راضی باشد ــ بعد از وفات پدرش (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) هرگز خنده ای از او دیده نشد و از علی بن ابی طالب (علیه السّلام) ــ که خداوند از او راضی باشد ــ روایت شده که گفت: همانا فاطمه دختر رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بطرف قبر پدرش رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) رفت و بر سر قبر ایستاد و گریه کرد سپس یک مشت از خاک قبر را برداشت و بر چشمان و صورت مالیده و این شعر را شروع به خواندن کرد:

ماذا عَلی مَن شَمَّ تُربَهَ أَحمَد *** أَن لا یَشُمَ مَدَی الزَّمانِ غَوَالِیَا

صُبَّت عَلَیَّ مَصَائِبُ لَو أَنَّها *** صُبَّت عَلَی الأَیَّامِ عُدنَ لَیالِیا

چه باکی است بر کسی که خاک قبر احمد را بوئیده که در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید.

آنچنان مصیبتها بر من باریدن گرفته اند که اگر اینگونه بر روزها می باریدند، روزها شب می شدند.

ص: ۱۸۹

مدرک شماره۱۱۸

عمر رضاکحاله

عمر رضاکحاله از علمای معاصر اهل سنت در کتاب معروف خود بنام «اعلام النّساء» چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ جلد چهاردم صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲ می گوید:

و زمانی که علیّ بن أبی طالب (علیه السّلام) فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) را به خاک سپرد گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از من، و از دخترت، آن دتختری که بر تو و در کنار تو آرمیده است و در زمانی اندک به تو ملحق شد.

ای رسول خدا! صبر و شکیبائیم از فراق محبوبه ات کم شده، خود داریم در فراق او و از بین رفت، جز اینکه من در پیروی از تو که در مصیبتها گریه می کردی می گریم، و با توجه به تأثّری که من در فقدان شما داشتم در این مصیبت جای تسلیت و خویشتن داریم وجود دارد؛ چرا که من سر [مبارک] تو را در لحد و آرامگاهت نهادم بعد از آنکه جان [مقدس] تو از میان گلو و سینه من خارج شد [هنگام جان دادن سرت بر سینه من بود) (پس همانا ما از خدائیم و بخدا بر می گردیم] انا لله و انا الیه راجعون.

همانا (فاطمه (عَلیهاالسَّلام) امانتی بود و) امانت پس گرفته شد، و به گرو نهاده شده دریافت گشت.

اما حزن و اندوهم همیشگی است و اما شبم در بی خوابی می گذرد تا آنکه خداوند مرا به خانه ای که شما در آن اقامت گزیدید ببرد. و بزودی

دخت گرامیت به شما خواهد گفت که امت شما بر علیه من با یکدیگر همدست شدند، سرگذشت را از وی بپرس و گزارش را از او بخواه. و سلام بر هر دوی شما باد ای رسول خدا! سلام وداع کننده ای که نه دلتنگ است و نه خشمگین، چرا که اگر از اینجا می روم بواسطه دلتنگیم نیست و اگر بمانم نه بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده می باشد.

مدرک شماره۱۱۹

عمر رضاکحاله

همچنین عمر رضاکحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه۱۱۹ می گوید:

و در شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید آمده است که:

و چون فاطمه (عَلیهاالسَّلام) با أبوبکر صحبت کرد، ابوبکر گریه کرد! و گفت:

ای دختر رسول خدا! بخدا قسم! پدرت چیزی به ارث باقی نگذاشت! هیچ درهم و دیناری!!....

پس فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: همانا «فدک» را پیامبر در زمان حیاتش به من بخشید.

ابوبکر گفت: چه کسی حاضر است در مورد این ادعای تو شهادت

دهد؟!!

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) علیّ بن أبی طالب را برای شهادت آورد و سپس أمّ أیمن را حاضر ساخت و هر دو شهادت دادند.

پس عمربن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف آمدند و شهادت دادند و به اینکه پیامبر در زمان حیاتش فدک را تقسیم کرد.

ابوبکر گفت:

ای دختر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) راست گفتی، و علی (علیه السّلام) هم راست گفت، و عمر و عبدالرحمن بن عوف هم راست گفتند!! و این بخاطر آن است که آنچه که از تو بوده مال پدرت بوده است و پدرت رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نیز خرج شما را از فدک جدا می کرد و باقی را بین مردم و در راه خدا تقسیم می نمود.

[ای فاطمه (عَلیهاالسَّلام)] تو می خواهی با فدک چه کنی؟

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: می خواهم همان کاری که پدرم می کرد انجام دهم. ابوبکر گفت: برای تو بخدا سوگند می خورم که من همان کاری که پدرت انجام می داد انجام دهم!!....

همچنین عمر رضاکحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه۱۱۶ تا ۱۲۴ چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ خطبه حضرت زهرا (عَلیهاالسَّلام) را با اختلاف بسیار کم با خطبه ای که ابن أبی الحدید نقل کرده و ما آنرا در صفحه ۱۰۵ تا ۱۰۸ آوردیم نقل نموده است.

عمر رضاکحاله در کتاب «اعلام النساء» جلد چهارم صفحه۱۹ چاپ

بیروت سال ۱۴۰۴ می گوید:

و در کتاب فتوح البلدان بلاذری آمده است که:

همانا فاطمه (عَلیهاالسَّلام) به أبوبکر گفت: همانا رسول خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) فدک را به من اختصاص داد و آن را به من بخشید. و در این مورد علی بن أبی طالب (علیه السّلام) [برای فاطمه (عَلیهاالسَّلام)] شهادت داد.

پس ابوبکر گفت: یک شاهد دیگر بیاور، پس أمّ أیمن آمده و شهادت داد....

ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا تو خود می دانی که برای قبول کردن این امر باید یا دو مرد یا یک مرد و دو زن شهادت بدهند...!!

ص: ۱۹۳

[۵۷]

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود از علماء و دانشمندان معاصر اهل سنت در کتاب خود بنام «الامام علی بن أبی طالب (علیه السّلام)» جلد اول صفحه ۱۹۰ می گوید:

«.... عمر چون دید مردم در نهان و آشکار، دسته دسته اطراف یکدیگر جمع می شوند، و این مطلب را بخوبی می دانند که فرزند أبی طالب برترین فردی است که باید ولی مردم باشد، لذا یکدیگر را به حمایت از وی می خوانداند و اطراف خانه اش جمع شده و به نام، او را می خوانند که از خانه بیرون بیا میراث از دست رفته ات را دریاب....».

عمر می نگرد که، مسلمانان در دنیا دو دسته و دو حزب شده اند و آن وحدت کلمه که مورد انتظار بود! به شکاف و فاصله ای تبدیل شده که عاقبت آن را جز خدا نمی داند!

اکنون در نظر عمر، علی بن أبی طالب چرا مانند سعد بن عباده سزاوار قتل نباشد تا فتنه و اختلاف از میان مردم رخت بندد.

اینگونه نظر و اندیشه به سر سختی و بیشتر خشونت به خرج دادن عمر سازگارتر بوده از غیرت و دلسوزی او برای وحدت اسلام و مسلمین، مردم در این زمینه سخنها می گفتند آن هم سخنانی که بیانگر مکنونات ضمیر آنان می بود.

کم کم تصورات و اندیشه بصورت مسائل مسلم و یقینی درمی آمد ولی کسی نمی توانست درباره خوی و تصمیم و عزم فرزند خطاب

ص: ۱۹۴

سخنی بگوید و آنچه از وی متصور بود و انتظار می رفت همان تند روی هایی بود که در برخی موارد از وی سراغ داشتند. البته شاید در این میان مردمی بودندکه حوادث آینده را از روی گذشته پیش بینی می کردند و قبل از دیدن با چشم سر با چشم خیال حس می کردند.

می دیدند که اگر عمر قدم پیش گذارد و از راه تهدید از علی بخواهد که در برابر ابوبکر تسلیم شود و به خلافت ماو تن در دهد وی مقاومت نموده و ایستادگی از خود نشان خواهد داد، آنگاه نتیجه این کار چه خواهد شد؟

ناچار عمر از جاده بیرون می رود و با این مخالفت و این مخالفِ سرسخت با سختی و تندی رفتار خواهد نمود.

با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستان بسوی خانه فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که عموزاده رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تا حال نپذیرفته وادار نماید.

مردم حدسهای می زدند: عده ای می گفتند تنها در برابر شمشیر سر اطاعت خم خواهد کرد؛ عده ای پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر رو در رو خواهد گردید؛ دسته سوم یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشت.

و مگر دهان مردم بسته است و بر دهان آنها بند زده اند که داستان هیزم را بازگو ننمایند چه با این دستور زاده خطاب، دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن می بودند محاصره نمود تا به این وسیله آنان را تسلیم نماید و یا بی مهابا بر آن منزل بتازد!!

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهانی پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی بپائید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت. این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السّلام) روی آورد و همدستانش دنبال او راه افتادند و به خانه هجوم آوردند و یا نزدیک بود هجوم آورند.

ناگاه چهره ای چون رسول خدا در میان درب ظاهر شد، چهره ای که بر آن آثار اندوه و تأثر و رنج و مصیبت آشکار بود.

در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانیش علائم غضب هویدا بود، عمر به جای خود خشک شد و جوش و خروشش به ناگاه از میان رفت و همراهانش که دنبال وی براه افتاده بودند در مقابل، بهت زده ایستادند زیرا که....

روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند و سرهای آنان از شدت حیا و شرمندگی و خواری به زمین افتاد دیگر تاب از دلها رفت.

همین که دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت نموده و با قدمهای حزن زده و لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد، چشم ها و گوشها یکسره متوجه وی شد در این هنگام بود که ناله زهرا بلند شد:

«بابا ای رسول خدا! .... ای بابا رسول خدا!!....»

تو گویی که از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد....

باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد، آن غائبی که هماره در بین مردم است و از بین آنان نمی رود و این چنین استغاثه می نمود:

«ای بابا رسول خدا.... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده أبی قحافه چه بر سر ما آمد!؟»

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آری آن مردم آرزو می کردند زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.

عبدالفتاح عبدالمقصود در همان کتاب جلد اول صفحه۱۹۲ چنین می گوید:

ابوبکر پیوسته برای دیدن از علی و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) دست و پا می زد تا اینکه آن دو را از خود راضی کند. لکن عمر در این خصوص به او راه نمی داد تا آنکه بالاخره رای عمر را طبق نظر خود جلب نمود و به اتفاق بطرف خانه علی و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حرکت کردند از فاطمه (عَلیهاالسَّلام) اجازه ورود و ملاقات خواستند لکن وی اجازه نداد دو مرتبه اجازه خواستند باز هم اجازه نداد.... تا اینکه بالاخره (با درخواست علی (علیه السّلام) از فاطمه (عَلیهاالسَّلام) بر وی وارد شدند و به او سلام کردند اما فاطمه جواب آنها را نداد پیش آمده در مقابل وی نشستند لکن فاطمه (عَلیهاالسَّلام) روی خود را از آن دو بطرف دیوار برگرداند....

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) در حالی که ابوبکر را مخاطب قرار داده لکن روی سخن وی با هر دوی آنها بود گفت:

آیا اگر حدیثی از احادیث رسول خدا بیاد شما بیاورم آن را قبول کرده و به آن عمل می کنید؟ ابوبکر و سپس عمر جواب دادند: آری.

فاطمه (عَلیهاالسَّلام) گفت: شما را بخدا قسم می دهم! آیا نشنیدید از رسول خدا که می گفت: رضایت فاطمه در رضایت من و سخط و غضب فاطمه در سخط و غضب من است، پس هر کس فاطمه دختر مرا

دوست بدارد پس به تحقیق مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی بدارد هر آینه مرا راضی داشته است و هر کس فاطمه را به سخط و غضب درآورد بتحقیق مرا به سخط و غضب درآورده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری بدون شک این حدیث را از رسول خدا شنیده ایم!!

در این هنگام صورت خود و سپس دو دست خود را به آسمان بلند کرده و با سوز و ناله ای آتش زننده گفت: «پس همانا من خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و هرگز مرا راضی نگاه نداشتید.... و هرگاه رسول خدا را ملاقات کردم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد».

ص: ۱۹۸

«نگاهی گذرا به سرگذشت تاریخ اسلام»

اشاره

ص: ۱۹۹

نقل تاریخ و حدیث در زمان پیامبر اکرم (صَلَی اللّه عَلیه وَآله وسَلم)

رسول خـدا (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) رحلت فرمود و دو میراث گرانبها را در میان یاران و امت خویش بجا گذارد و به آنان فرمان داد که همواره به آن دو پیوسته و هرگز جدا نشوند:

«إِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ کِتابَ الله وَ عِترَتی....»

«همانا من شما را ترک می کنم در حالی که دو ودیعه گرانبها را میان شما بامانت می سپارم (۱) کتاب خدا و عترتم....»

آن حضـرت در دوران حیات خود، بیان حقایق قرآنی را بر عهده داشتند و به صورت حدیث، تمامی علوم اسلامی، از عقاید و معارف و احکام را در میان پیروات خود منتشر ساختند، ایشان در مورد نقل حدیث می فرمایند:

«خداونـد خرّم بدارد بنده ای را که سـخن مرا بشـنود و بفهمد و به دیگران که نشـنیده اند منتقل نماید. چه بسـیارند کسانی که دانش و علم را برای داناتر و فهمیده تر از خود بازگو می نمایند»(۲)

۱- این حدیث از احادیث مورد قبول شیعه و سنی می باشد که احدی از دو فرقه منکر این روایت نشده اند.

۲- صحیح ترمذی: جلد اول/۱۲۵ و /۱۴ ــ باب فضل العلم ــ تبلیغ الحـدیث عنم رسول الله، و بحارالانوار علامه مجلسـی: جلد اول/۱۰۹ و ۱۱۲.

[۲]

نقل تاریخ و حدیث در زمان بعد از پیامبر اکرم (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)

اما بعد از پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) افراد جامعه اسلامی با این دو ودیعه پیامبر چگونه رفتار کردند و در مقابل احادیث پیامبر چه نقشی را ایفا نمودند؟

متأسفانه آنها خاندان پیامبر را از متن جامعه طرد نموده و خانه نشین کردند و با آنان آنگونه رفتار نمودند که زبان را یاری برشمردن آنها نیست.

سلمان ــ رضوان الله علیه ــ در این مورد می گوید:

«شما در اثر عمل ناشایست خود (غضب خلافت) به حیرت در افتادید و از سرچشمه هدایت بدور ماندید».

و در جای دیگر می گوید:

«کردید و نکردید، (غضب خلافت) کردید که بد عملی بود، اگر اینان با علی بیعت کرده بودند هر آینه در نعمت های آسمانی و زمینی غرق می شدند». (۱)

و ابوذر ــ رضوان الله علیه ــ می گوید:

«اگر مقدم می داشتید آن که را خدا مقدم داشته است و کنار می زدید آن که خدا کنار زده است، ولایت و وراثت را در خاندان پیامبرتان اعتراف می داشتید، هر آینه در نعمتهای خداوند غرق بودید، اما اینک

ص: ۲۰۲

۱- نگاه کنید به: شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید معتزلی چاپ مصر ج۲/۴۶ و ج۶/۱۷.

که اینچنین عمل کردید، بچشید نتیجه اعمالتان را» «وَ سَیَعلَمُ الذِینَ ظَلَموا أیَّ مُنقَلِبٍ یَنقَلِبون»

سانسور خبری از کنار بستر پیامبر(صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم)

سانسور خبری در وقایع تاریخی و احادیث که یک سیاست برنامه ریزی شده بود از کنار بستر پیامبر! آری در مقابل پیامبر و در آخرین لحظات حیات پیامبر! شروع شد. آنجایی که پیامبر اکرم (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) لحظات آخر عمر پربرکت خود را می گذراندند، طلب قلم و کاغذ کردند، تا تکلیف امت را برای آخرین بار، بعد از خود مشخص نمایند، لکن هنوز درخواست پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) تمام نشده بود که عمر فریاد زد:

«دَعُوهُ! أنَّ الرَّجُلَ لَیَهجُرُ حَسبُنا کِتابُ الله»

«رهایش کنید این مرد را! همانا این مرد هذیان می گوید! کتاب خدا ما را بس است»

در میان اصحاب اختلاف افتاد و این اولین اختلاف میان مسلمانان شناخته شده است. عده ای گفتند: دستور پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) را عمل کنید و عده ای به حمایت از عمر برخاسته و گفتند: عمر راست می گوید، اینجا بود که پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) فرمود: از نزد من خارج شوید که نزاع و درگیری نزد من سزاوار نیست.

براستی مگر پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) تا قبل از این لحظه جانشین خود را معرفی ننموده بود؟!

جواب مثبت است، چرا که بارها و بارها پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) شخص علی بن أبی طالب (علیه السّلام) را بعنوان جانشین به مسلمانان معرفی نمود.

ص: ۲۰۳

و آیا عمر براستی می گفت که «حسبنا کتاب الله»؟ نه! چرا که در قرآنی که عمر می گوید «قرآن ما را بس است» آیاتی وجود دارد کـه می گویـد: «من و پیـامبر»، «من و اولی الامـر» پس تحقیقـاً عمر بـا قرآن قصـد کوبانـدن قرآن را کرد و این انـدیشه را بخوبی عملی ساخت.

[۳]

نقل حدیث و تاریخ در زمان ابوبکر

پس از رحلت پیـامبر (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) این سیـاست (سانسور خبری) با قوت و قـدرت بیشتری عملی شـد بطوری که ابتـدا ابوبکر بر آن شد که پس از جمع آوری احادیث و وقایع تاریخی آنها را بسوزاند و این کار را عملی کرد و تمام احادیثی که خود نوشته بود در آتش سوزانید.(۱)

بی تردیـد در آن زمان امکان نـداشت که مردم را از نقل و نوشـتن یحـدیث باز بدارند و آنها را تنها به یک سـری احادیث که خود ساخته و پرداخته بودنـد سوق بدهنـد لذا ابوبکر چاره را در آن دید که بطور کلی نقل حدیث از پیامبر را ممنوع نماید لذا دستور داد:

«از پیامبر حدیث نقل نکنید و به قرآن مشغول باشید».(۲)

آری فقط قرآن! زیرا قرآن بدون احادیث نبوی را به هرگونه می توان تأویل نمود!

[۴]

نقل حدیث و تاریخ در زمان عمر

عمر نیز در دوران حکومتش سیاست منع حدیث و سانسور خبر را

ص: ۲۰۴

۱- بعنوان مثال نگاه کنید به: تذکره الحفاظ ـ شمس الدین ذهبی: ج۱/۵.

۲- بعنوان مثال نگاه کنید به: تذکره الحفاظ ـ شمس الدین ذهبی: ج۱/۱۳.

به شدت دنبال نموده و یکمبار که به منظور تظاهر به آزادی، در حکومتش مسأله نقل و نوشتن احادیث پیامبر را به مشورت با مردم نهاد و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام کردند، با زیرکی و حیله گری خاصی آن هم پس از یک ماه اندیشیدن راه چاره را یافت و به میان مردم آمده اعلام نمود:

«من می خواستم سنت های پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را بنویسم، لکن امتهای گذشته را بیاد آوردم که با نوشتن بعضی کتابها و تواریخ و توجه زیاد به آنها، از کتاب آسمانی خود باز ماندند، لذا من هرگز کتاب خدا، قرآن را با چیزی درهم نمی آمیزم!!»(۱)

عمر هنگامی که یاران پیامبر را به مأموریت می فرستاد، به آنها دستور می داد که مردم را به وسیله نقل تاریخ و احادیث پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از قرآن خواندن باز ندارند. و اگر مطلع می شد یکی از آنان از فرمان وی سرپیچی نموده، او را به مدینه نزد خویش احضار می نمود و تا زنده بود وی را تحت نظر داشت، و در عین حال احادیث زیادی را به آتش کشید.

[۵]

نقل حدیث و تاریخ در زمان عثمان

در زمان عثمان مبارزه دستگاه خلافت علیه نقل احادیث و تاریخ شدیدتر شد. اگر عمر در دوران خود صحابه پیامبر را می آزرد و ایشان را تحت نظر داشت و نوشته های آنها را می سوزاند، عثمان برای

ص: ۲۰۵

۱- نگاه کنید به: الطبقات الکبری ــ محمدبن سعد کاتب الواقدی ــ چاپ لندن: ج ۳/۲۰۶ و همچنین نگاه کنید به: جامع بیان العلم و فضله ــ ابن عبدالبر: ج ۱/۶۴ و ۶۵.

جلوگیری از بازگوئی تاریخ و حدیث، یاران بزرگ پیامبر را شکنجه، تبعید و حتی به قتل می رسانید چنانکه ابوذر را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به صحرای خشک و بی آب و علف ربذه تبعید نمود تا آنکه در آنجا در غربت جان سپرد و همچنین عمار یاسر دیگر صحابی رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را چنان زد که بیهوش بر زمین افتاد.(۱)

نقل حدیث و تاریخ در زمان حضرت علی (علیه السّلام)

امام علی (علیه السّلام) زمانی به خلافت رسید که مسلمانان یک ربع قرن با روش خلفای گذشته سر کرده و رفته رفته با آن خو گرفته بودند، آن حضرت موقعیت زمان خویش را در جمله هایی شکوه آمیز و دردآلود بازگو می فرماید:

«خلفای پیش از من، بس کارها انجام داده اند که در آنها آگاهانه با رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) مخالفت نمودند، پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند. و اکنون، چنانچه من مردم را به ترک آن امور وادارم و کارها را به شکل اول به آن صضورتی که در زمان پیامبر بود بازگردانم، لشکریانم از اطرافم پراکنده خواهند شد و مرا تنها و بی کس رها خواهند نمود و یا حداکثر با اندکی از شیعیانم تنها باقی خواهم ماند....». (۲)

امام علی (علیه السّلام) بر خلاف سیره خلفای پیشین دست به نشر حدیث و تاریخ زد لکن قوم عرب که رفتار آن حضرت را مخالف منافع دنیوی

۱- نگاه کنید به: انساب الاشراف ــ بلاذری: ج۵/۴۹.

۲- کتاب روضه کافی ــ محمدبن یعقوب کلینی: ج ۸/۶۱-۶۳.

خویش می دیدند به مخالفت با ایشان برخاستند و جنگهای جمل، صفین و نهروان را به راه انداخته تا آنکه آن حضرت را در محراب عبادت به شهادت رساندند.

[۷]

نقل حدیث و تاریخ در زمان معاویه

معاویه، دشمن خدا و رسول خدا با نیرنگهای فراوان سیاست سانسور خبری را در پیش گرفته و به این هم اکتفا نکرد بلکه دست به سیاستی جدید زد که هنوز تاریخ اسلام تاوان این ناجوانمردی وی را پس می دهد و آن سیاست عبارت بود از «جعل حدیث». و کار را بدانجا رساند که؛ ابوهریره بیش از پنج هزار و سیصد حدیث و عبدالله بن عمر بیش از دو هزار و سرانجام عایشه و انس بن مالك هر یک بیش از دو هزار و سیصد حدیث به دروغ به پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نسبت دادند! (۱).

اینها و دیگر همکارانشان از صحابه، برای جلب رضایت معاویه و دیگر حاکمان ظالم در جعل حدیث و وقایع تاریخی بر یکدیگر سبقت می جستند و کار به جایی رسید که اسلام و تاریخ اسلام امروزه باید از دریچه کتبی که مجموعه ای از اینگونه احادیث و وقایع تاریخی است به دنیا معرفی شود. آنها با جعل فضائل دروغین برای خلفاء و از طرفی جعل احادیثی مفتضح و رسوا کننده برای پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) که کتب اهل سنت و تاریخ آنها مملو از آنهاست و از طرفی دیگر سانسور اخبار

۱- احادیث أمّ المؤمنین عایشه ــ مرتضی عسکری /۲۸۹ به بعد، چاپ تهران سال ۱۳۸۰.

و وقـایع صـحیح تـاریخی سـعی کردنـد اسـلام و بزرگـان آن را، همانطور که دلخواهشان هست معرفی کرده و دفع اشـکال از خلفای خود نمایند.

[۸]

مسأله حمله به خانه علی (علیه السّلام) در تاریخ

جای بسـیار تعجب است که عده ای خوش باور و ساده و جاهل از تاریخ به این انتظار نشسته اند که مسأله «حمله عمر و یرانش به خانه فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام)» در تاریخ بدون هیچ سانسوری ذکر شده باشد.

باید گفت: افرادی که منتظرند مسأله آتش کشـیدن به خانه علی (علیه السّلام) در این تاریخ مندرس و پاره پاره شده ذکر شده باشد، یا افرادی معاند و یا اشخاصـی جاهل می باشند، چرا که این تاریخ از کانالها و گمرکات خلفای سه گانه و بعد از آنها از زیر نظر خلفای بنی امیه و بنی عباس و.... گذشـته است، لـذا هیـچ امیـدی برای نقل واقعیات در آن نیست. در نتیجه وقتی برای این حـادثه تـاریخی کوچجکـترین اشـاره ای یـافتیم می توان بـا رجوع به اخبـار و احـادیث شـیعه در مورد این حـادثه به نـتیجه مطلوب رسید، اینجاست که به جرأت می توان گفت: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

بعنوان مثال در همین نوشتار از اهل سنت نقل می شود که:

۱ــ وقتی عمر پشت درب خانه فاطمه(ع) واقع شـد فریاد زد: یا خارج شوید برای بیعت و یا آن که خانه را بر شـما به آتش می کشم.

۲ــ در جایی دیگر هست که می گویند: آنها از خارج خارج نشدند.

۳ــ در جایی دیگر هست که می گویند: «وَ دَخَلَ عُمَرُ وَ قامَ الخالِدُ

بِالباب»، عمر داخل خانه شد و خالد در آستانه درب ایستاد.

۴ـ و جایی دیگر که علی و زبیر را با بدترین صورت می کشیدند و آیا ذکر همین نکته های تاریخی آن هم در تاریخ اهل سنت جای تعجب نیست! آیا شما انتظار داشتید با این سیر تاریخ در چنگالهای آنها بگویند: خانه را به آتش کشیدند. با آنکه به این مطلب مسعودی در اثبات الوصیه خود اشاره نموده است و شواد بسیاری دیگر که در کتب شیعه هست برای اثبات این مطلب کافی می باشد، که انشاءالله در جزوه ای جداگانه به ذکر و جمع آوری آن می پردازیم.

بیعت به چه قیمت؟!

ص: ۲۱۰

نگرشی تحلیلی در آنچه بعد از پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) رخ داد...

اقتباسی از الغدییر

اثر:

علامه خبیر شیخ عبدالحسین امینی نجفی (رحمه الله)

ترجمه و تحقیق:

سیّدمحمّد حسین سجّاد

تاریخ مُندرس!!

کار بسیار دشواری نیست؛ مرزهای هوّیت هر یک از صحابه پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را که بخواهیم، بشناسیم.

با آنکه تاریخی از اسلام که بدست ما و عصر کنونی ما رسیده است، تاریخی است که از سخنان بیهوده و خلط مظاهر خوبی ها و بدی ها خالی نیست؛ و از دست های جنایت بارِ نویسندگانِ بدور از هر وجدانی، در امان نبوده است؛ چرا که واقعیّتها و غیر واقعیّتهایِ تاریک کننده، در طی مسیر خود ــ در زمانها و عصرهای ظلمانی ــ بهم آغشته گردیده و بازیچه قلبهای ناپاک و گمراه کننده قرار گرفته است، تا آنجا که تحریف های بسیاری در آن ایجاد شده، و توسط قلم های تهمت و حوادث و وقایع ساختگی و جعلی، مورد دسیسه قرار گرفته است؛ و صفحات آن با مقدّمات و مسائل غیرواقعی، و در نتیجه آراء و نظریّات دروغینِ دروغ پردازان سیاه گردیده است، و مملوّ از نعره های طوایفی و قومی و قبیله ای و جنایتهای سیاسی ــ که جز گروه گروه شدن مسلمین انگیزه ای نداشته ــ گردیده است.

ص: ۲۱۳

باز هم جای امید هست!

با اینهمه در همین تاریخ سیاه و پاره پاره شده، رموزی از حقیقت برای اربابان بصیرت بجای مانده است، که گزافه گویی های آن، از چشم بینای نقّادانِ آگاه، هرگز مخفی نمانده و نمی ماند و لجنهای آن با آب خالص اشتباه گرفته نمی شود، و وقایع صحیح و واقعی آن از وقایع ساختگی و دروغینِ آن بخوبی قابل تشخیص می باشد.

بطوری که هر انسان آگاه و آزاد اندیش، بخوبی حقایق را از زخارف آن تشخیص می دهد، و با تشخیص و شناخت بریده گی های این تاریخ مندرس، حقایق پاره پاره شده را بر سر هم چیده و در نتیجه شخصیّتهای خوب و بد مردان تاریخ اسلام را شناخته و مقیاس های گذشتگان را بخوبی درک می کند و ارزشِ اُمتّهای گذشته اسلام را از لابلای اینهمه گرد و غبار خارج می نماید.

دقت در شخصیّتهای تاریخ اسلام!

آنچه بر یک محقّق و انسان حقیقت جو لازم است آنست که؛ با تأمّل و تدبّر و نگاه عمیق، در زندگی شخصیّتهای مهمّ و مردان بزرگ اسلام ــ اعمّ از سنبل های خوب و بد ــ چه اوّلین ها، و چه جانشینان آنها، که در صدر اسلام می زیسته اند، با چشمی باز و خارج از هرگونه تنگ نظری و عصبیّت های نابجا، زیر ذرّه بین قرار دهد؛ تا آنکه «حقیقت» ــ این سرمایه ای که بدنبال او جستجو می نماید ــ را بدست آورد.

ص: ۲۱۴

خلافت! انتخاب خدا یا مردم؟!

آری! زنـدگی و سیره انسانهـای بزرگی که در ایجـادِ تاریـخ اسـلام نقش مهمّ ایفا نموده انـد، خصوص، کسانی که با منصـب «خلفای راشدین» در میان امّت اسـلامی شناخته شده اند؛ ولو این لباس خلافت را با انتخابی اجباری و توسط عدّه خاصّی به تن کردنـد؛ انتخـابی که در بـازار اعتبـار، هم در آن زمـان، و هم در عصـر کنونی ما، و هم در میزان عـدالت، فاقـد هرگونه بهاء و ارزشی است؛ چرا که:

(وَ رَبُّکَ یَخلُقُ ما یَشاءُ وَ ویَختارُ وَ ما کانَ لَهُمُ الخِیَرَهٌ) (۱)

این تنها خداوند توست که آنچه را بخواهد خلق می کند و اختیار می نماید، و آنان هیچ حقّ انتخابی ندارند.

(وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ وَ لا مُؤمِنَهٍ اِذا قَضیَ اللهُ وَ رَسُولُهُ اَمراً اَن یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهٌ مِن اَمرِهِم) (۲)

و زمانی که خدا و رسولش دسـتوری دادند هیچ مرد و زن مؤمن و مؤمنه ای حقّ انتخاب در آن امری که مربوط به آنهاست را ندارند

(وَ لِلّهِ الامرُ مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ) (۳) (هُوَ وَلِیُّهُم بِما کانُوا یَعمَلُونَ) (۴) (وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا اَهوائَهُم وَ کُلُّ اَمرٍ مُستَقَرٌّ) (۵)

و تمـامی امور (ی که مربوط به سـرپرستی است) از قبل و بعـدش مختصّ به خداونـد است و تنها اوست که «ولیّ و سـرپرست» آنان

۱- قصص: ۶۸.

۲- احزاب: ۳۶.

۳- روم/۴.

۴- انعام/۱۲۷.

۵- قمر/۳.

است در آنچه انجام می دهند، امّا در نتیجه تکذیب امر خدا کردند، و از هواهای نفسانی و شیطانی خود پیروی نمودند و تمام امور ثبت می شود.

یار غار چرا؟!

این صاحب و همراه پیامبر بزرگوار (صَلَّی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) است در غار، و این تنها مهاجری است که در ابتدائی ترین هجرت و قبل از مهاجرتِ تمام مهاجرینِ صدر اسلام، ما را به احترام و بزرگواری خود انگشت بدهان و متحیّر می سازد!! و هرگونه اجحاف در حقّ او، و هرگونه تقصیر در کوچک شمردن حالات او، از بزرگترین جنایت های فاحش شمرده می شود!! و موجب خروج از میزان عدالت می گردد! و باعث فرود در فرودگاه بی عطوفتی ها می شود!!(۱)

خلافت! شهر سبز و سرنوشت آن!

بگذریم! و در اطراف موضوع خلافت بحث و تحقیق نکنیم! و هرگز

۱- مخفی نماند که این روش اعتراض بر خلیفه اشاره به این مطلب دارد که این یار غاری که این همه اوصاف برای او در کتب اهل سنّت دیده می شود و در منابع سنی اهانت به جنایت بشمار می رود بیائید ببینید چه ها که در حق اهل بیت پیامبر (صَلَّی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم)که نکرده است و به اصطلاح آن اوصاف با اعمال ناشایست او زیر سؤال می رود و در یک جمله خواننده بعد از مطالعه به نتیجه: کوسه و ریش پهن و یا دم خروس را ببینم یا قسم حضرت عباس را!! می رسد! این توضیح بخاطر آن داده شد که یکی از شیوخ شیعه (معاصر) که ادعای شیعه بودن می کند در یکی از کتابهای خود این جمله علامه امینی را مدح و ثنا بر ابوبکر گرفته است که این نتیجه گیری حاکی از بی سوادی او و بی اطلاعی او از روش نوشتاری علامه امینی رحمه الله می باشد.

در اطراف شهر خراب و ویران شده «خلافت» به تحقیق و بازرسی نپردازیم! که بالاخره خلافتِ این یار غار!! چگونه و با چه قیمتی تمام شد؟

چگونه این شهر محاصره شد؟! چگونه اشغال شد؟! و چگونه اداره شد؟!

و آیا در حقیقت نظریّات در مورد آن خالی از هرگونه جانبداری است؟! و آیا واقعاً به وصیّتها و سفارشات صاحب شرع ـ پیامبر اکرم (صَلّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)ـ عمل شد؟! و دستورات او اجرا شد؟! و یا خیر! بلکه این شهر سرسبز و خرّم، به یکباره مورد تاخت و تاز هواها و شهوات و محبّتهای به مال و ریاست دنیا قرار گرفت؟! تا جایی که حکومتی ستمگر بر آن غلبه پیدا کرد و این خاک پاک، لگدمال چکمه های ستمگران قرار گرفت و زیرورو شد؟! گاه پربار و گاه توهالی، گاه ضدّ و نقیضها! گاه مسالمتها، و گاه بازیچه باصطلاح اهل حلّ و عقد (کارشناسان)!!

عربده کشان سقیفه!

البّته ما کاری به این مسائل نداریم و نمی خواهیم وارد این مسائل شویم، آن هم وقتی که گوش دنیا، گفتگوهای زشت و خفّت بار سقیفه را شنیده است! و خبر این جنایت بزرگ، درست مانند دو گوشواره، بر نرمه های گوش دنیا ـ تاریخ ـ دیده می شود!

آن عربده ها، بدگوئی ها و فحّاشیهای غیرقابل انکار، که بین مهاجرین

و انصار اتّفاق افتاد... (اذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ لَیسَ لِوَقعَتِها کاذِبَهٌ، خافِضَهٌ رافِعَهٌ...)(۱)

می پُرسی کی؟! و کجا؟! نه! بدان و آگاه باش! که «واقعه سقیفه»، واقعه ای است که بدون شکّ اتّفاق افتاده است! و هیچ کس آنرا تکذیب نکرده و نخواهد کرد آنهم با آن پستی و بلندیهای در آن! از عربده ها و فریادهای در آن هنوز که هنوز است گوش دنیا درد می کند.

راستی به ما چه مربوط؟ آنهم جایی که، اُستادی چون تاریخ، در مقابل دانشجوئی جستجوگر قرار دارد، و به او می گوید:

آن روز چگونه بود؟!

در آن روز، هر کس از مردم فلاح، رستگاری و سلامت خود را در بی تفاوتی نسبت به هر دسته و گروه مطرح می دانست؛ گروه هایی که در آن روز به یک مرتبه زیاد شدند! جانهای مردم بخاطر بُروزِ اختلافات شدید، از هرگونه تهدید در امان نبود؛ مگر آنکه رنگ دسته ای را به خود بگیرند، و در مقابلِ دسته ای دیگر بایستند!

محمّد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)نمرده است!!

آری! به ما چه مربوط!! آن هم:

بعد از آنکه: دو چشم تاریخ، شمشیرهای از غلاف بیرون شده را

۱- واقعه: ۱ الی ۳.

دید، و عربده آن مرد «خشن صدا» (۱) را با دو گوشش شنید، که در میان مردم فریاد می کشد....

«هر که بگوید محمّد مُرده است او را می کشم»!

فریاد می کشید.... «نشنوم کسی بگوید، رسول خدا مُرده است! که اگر شنیدم او را با شمشیر دو نیم می کنم»!! (۲)

و یا می گفت... «هر که بگوید محمّد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)مُرده است! سرش را با شمشیر می زنم به آسمان پرتاب می کنم! نه! بلکه محمّد به آسمان رفته است»!! (۳)

عمر: هر که بگوید محمّد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) مرده است گردنش را می زنم!!

و این حافظ ابراهیم، شاعر نیل است که گفته عمر در این باره را مدح او دانسته!! و می گوید:

یصیح من قال نفس المصطفی قبضت *** علّوت هامته بالسَّیف ابریها

۱- نورالابصار شبلنجی: ۶۰ و ۷۴، الکامل، تاریخ ابن اثیر: ۳/۱۶۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳/۱۰۸ و ۱/۱۱۵، الاستیعاب در حاشیه الاصابه: ۲/۴۷۲، تاریخ الخمیس اثر دیاربکری: ۲/۲۴۸، طبقات ابن سعد: ۳/۱۹۱ ط لیدن، تاریخ طبری: ۵/۵۹، المعجم الکبیر: ۱/۶۶ حدیث شماره۵۴، تاریخ المدینه المنوّره: ۳/۸۲۹.

۲- تاریخ طبری: ۳/۱۹۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۲، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۶، المواهب اللّدنیه از قسطلانی، روضه المناظر از ابن شحنه چاپ شده در حاشیه تاریخ الکامل از ابن اثیر: ۷/۱۶۴، شرح المواهب از زرقانی: ۸/۲۸۰، السّیره النّبویه از زینی دهلان چاپ شده در حاشیه سیره حلبی: ۳/۳۷۱ تا ۲۷۴، ذکری حافظ، از دمیاطی: ص۳۶ به نقل از غزالی.

۳- و او کسی جز عمر بن خطاب نبود... رجوع شودت به مصادر قبل.

یعنی عمر تنها کسی بود که فریاد کشیده و می گفت: هر که بگوید مصطفی مرده است سرش را با شمشیرم به آسمان پرتاب می کنم!! (۱)

ص: ۲۲۰

۱- دیوان محمد حافظ ابراهیم شاعرالنیل، با شرح مصطفی دمیاطی، چاپ السعاده مصر در ۹۰ صفحه: صفحه۳۸. بدون شک انکار مرگ پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) توسط عمر بخاطر جهل او نبوده است؛ چرا که «عَمروبنِ زائِدَه» بعد از رحلت آنحضرت و قبل از آنکه ابی بکر فرا رسد (و عمر را از آیاتی که خواهد آمد مطلّع سازد) در مسجد رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) موقعی که عمر مرگ پیامبر را انکار کرد، در مقابل وی و سایر اصحاب، این آیه را تلاوت می کند که: وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاّ رَسُولٌ قَدخَلَت مُن قَبلِهِ الرُّسُلِ اَفَاِن ماتَ اَو قُتِلَ اِنقَلَبتُم عَلی اَعقابِکُم.... یعنی: و محمد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) نیست مگر فرستاده ای مانند فرستادگان قبلی ما! آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به جاهلیّت قبل از اسلام برمی گردید؟! و آنگاه می خواند: اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتوُنَ، آل عمران: ۱۴۴. همانا تو نیز می میری و آنان نیز خواهند مُرد! رجوع شود به: تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۳، شرح المواهب زرقانی: ۸/۲۱۸ و عمر پس از شنیدن آیات ذکر شده از زبان عمروبن زائده ـ این صحابی بزرگ رسول خدا که پیامبر در سیزده غزوه او را به جانشینی خود در مدینه گماشته شود: الاصابه ۲/۵۲۳ ـ مشتی بر سینه و سیلی محکمی بر صورت او می نوازد!! اما علت واقعی انکار مرگ پیامبر توسط عمر، و تهدید مردم، ـ که اگر بگوئید محمّد مُرده است شما را خواهم کشت ـ دلیلی جز سیاستی سیاه که اتلاف وقت برای یافتن ابی بکر بود، نداشته تا آنکه اذهان مردم را نسبت به جانشین پیامبر مشغول کند تا ابوبکر حاضر شود، چرا که ابوبکر موقع مرگ پیامبر ـ بجای آنکه در لشکر اسامه باشد، لعنت پیامبر را به جان خود و یارش عمر می خرد و در منطقه ای به نام سُنح که خارج از مدینه بوده اقامت می گزیند ـ تا آنکه بالاخره کار به شب کشیده می شود!! آیا نمی بینی که اکثر علمای این دار و دسته از انکار مرگ پیامبر توسط عمر جهل عمر را قبول نکرده تا مبادا کسی عمر را جاهل بشمرد!! و از راههای بیراهه عذرخواهی می کنند؟! مثلاً عده ای می گویند: شاید به خاطر دست و پا گم کردن عمر بوده است که مسئله به این واضحی را فراموش کرده!! شرح المقاصد تفتازانی ۲/۲۹۴ و دیگری می گوید: ناراحتی مرگ پیامبر قدرت تفکر را از عمر گرفت بطوری که مرتّب می گفت: بخدا سوگند او نمرده است بلکه بسوی پروردگار خویش به آسمان رفته است!! یک نفر نیست به گوینده این توجیه خنک بگوید: اگر اینچنین بود پس چرا خود عمر فریاد می کشد که: ....گردنش را می زنم؟!! الغدیر: ۷/۱۸۴. از آنجا که محبت انسان را کر و کور می نماید، شاعر، این گفته عمر را مدح او دانسته و آنرا حاکی از محبت وی به پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) تلقی می نماید!! غافل از آنکه غفلت خلیفه نسبت به آیات ذکر شده با هیچ توجیهی پرده پوشین خواهد شد؛ آنهم جایی که بدن پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بدون جان در میان منزلش غریب و تنها افتاده باشد! و تعجّب آنجا زیادتر می شود که همین عمری که مثلاً بقول این شاعر از محبت چنین گریبان چاک زده و تحمّل مرگ رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را ندارد!! دو یا سه شبانه روز در مراسم تدفین و غسل پیامبر شرکت نمی کند و خود را محور دار نزاع بر سر خلافت آنحضرت می نماید!! (سجاد)

بفرمائید خلیفه شوید!!

بعـد از آنکه: امّت یتیم شـده پیـامبر (صَـلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) بهم ریخته و هر کس بسویی چشم دوخته و در زمینه ای بحث می کنـد و در این میان، عمر و ابوبکر هر کدام بیعت را به یکدیگر تعارف می کنند!! آنهم قبل از آنکه از دیگران نظر سـنجی بعمل آورنـد!! گویا هیـچ کس به کسـی نیست و تاریکی همه جا را گرفته است؛ عمر به یارش ابوبکر رو می کند و می گوید: دسـتت را بـده تا با تو بیعت کنم و ابوبکر به عمر می گویـد: نه! تو دسـتت را بده تا من با تو بیعت کنم! هر کدام از این دو نفر تلاش می کنـد دست دیگری را برای بیعت بگشاینـد؛ و از طرفی ابوعبیده جراح ـ گورکن معروف مدینه (۱) نیز که با آن دو است مردم را به سوی این دو (شیخین) متوجّه می کند(۲)!

بشنوید از بدن بی جان مطهّر پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)!

از طرفی وصیّ بحق و بزرگوار پیامبر علی (علیه السّلام) و عترت پاک پیامبر و

ص: ۲۲۱

۱- در جلد پنجم ص۳۱۴ و ۳۱۵ آدرس داده شده است ولی نبود تحقیق شود.

۲- تاریخ الطبری: ۳/۱۹۹.

بنی هاشم در حالی که بدن پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) در مقابلشان بود مشغول سوگواری بودند و درب را بر روی مردم (۱) بسته بودند، اصحاب پیامبر نیز پیامبر را در میان خانواده اش رها کرده و پشت به آنحضرت و رو به نزاع بر سر خلاتش کردند (۲) تا آنکه سه روز (۳) و به قولی از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب چهارشنبه (۴) بدن پیامبر دفن نشد و به روی زمین بود تا آنکمه بالاخره اهل بیت آنحضرت بدن مبارکش را دفن کردند و هیچکس جز نزدیکان آنحضرت در مراسم تدفینش شرکت نداشت (۵) و بدن مبارکش در شب و یا اواخر شب به خاک سپرده شد (۶) و هیچیک از افراد مدّعی خلافت خبر از دفن پیامبر نداشتند مگر آنکه در نیمه های شب در خانه هایشان صدای ضعیفی از بیلهائی که قبر پیامبر را با آن هموار می کردند بگوششان

۱- سیره ابن هشام: ۴/۳۳۶ ـ الریاض النضره: ۱۶۳.

۲- طبقات ابن سعد: ص۸۲۱ ط لیدن ج۲ ـ من القسم الثانی ص۷۶.

۳- تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۷۱ ـ تاریخ ابی الفدا: ج۱ ص۱۵۲.

۴- طبقات ابن سعد ط لیدن ج۲ ص۵۸ و ۷۹، سیره ابن هشام: ۴/۳۴۳ و ۳۴۴، مسند احمد: ۶/۲۷۴، سنن ابن ماجه: ۱/۴۹۹، سیره ابن سیدالناس: ۲/۳۴۰، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۲ و می نویسد: الاصح دفنه لیله الاربعاء = صحیح آنست که بدن آن حضرت شب چهارشنبه دفن شد، تاریخ ابن کثیر: ۵/۱۷۱ می نویسد: هو المشهور عن الجمهور = نظریّه همه اهل فنّ همین است و باز می گوید: و الصّحیح انّه دفن لیله الاربعاء نظر صحیح آنست که پیامبر شب چهارشنبه دفن شدند، سیره حلبی: ۳/۳۹۴، شرح المواهب از زرقانی: ۸/۲۸۴، سیره زینی دحلان چاپ شده در حاشیه سیره حلبی: ۳/۳۸۰.

۵- طبقات ابن سعد: ص۸۲۴ ط لیدن و: ج۲ از قسم دوّم: ۷۸.

۶- سنن ابن ماجه: ۱/۴۹۹، مسند احمدک ۶/۲۷۴.

می خورد (۱) و عمر و ابوبکر در مراسم تدفین پیامبر نبودند!! (۲)

سنگ سخت به حمایت از خلیفه....

بعد از آنکه: تاریخ چشمش به عمر بن الخطاب می افتد که مانند سنگ سخت و محکم و استوار در اطراف ابوبکر به رفت و آمد پرداخته و چنان عربده می کشد و سخن زور می گوید که دهانش را کف گرفته است!! (۳)

هر که مخالفت کند بینی اش را می بُرّم!!

و بعد از آنکه: تاریخ صدای عصبیّت، و بلندِ یار پیامبر و بزرگ جنگجوی بدر، یعنی حباب بن منذر را می شنود، که به روی ابوبکر شمشیر می کشد، و فریاد برمی آورد: بخدا قسم! هر کس خلاف آنچه می گویم، بگوید، بینی اش را با شمشیر می بُرّم! منم آنکه می توانم پشتوانه رار بگیرم و پشتوانه تو (ابوبکر) نیستم پس تو را اعتباری نیست! منم آنکه میتوانم اعتبار دهم! منم پدر آن شیر بچّه ای که در بیشه شیران است! پس به حباب _ که با این سخنان به ابوبکر اعتراض

۱- طبقات لابن سعد ص ۸۲۴ چاپ لیدن و: ج۲ از قسم دوّم ص۷۸، مسند احمد: ۶/۲۷۴، سیره ابن هشام: ۴/۳۴۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۷۰.

۲- به نقل از ابن ابی شیبه، چنانچه در کنزالعمالک ۳/۱۴۰ آمده است.

۳- طبقات ابن سعد: چاپ لیدن ۲/۷۸۷ و از قسم دوم: ص۵۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج۱/ ص۱۳۳.

می کنـد ـ گفته می شود(۱) درصورتی که بخواهی به ابوبکر اعتراض کنی خداونـد تو را می کشـد! و حبـاب می گویـد: نه! بلکه تو مرا می کشـی نه خدا! و یا می گوید: نه خدا، بلکه تو را می بینم که قصد کشـتن مرا کرده ای! (۲) و بالاخره حباب بن منذر محاصـره می شود و سپس دستگیر شده و شروع به کتک زدنش می کنند و لگد بر شکمش زده می شود و او را به زمین خوابانده و خاک در دهانش می کنند.(۳)

نیزه ام را با خونتان حنا می بندم!!

و بعد از آنکه: تاریخ شـخص سومی را می بیند که از بیعت با ابوبکر سرباز می زند و فریاد برمی آورد که: هان! بخدا سوگند! تمامی تیرهایی که در تیردان دارم به طرف شـما پرتاب می کنم! و نیزه ام را با خونتان حنا بسـته و رنگین می نمایم! و تا زمانی که شمشـیر دردست دارم به شـما حمله می کنم! و با تمامی افراد و اطرافیان و هر که با من باشد و حتّی فرزندان و خانواده ام با شما می جنگم! (۴)

۱- آنچه از عبارات برمی آید گوینده این حرف کسی جز عمربن خطاب نمی باد.

۲- صـحیح بخاری: ۱۰/۴۵، مسند احمد: ۱/۵۶، البیـان و التّبین: ۳/۱۸۱، سـیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، عقد الفرید: ۲/۲۴۸، الامامه و السیاسه: ۱/۹، تاریخ طبری: ۳/۲۰۹ و ۲۱۰، تاریخ ابن اثیر: ۲/۱۳۶ و ۱۳۷، الرّیاض النّظره: ۱/۱۶۲ و ۱۶۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۶ و ج ۷/۱۴۲، الصـفوه: ۱/۹۷، تیسـیر الوصول: ۲/۴۵، شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد: ۱/۱۲۸ و ج۲/۴، سـیره حلبی: ۳/۳۸۷، ابوبکر الصّدیق، اثر استاد محمدرضا مصری:۲۵.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۶.

۴- الامـامه و السیاسه: ۱/۱۱، تاریـخ طبری: ۳/۲۱۰، تاریـخ ابن اثیر: ۲/۱۳۷، شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد: ۱/۱۲۸، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

گرد و غباری که جز با خون آرام نمی شود....

بعد از آنکه: تاریخ شخص چهارمی را می بیند که بیعت اینگونه ــ بیعت گرفتن با زور شمشیر ــ را مذمّت کرده و مسخره می نمایـد!! و هیزم برای آتش جنـگ آماده می کنـد و می گویـد: براستی که گرد و غباری می بینم که جز با خونریزی آرام نمی شود!(۱)

بکشید سعدبن عباده را که آشوبگر است!!

بعـد از آنکه: تاریخ کسـی چون سـعدبن عباده ــ سـرکرده خزرجیان ــ را می بیند که چگونه در گرداب خواری و ذلّت افتاده است و چگونه زیر پاهای آنان پایمال می شود و نسـبت به او فریاد زده می شود که: بکشـید سعد را! خدا او را بکشد! که سعد منافق شـده است! و یا گفته می شود: سـعد قصد آشوب و فتنه دارد! و عمر چگونه بالای سـر سـعد ایسـتاده و فریاد برمی آورد که: ای سـعد! بر آن شـده ام که تو را لگـد کوب کنم بطوری که اعضـایت لِه شود!! و یـا: بطوری که چشـمانت از حـدقه بـدر آید!(۲)

اگر یک تار مو از سر سعد کم شود...

بعد از آنکه: تاریخ قیس بن سـعد را می بیند که ریش عمر را گرفته! و می گوید: بخدا قسم! اگر یک تار موئی از سـر سعدبن عباده کم شود تا

ص: ۲۲۵

۱- انی لأری عجاجه.... به الغدیر رجوع شود ج۲۵۳۳ ط ۲.

۲- مسند احمد: ۱/۵۶، عقد الفرید: ۲/۲۴۹، تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، الریاض النضره: ۱/۱۶۲ و ۱۶۴، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

یک دندان سالم در دهانت هست، دست از سرت برنمی دارمو! و یا آنکه: اگر یک تار مو از سر سعد کم شود تا بدنت را از هم متلاشی نکنم دست از سرت برنخواهم داشت!(۱)

این سگ را بگیرید...!!

بعد از آنکه: تاریخ زبیر را می بیند که با شمشیر کشیده فریاد برمی آورد: تا به نفع علی از همه شما بیعت نگیرم، هرگز شمشیرم را غلاف نخواهم کرد! و عمر در جواب فریاد می زند: این سگ را بگیرید! تا آنکه بالاخره شمشیر را از دست زبیر گرفته و بر سنگ می زنند تا می شکند! (۲)

مقداد هم کتک می خورد! خانه وحی نیز امنیّت ندارد!!

بعد از آنکه: مقداد این صحابی بزرگ رسول خدا را می بیند که برای ساکت کردنش به سینه اش می کوبند! و حباب بن منذر را کتک خورده و بینی شکسته و دست شکسته می بیند! و عدّه ای را می بیند که خانه نبوّت و پناهگاه امّت و خانه شرافت مسلمین ــ خانه فاطمه و علی (عَلیهاالسَّلام) را بهترین پناهگاه دانسته و آنجا را مأمن و پناهگاه خود قرار داده اند! امّا با این حال آنان نیز امنیت ندارند!! و آنها نیز مورد ارعاب و

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

۲- الامامه و السیاسه: ۱/۱۱، تاریخ طبری: ۳/۱۹۹، الریاض النضره: ۱/۱۶۷، شرح ابن ابی الحدید: ۱/۵۸ و ۱۳۲ و جلد: ۲/۵ و ۱۹.

ترس و وحشت قرار می گیرند! (۱)

عمر برای آتش زدن خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) حرکت می کند!!

و این ابوبکر است که بر مسند خلافت تکیه زده و عمر را به طرف خانه نبوّت روانه می کند و به او می گوید: برو و به آنها بگو، باید در محضر خلیفه رسول الله!! حاضر شوید و با او بیعت کنید!! و اگر از آمدن ممانعت کردند پس با آنان بجنگ!! پس عمر با شعله ای از آتش بطرف خانه فاطمه رو می کند!! تا آنکه خانه را بر اهلش به آتش کشید!! فاطمه سر راه او قرار می گیرد و خطاب به عمر می گوید: یَابنَ الخَطّاب!! أَجِئتَ لِتُحرِقَ دارَنا؟ ای پسر خطاب! آیا واقعاً آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟!! قال نَعَم! و عمر در جواب فاطمه می گوید: آری! مگر آنکه مانند سایر مردم و مسلمانان با ابوبکر بیعت کنید!!(۲)

بودن فاطمه (عَلیهاالسَّلام)در خانه، مانع آتش زدن نیست!!

و بعد از آنکه: تاریخ، هجوم وحشیانه یک گروه ریاست طلب را به خانه اهل وحی می بینند، می بیند که چگونه خانه فاطمه مورد حمله وحشیانه مو خشونت بار قرار می گیرد!! (۳) و رهبر آنان، عمربن خطاب را می بیند که چگونه درخواستا هیزم برای سوزاندن خانه فاطمه

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۵۸.

۲- عقدالفرید: ۲/۲۵۰، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۶، اعلام النساء: ۳/۱۲۰۷.

۳- اموال ابی عبید: ۱۳۱ الامامه و السیاسه: ۱/۱۸، تاریخ طبری: ۴/۵۲، مروج الذهب: ۱/۴۱۴، عقد الفرید: ۲/۲۵۴، تاریخ یعقوبی: ۲/۱۰۵.

می نمایـد!! و چنـان فریـاد می زنـد که کف دهانش را گرفته که: بخـدا قسم! خانه را بر اهلش به آتش می کشم! مگر آنکه از خانه خارج شویـد و با ابوبکر بیعت نمائیـد!! به عمر گفته می شود: در این خانه فاطمه است!! اما در جواب فریاد می کشـد که: اگر چه فاطمه در خانه باشد خانه را به آتش می کشم!! (۱)

عمر در راه آتش زدن خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام)!!

و بعـد از آنکه: تاریـخ می شـنود که ابن شـحنه می گوید: بدون شک عمر رو به سوی خانه علی کرد تا خانه را با هر کس در آنست به آتش کشـد، که فـاطمه سـر راه او قرار گرفت! پس خِطـابِ به فـاطمه فریـاد برآورد:ماننـد مسـلمانان بـا ابوبکر بیعت کنید!(۲)

فاطمه (عَلیهاالسَّلام): ای پدر! وای! از دست عمر و ابوبکر!

بعـد از آنکه: تاریخ صدای ناله و شـیوه بانوئی اندوهگین و غم زده و دلخسـته ــ همان پاره تن پیامبر ــ را می شـنود، در حالی که از پرده بیرون آمـده و با اشک و گریه و با بلنـدترین صدای خود فریاد بر می آورد: یا اَبَتاهُ یا رَسُولَ الله!! ای پدر! ای رسول خدا! بیا و بین که بعد از تو پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه ها بر سر ما آوردند! و ازدست

۱- تاریـخ طبری: ۳/۱۹۸، الامـامه و السـیاسه: ۱/۱۳، شـرح نهـج البلاـغه ابن ابی الحدیـد: ۱/۱۳۴ و جلـد ۲/۱۹، اعلاـم النساء: ۳/۱۲۰۵.

۲- تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل ابن اثیر: ۷/۱۶۴.

این دو نفر چه ها کشیدیم!! (۱)

فاطمه(عَلیهاالسَّلام): ای ابوبکر! چه زود بر اهل پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)تاختید؟!!

و پس از آنکه: تاریخ فاطمه را می بیند که از دل و جان فریاد می کشد! و شیون و زاری می کند! و در حالی که زنان هاشمی او را همراهی می کنند، با صدای بلند و جانسوز فریاد برمی آورد: ای ابوبکر! چه زود بعد از پیامبر بر خانواده او تاختید و به تاراجشان بردید! بخدا قسم! که هرگز با عمر سخن نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم!! (۲)

عمر: بیعت کن! وگرنه گردنت را می زنیم!!

و بعد از آنکه: تاریخ شاهد و ناظر است، و می بیند که چگونه پیکر و اسطوره پاکی و بزرگواری یعنی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السّلام) را دستگیر می کنند و مانند شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود! با دستهای بسته او را برای أخذ بیعت با بدترین حالت می کشانند (۳) و این مردم هستند که به نظاره و تماشا ایستاده اند! و هیچ اقدامی نمی کنند! و به علی گفته می شود: بیعت کن! و این علی است که

ص: ۲۲۹

۱- الامامه و السیاسه: ۱/۱۳، اعلام النّساء: ۳/۱۲۰۶، الامام علیّ بن ابی طالب اثر عبدالفتاح عبدالمقصودا: ۱/۲۲۵.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۴ و ۲/۱۹.

۳- عقدالفرید: ۲/۲۸۵، صبح الاعشی: ۱/۲۲۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ۳/۴۰۷.

می گوید: اگر بیعت نکنم چه می شود! و عمر به او می گوید: در این صورت به آن خدائی که جز او خدائی نیست گردنت را می زنیم!! (۱) و علی در جواب عمر می گوید: در اینصورت بنده راستین خدا و برادر رسول خدا را کشته اید!!(۲)

علی(علیه السّلام): ای برادر! نزدیک است مرا بکشند!!

بعد از آنکه: تاریخ می بیند برادر پیامبر ــ یعنی علی ــ به قبر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) پناه می برد و خود را روی قبر پیامبر انداخته و با گریه و ناله فریاد می زند: ای برادر! ببین که چگونه این مردم نانجیب و بدون اصل، مرا تضعیف می نمایند! و نزدیک است مرا بکشند و خونم بریزند(۳)!!

نصیحت گورکن مدینه به برادر رسول خدا (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم!!

بعد از آنکه: تاریخ ــ در آن روزی که علی را برای بیعت درکوچه های مدینه می کشاندند ــ صدای عربده ابوعبیده جرّاح، گورکن مدینه را می شنود که خطاب به علی (علیه السّلام) فریاد می زند: ای پسر عمّ!! تو هنوز جوانی! و اینان بزرگان و شیوخ قوم تو هستند و هر چه باشد تو تجربه ایشان را نداری! و جز این نیست که ابوبکر برای این مقام

۱- اِذَن وَ اللهِ الّذی لا اِلهَ الا هُو، نَضربُ عُنُقَکَ!!

۲- اِذَن تَقتلُوُنَ عَبدَاللهِ وَ اَخُو رَسُولِهِ! رجوع شود به: الامامه و السّیاسه: ۱/۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۸ و ۱۹، اعلام النّساء: ۳/۱۲۰۶.

۳- الامامه و السّیاسه: ۱/۱۴.

لائق تر از تو و نیرومندتر و سخت کوش تر از توست!!(۱)پس بیا و این امر (خلافت) را تسلیم ابوبکر کن و به او واگذار!! که اگر بعد از این بخت یاریت کرد و زنده بودی و روزگار اجازه داد، بالاخره زمانی خواهد رسید که تنها تو در آن زمان برای این امر (خلافت) سزاوارتر و شایسته تر خواهی بود و حق تو خواهد بود، چرا که تو را امتیازاتی است که دیگران ندارند، از جمله آنکه فضیلت و دین تو و علم و دانائی تو و سابقه تو در اسلام آوردن و تبار تو و نسبت دامادیت به پیامبر بر هیچکس مخفی نیست!!(۲)

جز با علی (علیه السّلام) بیعت نمی کنیم!!

و پس از آنکه تاریخ گروه انصار را می بیند که در آن روز سخت که هیچکس بکسی نبود فریاد برآورده و می گفتند: ما جز با علی با کسی دیگر بیعت نمی کنیم!!

یکی از ما و یکی از شما خلیفه شود!!

و بعد از آنکه: یکی از بدریّون(۳) فریاد می زند: بهترین کار آنست که فرمانروائی از گروه ما، و فرمانروائی ازگروه شما حکمفرما باشند!! و عمر در این هنگام فریاد می زند: اگر نظر تو اینست و چنین می خواهی

۱- آیا پیامبر این را نمی دانست!!

۲- الامامه و السّیاسه: ۱/۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵.

۳- به مبارزان جنگ بدر، بدریّون گفته می شد، چرا که هر کس در جنگ بدر شرکت کرده بود مسلمانان امتیاز مهمّی برای او قائل بودند.

بهتر است بمیری!!(۱)

ابوبکر: ما فرمانروا و شما وزرای ما!!

و پس از آنکه تاریخ به ابوبکر می نگرد که خطاب به انصار فریاد می زند: ما فرمانروایانیم و شما وزراء و دستیاران ما!! و این امر (خلافت) بین ما و بیین شما نصف می شود همانطور که یک برگ خرما (یا یک دانه باقلا) را به دو نیم می کنند!!(۲)

عربده ای در عصر کنونی ما!!

بعد از آنکه: تاریخ عصر ما صدای حافظ ابراهیم شاعر نیل را می شنود؛ در قصیده ای که با آن عمر را ستایش می کند!! و می گوید: مَدَّت لَهَا الْوسُ کَفّاً کَی تَناولَها *** فَمَدَّتِ الخَزرَجُ الأیدی تُباریها

وَ ظَنَّ کُلُّ فَریقٍ أنَّ صاحِبَهُ *** أَولی بِها و أَتَی الشَّحناءُ آتیها(۳)

ص: ۲۳۲

۱- منّا أمیر و منکم أمیر و قول عمر: اذا کان ذلک فمت إن استطعت!! رجوع شود به: صحیح بخاری: باب مناقب ابوبکر. و در باب رجم حبلی (زن حامله) ج۱۰/۴۵، طبقات ابن سعد: ۲/۵۵ و ۳/۱۲۹، البیان و التّبین از جاحظ: ۳/۱۸۱، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، التمهید از باقلانی: ۱۹۷، تاریخ طبری: ۳/۲۰۶ و ۲۰۹، مستدرک حاکم: ۳/۶۷، الریاض النضره: ۱/۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۱۴۶، تیسیر الوصول: ۲/۴۱ و ۴۵.

۲- صحیح بخاری: در باب مناقب ابوبکر، البیان و التّبین: ۱/۱۸۱، عیون الاخبار از ابن قتیبه دینوری: ۲/۲۳۴، طبقات ابن سعد: ۲/۵۵ و: ۳/۱۲۹، العقد الفرید: ۲/۱۵۸، تیسیر الوصول: ۲/۴۵۲، سیره حلبی: ۳/۳۸۶، نهایه از ابن اثیر: ۱/۱۳ با عبارت کقدّ الابلمه بجای عبارت کشقّ الابلمه، تاج العروس: ۸/۲۰۵.

۳- نژاد اوس دستش را دراز کرد به امید آنکه مقام جانشینی پیامبر را به چنگ هود درآورد * که ناگهان نژاد خزرج نیز دستش را گشود تا از نژاد اوس کم نیاورد _ هر یک از دو گروه چنان پنداشتند که رئیس خود * به کسب مقام خلافت سزاوار است و اینجا بود که دشمنی ها و کینه ها پای به میدان گذاشتند! رجوع شود به: قصیده عمریّه از دیوان حافظ ابراهیم شاعر النیل چاپ السّعاده مصر ص۹۰ و با شرح مصطفی الدمیاطی ص۳۸.

ای رسول خدا کجائی بیا و ببین! بعد از تو چه خبرهاست!!

و بعد از آنکه: تاریخ، صدای مادرِ مَسطَح فرزند اثاثَه را می شنود که نزدیک قبر پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) می آید و با ناله و شیون می گوید:

قَد کانَ بَعدَکَ أَنباءٌ وَ هَنبَثَهٌ *** لَو کُنتَ شاهِدَها لَم تُکثَرُ الخُطَبُ

إنا فَقَدناکَ فَقدَ الاَرضِ وابِلَها *** وَ اَختَلَّ قومَکَ فَاشهِدهُم ولاتَغِبُ(۱)

همه در هراس و طمع...

آری! تمـامی آنچه که نقـل شـد را تاریـخ گفته و می گویـد و خواهـد گفت، اینها و مطالبی دیگر بود که توده مردم آنروز را تهدیـد می کرد و همه را به هراس انـداخته بود و هیچکس را در آن برهه از زمان توان اصـلاح آن قومِ نابکار نبود، و آن همه درگیری و بی نزاکتی ها در آن

ص: ۲۳۳

۱- ای رسول خـدا! بیـا و ببین که: بعـد از تو چه خبرها و چه درگیری هائی رخ داد * که اگر تو حضور داشتی هرگز هر کس خطبه نمی خوانـد! * همانـا مـا با از دست دادن توماننـد زمینی شـدیم که آن زمین را بهره ای از باران نیست!! * بیا و ببین که چگونه در میان امّت اختلاف افتاده است پس شاهد آنها باش و آنان را بحال خود وامگذار!! رجوع شود به: طبقات ابن سـعد: ص۸۵۳، شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۲ و ۲/۱۷ که این دو بیت را همراه بـا ابیـات دیگر این شـعر، به نقل از فاطمه زهرا (عَلیهاالسَّلام) در سوگ پدر عزیزش نقل می کند.

ر وز، حتّی برای یـک نفر از امّت! حرمت و کرامتی بـاقی نگـذاشت تـا بلکه او در مقابـل آن همه آشوب هـا و فتنه ها یک تنه بایستد!!

مسلمانان آنروز چون مادّه شتری که....!!

و از طرفی مسـلمانان آن روز را چنـان از هرج و مرج مست شـده می دیـدی _ که البته مست هم نبودنـد! بلکه در کمـال عقل چنین می کردند _ که با ضـمائر خود می گفتند یک چندی درنگ کن تا از سـنگینی آشوبها و فتنه ها بگذرد تا آنکه بالاخره غائله ختم شود و آن روشـی را که بنیاد نهادند آشـکار گردد و گمراهان از ره یافتگان در لابلای تاریخی شبی که خود ساخته بودنـد! شـناخته شوند! که آنچه در موقعیّت کنونی اتفاق افتاده است عدّه ای را همانند مادّه شتری که بچّه اش را از دست داده ناله و زاری می کند و از زمینی به زمین دیگر در جسـتجوش بچّه اش می رود، و چه بسـیار جستجو می کند و او را نمی یابد و انگشت بدندان می گزد نموده است و چه بسا ناله ای که برای ناله کننده آن سودی ندارد!!

و چه بگویم درباره خلافتی که از فتنه های زمان جاهلیّت است!!

بعد از آنکه: ابوبکر و عمر آن را کار بدون فکر و تأمّل را همچون

کارهای بدون تدبیر زمان جاهلیّت می بینند (۱) که خدا مسلمانان را از شرّش در امان داشت!! (۲)

عمر: هر که دوباره مرتکب چنین بیعی شد، او را بکشید!

بعد از آنکه: عمر دستور می ادهد هر کس که بعد از این، به چنین بیعت فتنه گونه ای رو کرد او را بقتل برسانند!(۳)

عمر: بیعت بدون مشورت با مرگ همراه است!!

بعد از آنکه: عمر در روز سقیفه می گوید: کسی که بدون مشورت با مسلمانان با فرمانروائی بیعت کند بیعتش پذیرفته نیست و هیچ فرمانروائی نیز حق بیعت گرفتن را ندارد! که اگر خلاف این عمل شود جای تعجّب نیست که هر دوی آنها کشته شوند!!(۴)

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰.

۲- التمهید از باقلانی: ۱۹۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۹، صحیح بخاری در بابی رجم الحبلی (سنگسار کردن زن حامله بخاطر زنا، در صورتی که شوهردار باشد): ۱۰/۴۴، مسند احمد: ۱/۵۵، تاریخ طبری: ۳/۲۰۰، انساب الاشراف از بلاذری: ۵/۱۵، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۸، تیسیر الوصول: ۲/۴۲ و ۴۴، کامل ابن اثیر: ۲/۱۳۵، نهایه ابن اثیر: ۳/۲۳۸، الریاض النضره: ۱/۱۶۱، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۶۴، سیره حلبی: ۳/۳۸۸ و ۳۹۲، الصواعق المحرقه: ۵و۸، و می گوید: سند این روایت صحیح است! تمام المتون از صفدی: ۱۳۷، تاج العروس: ۱/۵۶۸.

۳- التمهید از باقلانی: ۱۹۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۳ و ۱۲۴، الصواعق المحرقه از ابن حجر: ۲۱.

۴- صحیح بخاری باب رجم حبلی (سنگسار کردن زن حامله بخاطر زنا): ۱۰/۴۴، مسند احمد: ۱/۵۶، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۸، نهایه از ابن اثیر: ۳/۱۷۵، تیسیر الوصول: ۲/۴۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۶.

عمر: علی (علیه السّلام) از من و ابوبکر به خلافت اولوّیت دارد!!

و بعد از آنکه عمر به ابن عباس می گوید: بدون شک علی در میان شما از من و ابوبکر به خلافت اولوّیت دارد!! (۱)

عمر بیشتر از خدا و پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) صلاح امّت را می داند!!

و بعـد از آنکه عمر می گویـد: بخدا قسم که ما این کار (غضب خلافت) را هرگز بخاطر دشـمنی نکردیم! بلکه تنها بخاطر آن بود که دیـدیم علی جوان و کم سنّ و سـال است! و گمـان آن داشـتیم که عرب و طـائفه قریش بخـاطر کینه هـائی که از او به داشـتند گرد او جمع نشوند!! و ابن عباس در جواب عمر می گوید: پس چگونه بود که پیامبر (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَـلم) علی را برای نبرد با یلان و پهلوانان جنگی عرب به میدان می فرسـتاد و او آنان را بزمین می زد و با این حال هرگز پیامبر (صَـلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) او را جوان و کم تجربه نشمرد!! تعجّب است که فقط تو و رفیقت او را

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۴ و ۲/۲۰ و ۱۱۵، محاضرات از راغب اصفهانی: ۷/۲۱۳، حافظ ابن السمان نقل می کنـد که دو نفر عرب بیابـانی نزد عمر آمدنـد و بـا هم نزاعی داشـتند، عمر رو به علی (علیه السّـلام) کرده و گفت: بین این دو قضاوت کن! پس یکی از آن دو عرب با یاعتراض به عمر گفت: آیا این شـخص بین ما قضاوت کنـد؟! عمر به او حمله کرد و گفت: وای بر تو آیا این مرد را می شناسـی؟! هـذا مولای و مولا کل مؤمن و من لم یحکم مولاه فلیس بمؤمن!! همانا او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس مولایش درباره او قضاوت نکنـد مؤمن نیست!!! رجوع شود به: الریاض النّضـره: ۲/۱۷۰ و ذخائر العقبی از محبّ الـدّین طبری: ص۶۸ و وسـیله المآل از شـیخ أحمدبن باکثیر مکّی و مناقب خوارزمی ص۹۸ و صواعق محرقه ص۱۰۷ کـه از حافظ دارقطنی نقـل کرده اسـت و قریـب بـه همیـن مضـمون در: شـرح المـواهب: ص۱۳ و الفتوحـات الاسلامیّه ۲/۳۷۰.

جوان و کم تجربه می خوانید!! (۱)

علی (علیه السّلام) مظلوم است!!

و بعد از آنکه عمر در جواب ابن عباس می گوید: ای ابن عباس! بدون شک دوستت علی مظلوم است!! و ابن عباس در جواب عمر می گوید: شما او را کم تجربه و جوان می خوانید؟! شما را بخدا قسم! پس چگونه خداوند او را کم تجربه و جوانش نمی داندت و دستور می دهد که علی سوره برائت را از ابوبکر بگیرد؟!! (۲)

علی (علیه السّلام): ای عمر بدوش پستانی را که نیمی از آن مال توست!!

و بعد از آنکه پدر دو سبط (۳) پیامبر (صَلَی اللّهُ عَلیه وَآله وسَلم) می گوید: همانا من بنده خدایم و برادر رسول خدایم(۴)، من به این امر (خلافت) سزاوارتر از شما هستم، هرگز با شما بیعت نخواهم کرد در صورتی که شما به بیعت کردن با من سزاوارترید!! در این هنگام عمر فریاد می زند که: تا بیعت نکنی هرگز تو را رها نمی کنیم؛ و علی می گوید: ای عمر! بدوش پستان خلافت را که نیمی از آن برای توست(۵).

۱- محاضرات راغب اصفهانی: ۷/۲۱۳، کنزالعمال: ۶/۳۹۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۰ و ۱۱۵.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۸.

۳- سبط: فرزند دختری.

۴- أنَا عَبدُاللهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللهِ.

۵- الامامه و السّیاسه: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵. توضیح: احلب یا عممر! حلباً لک شطره: ضرب المثلی است در عرب که ترجمه لفظی آن عبارت است از: ای عمر بدوش پستان شیر را، شیری که نصف آنم مال توست کنایه از آنکه تمام این تهدیدات و سخت گیری های تو بخاطر آنست که نیمی از خلافت از آن تو خواهد شد و تو برای آن نیمه خودت اینگونه تلاش مذبوحانه می کنی! (سجاد)

علی (علیه السّلام): خلافت را از خاندان محمّد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) خارج نکنید که...

و بعد از آنکه آنحضرت (علیه السّلام) می فرماید: شما را بخدا قسم! شما را بخدا قسم! ای گروه مهاجرین! خلافت و فرمانروائی محمد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را از خاندانش بیرون نکنید! و از درون خانه اش به خانه هایتان نبرید! و حقّ و شأن و منزلت و مقام خاندان محمد (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را در میان مردم از بین نبرید! ای گروه مهاجرین! بخدا قسم! ما سزاوارترین مردم به خلافت هستیم چرا که تنها مائینم که لقب أهل البیت را دارا هستیم و تنها ما سزاوارتر از شما به خلافت هستیم! با توجّه به آنکه فقط در میان ما کسی است که: کتاب خدا را خواند(۱) و به سنّتهای خداوند آگاه است، و از تدبیر امور خلق مطّلع است، و تنها کسی است که می تواند ناملایمات را از امّت دور نماید، و آنچه را که مردم شایسته آنند بطور مساوی و به عدالت در میانشان تقسیم نماید، بخهدیا قسم که چنین شخصی تنها، در میان ماست! پس بیائید و از هواهای نفسانی و شیطانیتان پیروی نکنید، که اگر چنین کردید بدون شک از راه خداوند گمراه و منحرف می شوید و هر چه بیشتر از راه حق دور خواهید شد.(۲)

ص: ۲۳۸

۱- شاید اشاره به خواندن سوره برائت توسط شخص حضرت علی (علیه السّلام) می باشد. (سجاد)

۲- الامامه و السّیاسه: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵.

علی(علیه السّلام): هرگز در گمانم آن نمی رفت که...

و بعد از آنکه علی (علیه السّلام) می فرماید:

پس از آنکه پیامبر خدا (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) از دنیا رفت مسلمانان بر سر خلافتِ بعد از او به نزاع و کشمکش پرداختند و این در صورتی بود که بخدا قسم! هرگز در گمانم آن نمی رفت و در ذهنم نمی گذشت که عرب بعد از محمّد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) این امر (خلافت) را از اهل بیتش (خاندانش) منحرف کنند! و پس از آنحضرت خلافت را از من دور سازند؛ و هیچ چیز مرال بیشتر به تعجّب وانداشت مگر زمانی که دیدم مردم سراسیمه بسوی ابوبکر در شتابند و پشت سر هم برای بیعت با ابوبکر ازدحام کرده اند، پس من دستم را بستم (۱) و این در حالی بود که من از میان کسانی که ادّعای خلافت و جانشینی بعد از محمّد (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را داشتند سزاوارترین آنها بودم!

علی (علیه السّلام)دیر آمده است!!

و بعد از آنکه علی کرّم الله وجهه (۲) شبها فاطمه (عَلیهاالسَّلام) را بر استر سوار کرده و برای پیدا کردن یاور، درِ خانه ها و محافل مهاجرین و انصار می رود!! و آنان در جواب او می گویند: ای دختر رسول خدا! دیر آمدی! کار از کار گذشته است!ما دیگر با این مرد (ابوبکر) بیعت

۱- کنایه از بیعت نکردن آنحضرت است.

۲- کرّم الله وجهه یعنی: خداوند مقام او را نزد خود محترم دارد؛ عبارتی است که اهل سنّت بعد از نام حضرت علی (علیه السّلام) جهت احترام به آن حضرت ذکر می نمایند. (سجاد)

کردیم!! و اگر شوهرت و پسر عمویت علی قبل از ابوبکر برای بیعت نزد ما می آمد با او بیعت می کردیم و هرگز از بیعتش سرپیچی نمی کردیم(۱)!!

علی (علیه السّلام): آیا می گوئید بدن پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)را رها کنم و...

و علی کرم الله وجهه در جواب می گوید: آیا شما می گوئید بدن شریف پیامبر (صَلَّی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) را در خانه اش رها کنم و بر سر خلافت او به نزاع بپردازم؟! و فاطمه (عَلیهاالسَّلام) می گوید: اباالحسن کاری نکرده مگر آنکه بجا کرده است و آنان کاری کردند که بجز خدا کسی بحساب آنان نمی رسد و کسی جز خدا از آنان بازخواست نمی کند!!(۲)

علی (علیه السّلام): ابوبکر جامه خلافت را ربود!!

و بعد از آنکه علی (علیه السّلام) می فرماید: هان! بخدا قسم که پسر ابی قحافه (ابی بکر) جامه خلافت را در صورتی پوشید که بخوبی می دانست موقعیّت من نسبت به خلافت همانند محور و ستون آهنینی برای آسیا می باشد که همه چیز درگرد او بحرکت درمی آید و همچون آبشار بزرگی هستم که علوم و معارف از آن با شتاب سرازیر است و بال هیچ پرنده ای توان رسیدن به بالای آن را ندارد!

۱- الامامه و السّیاسه: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۱ و ۲/۵.

۲- همان.

علی (علیه السّلام): بر خفقان زمان خود صبر پیشه می کند!

پس من در این هنگام لباس خلافت را رها کرده و پیراهن (کناره گیری) را به تن کردم و از خلافت چشم پوشی کردم و در کار خود اندیشه کردم و دو راه بیشتر در مقابل خود نیافتم یا آنکه با دست خالی و تنهای تنها برخیزم و بر او بتازم و یا آنکه بر این تاریکی کور کننده صبر نمایم، صبری که بزرگسالان را فرسوده می کند و خردسالان را پیر و فرتوت می نماید و مؤمن را تا دم مرگ خار و ذلیل می کند پس به این نتیجه رسیدم که راه صبر از این دو راه به خرد و عقل نزدیک تر است؛ پس صبر کردم، صبری که گویا در چشمم خار رفته و راه گلویم را استخوان بسته است!! چرا که می دیدم که چگونه میراثم را به یغما و به تاراج می برند.

گوی خلافت باز هم بطرف مردی خشن و درشت خو پرتاب می شود!!

تا آنکه بالاخره اوّلی آنها مُرد، امّا گوی خلافت را بعد از خود بطرف فرزند خطّاب (عمر) پرتاب کرد!! آنگاه به شعر «اعشی» استناد کرده و فرمود:

شَتّانَ ما یَومی عَلی کُورِها *** وَ یَومَ حَیّانَ أَخی جابِر(۱)

ص: ۲۴۱

۱- یعنی: چقدر فرق است میان روزگاری که بر من می گذرد که با سختی فراوان بر شتر بی جهاز سوار شده ام و روزگاری که بر حیّان برادر جابر می گذرد!! شاید حضرت با این بیت اشاره به روزگار خود در زمان پیامبر و زمان بعد از آنحضرت می نماید.

پس چقـدر جای تعجّل است او (ابوبکر) که در زمان حیاتش مرتّب می گفت مرا رها کنیـد مرا رها کنید در حالی که علی در میان شماست (۱) با اینحال موقع مرگش کمربنـد خلافت را برای دیگری محکم بست تا آنکه خلافت راماننـد دو پسـتان شتر در بین خود تقسیم کرده باشـند و در نتیجه خلافت را در جایگاه بسیار درشت خو و خشنی قرار داد که سخنانش همیشه تند و ناخوشایند بود و برخوردش بسـیار خشن بود و مرتّب می لغزید و اشتباه می کرد و سپس عذرخواهی می کرد همراهان او گویا بر شتری سرکش سوار شده اند که اگر بخواهند افسار او را محکم بکشند بینی اش پاره می شود و اگر رهایش کنند آنها را به بیراهه ها می کشاند!

مردم در زمان عمر...

پس بخدا سوگند که مردم در زمان او (عمر) دچار اشـتباهات غیر قابل جبران و دشمنی ها و بیراهگی ها و چند دسته گی ها و ناآرامی ها شدند پس با اینحال من در تمام این مدّت طولانی با آن همه سختی هائی که داشت صبر کردم!!

علی(علیه السّلام): عمر خلافت را میان هیکلهای عجیبی قرار داد که...!!

۱- ابی بکر در زمـان حیات خود مرتّب می گفت مرا رها کنیـد! مرا رها کنیـد! و خلافت را از من پس بگیریـد چرا که بهتر از من در میان شـماست و در بعضـی از عبارات آمـده است مرا رها کنیـد مرا رها کنید و خلافت را از من پس گیرید در صورتی که علی در میان شماست؛ عبارت نقل شده چنین است: اقیلونی اقیلونی و لست بخیرکم و علیّ فیکم!!.

تا آنکه بالاخره او (عمر) نیز مُرد اما خلافت را در میان عدّه ای قرار داد که بخهیال خود من نیز یکی از ایشانم!! ای خدا! وای که چه شورائی؟! کجا و چه کسی در ابتدای امر(۱) در برتری من بر همه آنان شکّی داشت که کار را بجائی رساندند که مرا در کنار این قیافه ها و هیکلها قرار دهند!! امّا با این حال من با آنان این راه دشوار را بسختی پیمودم(۲) و با آنان پرواز کردم تا آنکه یکی از آنان (۳) بخاطر کینه ای که از من داشت روی به طرف دیگر کرد و دیگری (۴) نیز بخاطر قرابت دامادیش میل به دیگری (۵)کرد آنهم با توجّه به سابقه زشتی که داشت! تا آنکه بالاخره سوّمی آنان ایستاد و در حالی که نافجاً حضنیه بین نثیله و معتلفه، و فرزندان نیاکانش نیز با او بپا خاستند و آنچه به خدا اختصاص داشت (خلافت) را همچون علف بهاری که شتر گرسنه به او می رسد بلعیدند و تا بجائی پیش رفتند که رشته هایش (خلافت) پنبه شد، و اعمال او (عثمان) وی را مهیّای قتل کرد و

ص: ۲۴۳

۱- شاید منظور یحضرت همان اول زمان بعد از پیامبر و یا در زمان خود پیامبر (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم) بوده است. (سجاد)

۲- در عبارت حضرت می فرماید: اسففت اذا سفّوا، توضیح آنکه: سفّ در لغت به معنای بسختی پریدن مرغ از زمین با ارتفاع بسیار کم است و شاید چنان باشد که حضرت با این کنایه می فهمانند که من که مرغی بسیار قوی بودم بخاطر بعضی از مصالحی که در نظر داشتم و از یک طرف آنان خلافت را در چنگ خود درآورده بودند و از طرفی یارای پرواز را نداشتند من خود را پائین کشیده و همانند آنان قطعه قطعه پرواز می کردم (سجاد).

۳- ظاهراً او کسی جز سعد پسر ابی وقاص نبوده است (سجاد).

۴- ظاهراً منظور عبدالرّحمان بن عوف است که شوهر خواهر عثمان بود. (سجاد)

۵- منظور عثمان است. (سجاد)

پرخوریهایش (زیاده روی ها) او را سرنگون ساخت!.... حدیث ادامه دارد.... (۱)

سپس چه بگویم وقتی که آتش زدن خانه فاطمه (عَلیهاالسَّلام) امتیاز محسوب می شود؟!

بعد از آنکه امروز شاعر نیل (۲) در عصر ما عربده می کشد، و آتشهای زیر خاکستر را شعله ور می سازد، و آن جنایتهای فراموش شده را یاد آوری می کند ــ نه! هرگز! بخدا قسم که اگر تا ابد فراموش شود ــ و بر پیشینیان خود مدح و ثنا می داند و صدای فریادش را بعد از گذشت

۱- این خطبه همان خطبه ای است که به: «شقشقیّه» معروف و نامگذاری شده است که اهل فن حدیث درباره آن شرحها و سخنان بسیار گفته اند و تمامی کسانی که در فنّ سخن وری (فصاحت و بلاغت) مهارتی داشته اند این حدیث را ذکر نموده اند. مضامین این خطبه، خود بتنهائی و بدون هیچ سندی، بیانگر آنست که بدون شک گوینده آن کسی جز علی (علیه السّلام) نمی تواند باشد، بهمین خاطر کسانی که می گویند: این خطبه، از بافته های سیّدرضی در نهج البلاغه است!! قابل توجه نیست چرا که قرنها قبل از آنکه سیدرضی پای به عرصه وجود گذارد عدّه زیادی از اهل حدیث این خطبه را از علی (علیه السّلام) نقل کرده اند و از طرفی کسانی که هم عصر سیّدرضی بوده و یا بعد از سید بدنیا آمده اند این خطبه را از طریقها و سلسله سندهائی که هیچ ربطی به سیّد نداشته نمقل کرده اند از جمله آنان: ۱)حافظ یحیی بن عبدالحمید حمانی متوفای ۲۲۸ هجری رجوع شود به سلسله سندهای جلودی در الملل و المعانی ۲)ابوجعفر دعبل خزاعی متوفای ۲۴۶ که از ابن عباس نقل می کند = امالی شیخ الطائفه ص۲۳۷، ابوجعفر احمدبن محمد البرقیی متوفای ۲۷۸، ابوعلی جباعی شیخ معتزله متوفای ۳۰۳، ابوالقاسم بلخی متوفای ۳۸۱، ابواحمد حسن بن عبدالله عسکری متوفای ۳۸۲ و.... جهت تحقیق بیشتر رجوع شود به الغدیر از علامه خبیر عبدالحسین امینی رحمه الله: ۷/۸۲ تا ۸۷.

۲- محمّد حافظ ابراهیم در گذشته سال ۱۹۳۳ میلادی مطابق با ۱۳۵۱ هجری.

قرنهـا بر آن جنایـات بلنـد می کنـد و بـا شادمـانی و سـرافرازی در قالب قصـیده عمریّه اش تحت عنوان «علی و عمر» چنین می سُراید:

وَ قَولَهٍ لِعَلیٍّ قَالَها عُمَر *** أَکرِم بِسامِعِها أَعظِم بِمُلقیها

: حَرَّقتُ دارَکِ لا اَبقی عَلَیکَ بِها! *** اِن لَم تُبایع وَ بِنتُ المُصطَفی فیها!!

ما کانَ غَیرُ اَبی حَفصٍ یَفُوهُ بِها *** أَمامَ فارِسَ عَدنانٍ وَ حامیها

ترجمه

«و آن گفته ای که عمر به علی گفت = محترم بشـمار شـنونده آنرا و بزرگ شـمار گوینـده آن حرف را!!» «به آتش می کشـم خانه ات را و تو را در آن زنـده نمی گذارم = اگر که بیعت نکنی و این در صورتی است که می دانم دختر محمد در این خانه است!» «هیچکس بجز عمر تـوان آن را نـداشت که چنین سـخنی = در مقابـل سـوارکار عـدنان (اجـداد علی (علیه السّـلام)) و حامیانش بگوید!!»

تجلیل از شاعری که شعورش اینست!!

چه بگویم در جـائی که مصـریها در اوائـل سال ۱۹۱۸ میلاـدی سـمیناری برپا می کننـد تا در آن گرد هم آینـده و این قصـیده عمریّه را که شامل آنچه که ذکر شـد برای یکدیگر بخوانند و آنگاه آنرا در روزنامه ها و مجلّات سراسـر عالم پخش نمایند؟!! و آنگاه مردان مشهوری چون

«أحمد أمين» و «أحمدالزين» و «ابراهيم الأبياری» (۱)و «علی جازم» و «علی أمين» (۲) و «خليل مطران» (۳) و «مصطفی الدمياطی بك» (۴) و غير اينها... بر نشر ديوانی که اين هنر شعرش است همّت گمارند!! و از شاعری که اين شعورش است تجليل نمايند و در اين روزگار سختی که مبتلای به آن هستيم بر زخمهای عواطف انسانيّت نمك بپاشند و با اين نعره های تفرقه افکنانه که جز دسته دسته کردن مسلمين ثمره ای ندارد صفّ مسلمين را در جوامعی که در آن زندگی می کنند متلاشی کنند (وَ يَحسَبُونَ أَنَّهُم يُحسِّنُونَ صُنعاً) (۵) و بخيال خام خود می پندارند که کار خوبی انجام می دهند!!

وقاحت تا کجا؟!

و از طرفی می بينی که مرتّب اين ديوان را و حتّی قصيده عمريّه را مخصوصاً تجديد چاپ می کنند و شارح آن، دمياطی با کمال وقاحت در شرح بيت دوّمی که ذکر شد می نويسد:

ص: ۲۴۶

۱- اين سه نفر اقدام به تصحيح و شرح ديوان مذکور نموده اند که در سال ۱۹۳۷ با ناشر دارالکتب در دو جلد به چاپ رسيد؛ اشعار ذکر شده در جلد اول ص۸۲ يافت می شود.
۲- اين دو نيز با شخص سوّمی اقدام به شرح و نشر ديوان مذکور نموده اند.
۳- وی در ديوان مذکور چاپ و نشر مکتبه الهلال در سال ۱۹۳۵ ميلادی = ۱۳۵۳ هجری اقدام به نوشتن مقدّمه کرده که بيتهای ذکر شده در ص۱۸۴ يافت می شود، مگر آنکه در اين چاپ ديوان مصرع دوّم از بيت دوم مورد تحريف قرار گرفته و بدين صورت آمده است: ان لم تبالغ و بنت المصطفی فيها با عوض کردن لفظ تبايع به تبالغ!!
۴- وی نيز اقدام به شرح و بسط ديوان مذکور نموده است که شرح وی در چاپخانه السّعاده مصر در ۹۰ صفحه به چاپ رسيده است که بيتهای ذکر شده در صفحه۳۸ بطور مشروح يافت می شود.
۵- کهف/۱۰۴.

«مراد و مقصود آنست که: با توجّه به آنکه فاطمه دختر پیامبر در این خانه است ولی با اینحال علی از گزند عمر در امان نیست»!!

و در ص۳۹ از شرحش می نویسد: و در روایت ابن جریر طبری است که می گوید: جریر از مغیره و او از زیادبن کلیب برای ما حدیث کرده که گفت: عمربن الخطاب در آستانه منزل علی آمد در حالی که طلحه و زبیر و عدّه ای از بزرگان مهاجرین در خانه علی بودند؛ پس عمر فریاد برآورد: بخدا قسم! خانه را بر شما به آتش می کشم مگر آنکه برای بیعت از خانه خارج شوید؛ اینجا بود که زبیر با شمشیر کشیده از خانه بطرف عمر خارج شد اما شمشیر از دستش افتاد و همراهان عمر همگی به وی حمله کرده و او را دستگیر نمودند. اگر این «زیاد» که در سلسله روایت نام او برده شد همان «زیاد حنظلی أبومعشر کوفی» باشد، شخصی است مورد اعتماد وثقه، و ظاهراً شاعر کتاب حافظ ابراهیم این شعر را باستناد همین روایت سروده است! پایان کلام دمیاطی.

ارمغان از سفر به سرزمینهای تاریک و از طرف آدمهای تاریک!!

و ایشان را ببین که چگونه مدح و ثنا را بر این شاعر و قصیده اش بحدّی رسانده اند که گویا برای مسلمین و امّت اسلام، مجسّمه علم و دانش را به ارمغان آورده است!! و یا آنکه دیدگاه جدیدی ارائه نموده و یا آنکه برای خلیفه اش عمر فضیلتی چشم گیر مطرح می کند!! که

مسلمانان و پیامبرشان با آن خشنود می گردد!!

ای پیامبر مسلمین (صَلَی اللهُ عَلیه وَآله وسَلم)!! منژده باد تو را که خانه دخترت مورد حمله قرار گرفت!!

هـان! مژده بـاد بلکه هزاران مژده بـاد!! برای پیـامبر اکرم، که ببینـد و بشـنود که برای پـاره تن او صـدّیقه کـبری هیـچ حرمت و احترامی نزد شاعری که گفتاری اینچنین دارد و چنین فکّ اسـفل می جنبانـد نبوده و نیست! و ببیند و بشـنود وجود دخترش در خانه ای که خداند اهل آن را از هرگونه پلیدی پاک کرده است از به آتش کشیدن در امان نبوده است!! آفرین! و صد آفرین! بر کسـانی که انتخابشـان اینچنین و شـأن و شـعورشان به این حـدّ است!! به به!! به چنین بیعتی که با این همه رعب و وحشت و ارعاب و بی حرمتی ها و حرمت شکنی ها به اتمام می رسد!!

الگوهای قرن ۲۰۰۰!!

شما را بخدا قسم آیا پیروان ادیان دیگر با بزرگان مذهبشان چنین رفتاری کرده و می کنند؟!

آیـا ایـن رفتارهـای وحشـیانه و گفتارهـای بی خردانـه را عقـل می پسـندد؟! پس چرا عـدّه ای پسـندیده و عمـل کننـدگان و گویندگان این سخنان و رفتار را خلفای خود می دانند؟

شما را به آنچه به آن اعتقاد دارید آیا برای صاحبان ادیان دیگر

سؤال نیست که: مسلمانانی که این همه ادّعا دارند چگونه ادعاهایشان با رفتارشان آنهم در مورد بهترین انسانها باعتقادشان!! مطابقت دارد؟!

با توجّه به آنکه «اسلام دینی است که به زمان خاصی اختصاص ندارد» آیا چنین رفتارهای جنایت باری که در صدر اسلام اتفاق افتاد، می تواند الگو و سرمشق برای انسانهای قرن ۲۰۰۰ باشد؟!

واگر نه پس چرا؟!!

آری! و آفرین بر کسانی که در عصر ما پیرو خلفائی اینچنین هستند و با اعمال و رفتارشان ثابت می کنند که اگر در روز بیعت بودند آنها نیز به یاری بزرگان و گذشتگانشان می شتافتند و بازار سقیفه را داغ تر و حمله به خانه دختر پیامبر مسلمانان را فجیع تر می نمودند!!

پایان

ص: ۲۴۹

از همین انتشارات

قرآن مجید

خط عثمان طه با ترجمه الهی قمشه ای با قیمت تمام شده. ۶۱۲ صفحه.

قرآن مجید

خط عثمان طه بدون ترجمه و خط درشت با قیمت تمام شده. ۶۱۲ صفحه

کلیّات مفاتیح الجنان

صحیحترین نسخه مفاتیح که توسط نه نفر از اساتید حوزه و دانشگاه تصحیح و ترجمه شده است. با خطی بسیار زیبا و خوانا. با علائم وقف. فهرست موضوعی. برطرف کردن غلطهایی که در اکثر نسخ مفاتیح دیده می شود. با صحافی کاملاً سفارشی. ۱۲۹۶ صفحه وزیری. قیمت ۴۰۰۰۰ ریال. جیبی: ۲۵۰۰۰ ریال. نیم جیبی با کاغذ نازک خارجی: ۱۷۰۰۰ ریال.

استخاره راه نجات از سردرگمی ها

تنها کتابی که شما می توانید بوسیله آن برای خود استخاره بگیرید. چرا که تمامی صفحات قرآن در آن توضیح داده شده است. ۲۸۸ صفحه قیمت: جیبی ۸۵۰۰ ریال نیم جیبی: ۴۸۰۰ ریال.

مقتل الزهراء (س)

اولین مقتلی که درباره شهادت حضرت فاطمه زهرا از منابع اهل سنّت جمع آوری شده است. قطع رقعی ۱۶۸ صفحه قیمت: ۴۰۰۰ ریال

آتش به خانه وحی

اسناد و مدارک حمله به خانه حضرت فاطمه (س) در منابع اهل سنّت ۲۵۴ صفحه قطع رقعی

هدایه در علوم نحو

کتابی مورد استفاده دانشجویان و طلاب در ادبیات طبقه بندی شده عرب. ۲۵۶ صفحه قیمت: ۸۵۰۰ ریال قطع وزیری.

زیارت ناحیه مقدسه

قطع وزیری. ۹۶ صفحه قیمت ۲۲۰۰ ریال

ارتباط با خدا همراه با ختوم و اذکار

قطع جیبی. با صحافی ته دوخت و جلد همراه با محافظ پلاستیک ۲۸۸ صفحه قیمت: ۵۵۰۰ ریال. نیم جیبی: ۴۵۲ صفحه ۳۵۰۰ ریال

دعای مشلول

با خط درشت و ترجمه روان. ۳۲ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

زیارت عاشورا

با خط درشت و ترجمه روان. ۳۲ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

دعای ابوحمزه ثمالی

با خط درشت و ترجمه روان. ۸۰ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

رمضانیه

شامل تمامی اعمال و ادعیه ماه مبارک رمضان بصورت دسته بندی شده با خط درشت و ترجمه روان. ۲۹۶ صفحه قطع نیم جیبی: قیمت ۴۰۰۰ ریال

زیارتنامه مکّه و مدینه

شامل کلیه اعمال و زیارات مکه و مدینه، با خط درشت و ترجمه روان ۲۸۸ صفحه قطع نیم جیبی: قیمت ۳۸۰۰ ریال

زیارتنامه امام رضا

شامل کلیه اعمال و زیارات مشهد مقدس، با خط درشت و ترجمه روان. ۱۲۰ صفحه قطع جیبی: قیمت ۲۰۰۰ ریال

زیارتنامه عتبات عالیات عراق

شامل کلیه اعمال و زیارات عتبات عالیات عراق بصورتی کاملاً روان و آشنا به حال زائران ۴۱۶ صفحه قطع جیبی: قیمت ۷۵۰۰ ریال قطع نیم جیبی: ۳۵۰۰ ریال

ختم سوره مؤمنون و مزمل

شامل طریقه ختم سوره مؤمنون و مزمل با خط بسیار درشت و ترجمه روان، ۴۸ صفحه قطع وزیری قیمت: ۲۷۵۰ ریال

دعای عرفه

با خط درشت و ترجمه روان. ۹۶ صفحه قطع جیبی: قیمت ۲۲۰۰ ریال

هدیه سجادیه

شامل پانزده سوره قرآن و ادعیه مشهوره و.... قطع نیم جیبی ۱۹۶ صفحه قیمت: ۱۲۰۰ ریال.

برای تهیه هر یک از کتابهای منتشره می توانید مبلغ آنرا به حساب پس انداز قرض الحسنه شماره ۶۴/۲۳۳۲۹۶ بانک سپه شعبه صفائیه قم کد بانکی ۱۰۳۸ بنام سیّدمحمّدحسین سجّاد واریز و فیش آنرا به صندوق پستی قم شماره ۴۱۷۹-۳۷۱۸۵ ارسال تا در اولین فرصت کتب منظوره به آدرس شما ارسال گردد.

پست الکترونیکی: Email: Sajad۱۱۸ @ hormail . com

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹